

انقلاب زبانی



دیوید کریستال

ترجمہ شہرام نقش تبریزی



انقلاب زبانی

کریستال، دیوید، ۱۹۴۱ - م
انقلاب زبانی / دیوید کریستال؛ ترجمه شهرام نقش تبریزی. - تهران: فتنوس،
۱۳۸۵.
ISBN 964-311-641-7
۱۹۲ ص.
فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.
The Language Revolution
عنوان اصلی:
نمایه.
۱. زیان. ۲. زیان انگلیسی - قرن ۲۱ م. ۳. زیان - کهنگی. ۴. اینترنت. الف. نقش
تبریزی، شهرام، ۱۳۴۵ - ، مترجم. ب. عنوان.
P۱۰۷/ک۴ الف ۴۱۰
۱۳۸۴
کتابخانه ملی ایران
۳۹۳۹۸-۸۴م

انقلاب زبانی

دیوید کریستال

ترجمہ شہرام نقش تبریزی



این کتاب ترجمه‌ای است از:

The Language Revolution

David Crystal

polity press



انتشارات قنوس

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای ژاندارمری

شماره ۲۱۵، تلفن ۴۰ ۸۶ ۴۰ ۶۶

دیوید کریستال

انقلاب زبانی

ترجمه شهرام نقش تبریزی

چاپ اول

۱۶۵۰ نسخه

۱۳۸۵

چاپ شمشاد

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۷ - ۶۴۱ - ۳۱۱ - ۹۶۴

ISBN: 964 - 311 - 641 - 7

info@qoqnoos.ir

www.qoqnoos.ir

Printed in Iran

فهرست

۷	پیشگفتار.....
۹	مقدمه: دنیایی با ویژگی‌های زبانی جدید.....
۱۷	۱. آینده‌زبان‌های انگلیسی.....
۶۵	۲. آینده‌زبان‌ها.....
۹۵	۳. نقش اینترنت.....
۱۳۳	۴. پس از انقلاب.....
۱۷۳	۵. موضوعات مربوط به زبان در قرن بیست و یکم.....
۱۸۵	یادداشت‌ها.....
۱۸۸	نمایه.....

پیشگفتار

در کتابی که پیش رو دارید کوشیده‌ام با توسل به سه کتاب پیشینم که بین سال‌های ۱۹۹۷ تا ۲۰۰۱ به رشته تحریر در آمده است نگاهی جامع‌تر به موضوع مورد نظر بیندازم. سه کتاب قبلی من عبارت بودند از: انگلیسی به مثابه زبانی جهانی،^۱ مرگ زبان‌ها^۲ و زبان و اینترنت.^۳ این موضوعات به مجموعه سه‌گانه‌ای بدل شدند، ولی تا پیش از به اتمام رسیدن کتاب سوم، متوجه ارتباط تنگاتنگی که بین آن‌ها وجود دارد نشده و به قابلیت مکمل بودن هر یک از این موضوعات برای دیگری پی نبرده بودم. کتاب حاضر، ارتباط متقابل آن‌ها را به نمایش می‌گذارد و با نگاه به موضوعاتی که در حوزه زبان در این کتاب‌ها مورد بحث قرار گرفته، اهمیت آن‌ها را در مقطع کنونی باز می‌نمایاند.

از این رو هنگام نگارش این کتاب با مشکلی ادبی - ارجاعی مواجه شدم و امیدوارم راه حلی که برای آن یافته‌ام پذیرفتنی باشد. از آن‌جا که خوانندگان مجموعه «موضوعات قرن بیست و یکم» مخاطب عام هستند، فرض را بر این گذاشته‌ام که خوانندگان این کتاب نیز با سه کتاب پیش گفته من آشنایی ندارند. از این رو در سه فصل اول کتاب حاضر خلاصه‌ای از موضوع هر یک از این کتاب‌ها و نظرات خود را در باره آن گنجانده‌ام. همین امر باعث می‌شود

1. *English as a Global Language*

2. *Language Death*

3. *Language and the Internet*

افرادی که قبلاً این کتاب‌ها را مطالعه کرده‌اند - که به گمانم عمدتاً زبان‌شناس یا متخصص زبان هستند - با تکرار مکررات مواجه شوند و آن را ملال‌آور یابند؛ پس جا دارد که همین جا از این عده از خوانندگان پوزش بطلبم. اما به هنگام نگارش این کتاب، چنین افرادی در وهلهٔ نخست مدّ نظر نبوده‌اند.

نکتهٔ دیگر این است که بر اساس سیاق مجموعهٔ «موضوعات قرن بیست و یکم» ارجاعات و یادداشت‌ها باید در حداقل ممکن باشد، پس در کتاب حاضر نیز یادداشت‌هایی اندک وجود دارد که به منظور معرفی منابع نقل‌قول‌هایی آورده شده که گهگاه به آن‌ها توسل جسته‌ایم. بنابراین چنانچه خوانندگان تمایل داشته باشند به مبانی نظراتی که من مطرح کرده‌ام به تفصیل و دقت بیش‌تری دست یابند می‌توانند به کتاب‌های مذکور که حاوی صدها پانویس و ارجاعات کتاب‌شناختی است مراجعه کنند، هر چند که ارجاعات و پانویس‌های مربوط به کتاب انگلیسی به مثابه زبانی جهانی فقط در چاپ دوم این کتاب که در سال ۲۰۰۳ منتشر شد درج گردیده است.

دیوید کریستال

هالی‌هد، سپتامبر ۲۰۰۳

دنیایی با ویژگی‌های زبانی جدید

سال ۲۰۰۰ نقطهٔ پایان دهه‌ای بود که در آن، انقلابی زبانی به وقوع پیوست. حال، سدهٔ جدید، میراث‌دار نتایج و عواقب این انقلاب است. در برهه‌ای که این انقلاب به وقوع می‌پیوست کم‌تر کسی متوجه آن بود. ولی ماهیت تغییرات زبانی جز این نیست؛ به آرامی و با ظرافت انجام می‌شود، نتایج آن پیش‌بینی‌ناپذیر است و تنها پس از این که مدتی از آن گذشت، آدمیان به صرافت می‌افتند. به هر حال اکثر ما زبان را امری بدیهی می‌انگاریم و قرار دادن آن را در کانون توجه خود چندان لازم نمی‌شماریم. علاوه بر این، از آن‌جا که انقلاباتی که بر زبان تأثیر می‌گذارند در تاریخ بشر نادرند، آن‌گاه که یکی از این انقلابات رخ می‌نمایند دقیقاً نمی‌دانیم باید به دنبال چه چیزی در آن بگردیم) حتی متخصصان زبان و زبان‌شناسی نیز تا اواخر دههٔ نود، قدمی در راه جلب توجه عامه به رخدادهای بی‌سابقه و گوناگونی که شاهد آن بودند برنداشتند. هنوز هم گزارش منسجمی از آنچه روی داده است در دست نداریم؛ کتاب حاضر، نخستین تلاش در این راستاست. ولی وقتی به گذشته می‌نگریم و تغییرات ژرف زبانی را که در طی دههٔ ۱۹۹۰ به وقوع پیوست با تأمل از نظر می‌گذرانیم، به اعتقاد من چاره‌ای جز پذیرفتن این نکته نداریم که ما در آستانهٔ عصری جدید در حیطهٔ زبان به سر می‌بریم.

اگر از نامگذاری سال ۲۰۰۱ به عنوان «سال زبان‌های اروپا»^۱ اطلاع داشته باشید بی‌شک حدس زده‌اید که «واقعه‌ای در حال وقوع است». اولین بار است که نام یک سال به کلی به زبان اختصاص می‌یابد و هر چند که این سال فقط در اروپا بزرگ داشته شد ولی اهداف آن جاه‌طلبانه‌تر و فراگیرتر از این بود، کما این که نام «زبان‌های اروپایی» - به معنای زبان‌های بومی اروپا - بر آن نهاده نشد بلکه همه زبان‌هایی را دربر می‌گرفت که در این قاره به آن‌ها تکلم می‌شود و ده‌ها زبان آفریقایی و آسیایی را نیز که اقلیت‌های ساکن اروپا با آن‌ها سخن می‌گویند شامل می‌گردد. منظور از نامگذاری سال ۲۰۰۱ به این عنوان، تمرکز و توجه به اهمیت زبان به عنوان جلوه‌ای از هویت فرهنگی، وسیله‌ای برای بیان روشن افکار در سطح بین‌المللی و ملی و نیز کلیدی است در دست افراد و کشورها برای گشودن در دنیای فرهنگ و تجارت. به سادگی می‌شد این سال را «سال زبان در اروپا»^۲ نیز نامگذاری کرد. در این صورت هم علامت اختصاری آن همچنان EYL می‌بود و تغییری نمی‌کرد.

در طول آن سال وقایع متعددی در بسیاری از کشورها رخ داد که یکی از نتایج آن رخدادهای نامگذاری روز ۲۶ سپتامبر هر سال به نام «روز جهانی زبان»^۳ با هدف جلب توجه عموم مردم به اهمیت چندزبانگی و آموزش زبان خارجی بود. این تصمیم، دومین تصمیم‌گیری در نوع خود بود. در سال ۱۹۹۹ نیز سازمان یونسکو، ۲۱ فوریه را «روز جهانی زبان مادری»^۴ نامید که مناسبت آن، مرگ پنج دانشجو در ۲۱ فوریه سال ۱۹۵۲ بود که خواهان به رسمیت شناختن زبان بنگالی به عنوان زبان رسمی یکی از ایالت‌های پاکستان (بنگلادش کنونی) بودند. هدف از این نامگذاری نیز حمایت از تنوع و

1. European Year of Languages

2. European Year of Language

3. World Language Day

4. International Mother Tongue Day

گوناگونی زبان‌ها و ترویج آموزش زبان‌های مختلف بود. به این ترتیب در عرض سه سال، دو «روز» به زبان اختصاص داده شد. پیش از آن، زبان‌ها هرگز چنین برجستگی و تشخیصی نیافته بودند. آیا حرکت شتابان به سوی این نتایج موفقیت‌آمیز در اواسط دهه نود امری تصادفی بوده است؟ اگر وقوع انقلابی زبانی را در این دهه بپذیریم آن گاه پاسخ این سؤال احتمالاً منفی خواهد بود. اگر حس رو به تزاید انرژی‌های جدید زبانی، انگیزه و شوقی ناب به مردم می‌بخشد، پس بروز حالتی که اکنون پیش آمده دقیقاً همان نتیجه‌ای است که قابل انتظار و پیش‌بینی بود.

من معتقد نیستم که واژه «انقلاب» کلمه‌ای مبالغه‌آمیز برای توصیف آنچه رخ می‌دهد باشد. «انقلاب» عبارت است از یک سلسله وقایعی که در مدتی نسبتاً کوتاه، تغییراتی اساسی در ذهن و رفتار آدمیان ایجاد می‌کند؛ و این، اتفاقی است که رخ داده است. در انقلاب‌ها همواره رگه‌هایی از شرایط گذشته همچنان ادامه می‌یابد ولی افق‌های جدیدی که پیش رو قرار می‌گیرد این اشتراکات را تحت شعاع خود می‌گیرد. در بافت و چهارچوب یک زبان واحد، ندرتاً انقلابی رخ می‌دهد. مثلاً از زمان ورود زبان انگلیسی به بریتانیا در قرن پنجم میلادی، تنها شاهد بروز دو انقلاب در عرصه این زبان هستیم. انقلاب اول در اوایل قرون وسطی رخ داد. در این زمان مجموعه‌ای از تغییرات زبانی و عوامل سیاسی اجتماعی، انگلیسی کهن^۱ را به سوی انگلیسی میانه^۲ سوق داد که دارای دستور و گرامری کاملاً متفاوت بود و عناصری از زبان لاتین به آن افزوده شد که بر واژگان و املاهای انگلیسی سخت اثر گذاشت؛ و این، انقلابی بود که در واقع ما را از دوره «بی‌ولف»^۳ به دوره «چُسر»^۴ منتقل

1. Old English

2. Middle English

۳. Beowulf. شعری حماسی که به انگلیسی کهن سروده شده و احتمالاً متعلق به قرن هشتم میلادی است. - م.

۴. Geoffrey Chaucer (۱۴۰۰ - ۱۳۴۳). شاعر انگلیسی که به عنوان پدر شعر انگلیسی شناخته شده است. - م.

کرد. انقلاب دیگر، در طی قرن پانزدهم میلادی به وقوع پیوست که ما را از دورهٔ چُسر به دورهٔ شکسپیر رهنمون ساخت و در حقیقت شروع دوره‌ای را رقم زد که آن را انگلیسی نوین آغازین^۱ می‌نامیم و با سلف خود یعنی انگلیسی میانه دارای تفاوت‌های عمده‌ای به لحاظ گرامر، آواها و املا بود. آنچه ویژگی این دوره از انگلیسی را رقم زد، استاندارد و همگون شدن املا و واژگان به دلیل ظهور صنعت چاپ و تأثیر فزاینده‌ای بود که رنسانس بر انگلیسی گذاشت و حجم سنگینی از واژگان یونان و روم باستان را به سوی این زبان سرازیر ساخت. از زمان شکسپیر به این سو نیز زبان انگلیسی مداوماً تغییر کرده است ولی ماهیت آن دستخوش دگرگونی جدی نشده، کما این که هم اکنون ما می‌توانیم به سراغ نمایشنامه‌های او برویم، آن‌ها را بخوانیم و بخش اعظم خواننده‌هایمان را بفهمیم. هنگام خواندن آثار شکسپیر، آشکارا احساس می‌کنیم به «همین» زبان مطلب می‌خوانیم، احساسی که به هنگام برخورد با چُسر به این سادگی به سراغمان نمی‌آید و زمانی که می‌کوشیم بی‌ولف را بخوانیم اصلاً به سراغمان نمی‌آید.

بسیاری از زبان‌های دیگر نیز دوره‌های تغییرات انقلابی را از سر گذرانده‌اند ولی این تغییرات در زمان‌هایی دیگر و بنا به دلایلی دیگر رخ داده است. جنگ‌ها، اتحادها و انقلابات سیاسی که منجر به تغییرات عمدهٔ اجتماعی (و نتیجتاً زبانی) می‌شوند از هیچ برنامهٔ زمانی مشترک یا پیش‌بینی‌پذیری تبعیت نمی‌کنند. مثلاً انقلاب فرانسه تأثیرات عمده‌ای هم بر فرانسوی و هم بر زبان اقلیت‌هایی که در فرانسه می‌زیستند گذاشت ولی تأثیر آن در جاهای دیگر بسیار اندک بود. انقلاب روسیه نیز منجر به اتخاذ سیاست‌هایی شد که تأثیری جدی بر حفظ زبان‌های منطقه‌ای و زبان‌های اقلیت در اتحاد شوروی بر جای گذاشت ولی تأثیرش در خارج از مرزهای

1. Early Modern English

این کشور، ناچیز و بی‌اهمیت بود. به ندرت ممکن است تغییراتی در حیطه زبان رخ دهد که وسعت آن چنان باشد که چندین زبان دیگر را نیز تحت تأثیر قرار دهد، و می‌توان گفت بروز تغییراتی که چندان جهانی باشد که بر همه زبان‌های دنیا تأثیر گذارد تقریباً غیرممکن است. برای روشن‌تر شدن نکته آخر باید مثال خود را عوض کنیم و به وارد عرصه شدن رسانه‌های جدید ارتباطی - مثل خط، چاپ، تلفن و رادیو و تلویزیون - اشاره کنیم که تأثیرشان بر زبان، تأثیری فراگیر و جهانی بوده است. اینترنت جدیدترین وسیله ارتباطی از این دست است و تأثیر آن بر زبان - همان‌گونه که در فصل ۳ خواهیم دید - از تأثیر بقیه رسانه‌ها انقلابی‌تر بوده است. در این مورد می‌توان گفت شباهت در چگونگی ایجاد ارتباط توسط این پدیده با نحوه ارتباطی که پیش از به عرصه رسیدن آن وجود داشت آن قدر اندک و ناچیز است که واژه «انقلاب» مصداق ویژه‌ای می‌یابد، هر چند که خطر استفاده بی‌رویه از این واژه نیز منتفی نیست.

آنچه نیمه دوم قرن بیستم - و به ویژه دهه ۱۹۹۰ - را تبدیل به دوره‌ای بسیار پر اهمیت در تاریخ زبان کرده این است که می‌توان در این دوره سه گرایش و ویژگی را در عرض یکدیگر در حیطه زبان مشاهده کرد که هر یک از آن‌ها تأثیراتی جهانی از خود بر جای گذاشته و متفقاً بوم‌شناسی زبانی جهان را دگرگون ساخته‌اند. همین تأثیر مشترک این سه گرایش و پدیده زبانی که همه زبان‌ها را به نحوی سابقه‌ای تحت شعاع قرار داده است مراوا می‌دارد که از عنوان «انقلاب» برای توصیف آن بهره جویم. من در باره هر یک از این سه موضوع به شکلی جداگانه مطلب نوشته‌ام ولی در این کتاب برای نخستین بار می‌کوشم آن‌ها را به یکدیگر مرتبط سازم و با قرار دادنشان در چهارچوبی واحد، تأثیر آن‌ها را بر آینده برخی زبان‌ها به طور خاص و بر آینده زبان به طور عام واکاوم. در کتاب انگلیسی به مثابه زبانی جهانی (۱۹۹۷) به دلایل ظهور

زبان انگلیسی به عنوان اولین زبانی که حقیقتاً بین‌المللی است و نیز به تأثیرات ژرفی که این شرایط نو ظهور بر خود انگلیسی بر جای می‌گذارد پرداخته‌ام. آینده انگلیسی آن گونه هم که تصور می‌شود، مشخص و شفاف نیست؛ و این موضوعی است که در فصل ۱ بررسی شده است. در کتاب مرگ زبان‌ها (۲۰۰۰) به بحرانی پرداخته شده که تعداد بسیار زیادی از زبان‌ها با آن روبرو هستند و در معرض خطر زوال یا در حال انقراض و نابودی‌اند. در این کتاب به اقدامات انجام گرفته برای حفظ و بازآفرینی این زبان‌ها نیز اشاره شده است. در این قرن ما با مرگ احتمالی دست کم نیمی از زبان‌های جهان روبرو خواهیم بود، و این موضوعی است که در فصل ۲ این کتاب به آن پرداخته‌ایم. در کتاب زبان و اینترنت (۲۰۰۱) نیز تأثیر عمیق پدیدار شدن فناوری اینترنت را واکاوی کرده‌ام که زبان گفتار و نوشتار را تحت تأثیر یک وسیله ارتباط زبانی بدیع قرار داده و پرسش‌های جدیدی را در باره چگونگی ادامه تکامل زبان پیش رو نهاده است. در فصل ۳ این کتاب به بررسی همین موضوعات پرداخته‌ایم.

همان گونه که از این کتاب‌ها برمی‌آید این سه موضوع معمولاً به صورت مجزا و جدا از یکدیگر مورد بررسی قرار می‌گیرند و به نکات مشترک و ارتباطات متقابلی که با هم دارند به صورتی گذرا اشاره می‌شود. هنگامی که آن‌ها را در کنار یکدیگر مورد بررسی قرار می‌دهیم و بر ارتباط متقابلی که با هم دارند تأکید می‌ورزیم با چشم‌اندازی از زبان در آینده مواجه می‌شویم که با آنچه در گذشته وجود داشته سخت متفاوت است. با نگاه به همین آینده است که باید در بسیاری از مفاهیم نهادینه شده در ذهن خود مبنی بر چگونگی اندیشه در باره زبان و کار با آن تجدیدنظر کنیم. در فصل‌های ۴ و ۵ این کتاب به ماهیت و نحوه انجام این تجدیدنظرها اشاراتی شده و برای آن راه‌هایی ارائه گردیده است. دامنه این موضوعات فراگیر است و از حیطة

مسئولیت زبان شناسان، معلمان زبان و دیگر افرادی که به نوعی در امر زبان دخیل هستند در می‌گذرد و بخش‌هایی از جامعه را در بر می‌گیرد که در گذشته ارتباط چندانی با موضوعات مربوط به زبان نداشته‌اند. ماهیت انقلاب نیز چیزی جز این نیست. اثرش دامن همگان را می‌گیرد.

آینده زبان‌های انگلیسی

ظهور زبان انگلیسی به مثابه زبانی حقیقتاً بین‌المللی، اولین تحول از سه تحولی است که در طول دهه ۱۹۹۰ حائز اهمیت ویژه‌ای بودند. در این جمله، در واژه «حقیقتاً» مفهوم مهمی نهفته است. احتمال تبدیل شدن انگلیسی به زبانی جهانی از قرن هجدهم میلادی مورد توجه واقع شده بود. در سال ۱۷۸۰، جان آدامز^۱ که بعداً رئیس جمهور آمریکا شد چنین گفت: «بی شک در قرون آتی، زبان انگلیسی بیش از آنچه زبان لاتین در گذشته جنبه جهانی داشت و بیش از آنچه زبان فرانسه در حال حاضر چنین است، تبدیل به زبانی بین‌المللی خواهد شد.»^(۱) ولی دوست سال طول کشید تا صحت گفته وی به اثبات رسد. تا همین چندی پیش دورنمای شرایطی که در آن، انگلیسی تبدیل به زبانی حقیقتاً جهانی شود چندان روشن و شفاف نبود. در واقع می‌توان گفت در دهه ۱۹۹۰ بود که این موضوع، برجستگی و اهمیت یافت، تحقیقاتی در این زمینه انجام شد، کتاب‌هایی به رشته تحریر درآمد و سخنرانی‌هایی در همایش‌ها ایراد گردید که منظور از همگی آن‌ها توضیح چگونگی تبدیل یک زبان به زبانی حقیقتاً جهانی، نتایج چنین اتفاقی و نیز توضیح این مطلب بود که چرا زبان انگلیسی در این زمینه در صدر فهرست قرار دارد.^(۲) ولی پیش از گمانه‌زنی در باره آینده زبان انگلیسی – یا به دلیلی

1. John Adams

که توضیح خواهم داد، زبان‌های انگلیسی - باید ابتدا بدانیم هم اکنون در چه موقعیتی قرار داریم و این موقعیت چگونه حاصل شده است.

زمان حال

ابتدا به ویژگی‌های ضروری زبان جهانی می‌پردازیم و سپس آمارهایی در این زمینه ارائه می‌کنیم. هیچ زبانی نمی‌تواند به موقعیتی حقیقتاً جهانی دست یابد مگر این که قادر به ایفای نقشی باشد که همه کشورهای به اهمیت آن اذعان کنند. چنین نقشی بیش از همه در کشورهای برجسته و آشکار است که انبوه مردم به عنوان زبان اول خود به زبان مورد نظر سخن می‌گویند. در مورد زبان انگلیسی، این کشورها عبارتند از ایالات متحده آمریکا، کانادا، انگلستان، ایرلند، استرالیا، زلاندنو، آفریقای جنوبی، چندین کشور در حوزه دریای کارائیب و چند کشور دیگر در گوشه و کنار جهان. ولی نکته این است که یک زبان حداکثر ممکن است زبان مادری اهالی پانزده کشور باشد، بنابراین استفاده از یک زبان به عنوان زبان مادری قادر نیست به تنهایی موقعیتی جهانی برای آن زبان فراهم آورد. برای رسیدن به چنین موقعیتی، مردم کشورهای دیگر دنیا نیز باید آن زبان را فرا بگیرند و به آن تکلم کنند و برای آن جایگاه ویژه‌ای در جوامع خود قائل باشند، ولو این که گویشوران بومی آن زبان در آن جامعه اندک‌شمار باشند یا این که اصولاً حضور نداشته باشند.

برای انجام چنین کاری دو شیوه اصلی وجود دارد. نخست این که زبان مورد نظر به زبان رسمی (یا نیمه رسمی) آن کشور تبدیل شود و در حیطه دولت، دادگاه‌ها، وسایل ارتباط جمعی و نیز نظام آموزشی کشور به عنوان وسیله ارتباطی مورد استفاده قرار گیرد. در صورت تحقق چنین شرایطی، زندگی و پیشرفت در این کشورها مستلزم آموختن زبان رسمی و تسلط بر آن در دوره کودکی است. به عنوان مثالی بارز از این حالت می‌توان به زبان انگلیسی اشاره کرد که تاریخ بریتانیا و آمریکا آن را به سوی کسب نوعی

موقعیت اداری خاص در بیش از هفتاد کشور سوق داده است که از آن میان می‌توان کشورهای غنا، نیجریه، هند و سنگاپور را نام برد. شیوه دوم، این است که زبان مورد نظر، در زمینه آموزش زبان خارجی در کشورها، حائز اولویت و تقدم باشد، به این معنا که کودکان به هنگام ورود به مدرسه شروع به فراگیری آن کنند و بزرگسالانی که به هر دلیلی آن را در دوره‌های اولیه تحصیل خود نیاموخته یا ناقص آموخته‌اند، اکنون فراگیری‌اش را در دسترس و قابل حصول یابند. اکنون در بیش از صد کشور جهان، زبان انگلیسی را به همین گونه به عنوان زبان خارجی تلقی می‌کنند و در بیش‌تر این کشورها برای آموزش آن در مدارس اولویت قائل می‌شوند.

این رشد و گسترش سه جانبه سخنگویان زبان - یعنی کسانی که زبان مادریشان آن زبان است، سخنگویانی که به آن زبان به عنوان زبان دوم تکلم می‌کنند، و کسانی که آن زبان را به عنوان یک زبان خارجی فرا می‌گیرند - باعث می‌شود که زبان مورد نظر تبدیل به زبانی جهانی شود و تعداد سخنگویان آن از تعداد سخنگویان هر زبان دیگری پیشی گیرد. زبان انگلیسی در حال حاضر به چنین مرحله‌ای رسیده است. تعداد کسانی که آن را به عنوان زبان مادری خود فرا گرفته‌اند حدود چهارصد میلیون نفر تخمین زده می‌شود، هر چند که جز انگشت‌شماری از کشورها آمار دقیقی از تعداد گویشوران در اختیار ندارند و به همین دلیل تخمین‌هایی که در این باره زده می‌شود، روایات گوناگونی دارد. تخمین تعداد افرادی که انگلیسی را به عنوان زبان دوم آموخته‌اند نیز دشوار است چرا که باید میزان تسلط و روان بودن تکلم به این زبان را مد نظر قرار دهیم. اگر ملاک را حداقل توانایی فرد برای محاوره در نظر بگیریم به گونه‌ای که فرد قادر باشد منظور خود را - ولو توأم با اشتباهات زبانی و با تسلط اندکی بر واژگان تخصصی - تفهیم کند، می‌توان این تعداد را نیز چهارصد میلیون نفر برآورد کرد. مقایسه این دو رقم با یکدیگر ما را به نتیجه مهمی می‌رساند: تعداد افرادی که به زبان انگلیسی

به عنوان زبان دوم سخن می‌گویند برابر تعداد سخنگویانی است که انگلیسی، زبان مادری آن‌هاست. از این گذشته، از آن‌جا که رشد جمعیت در مناطقی که انگلیسی زبان دوم مردم آن است، سه برابر بیش از مناطقی است که انگلیسی زبان مادری ساکنانش می‌باشد، به زودی تعداد گویشورانی که به انگلیسی به عنوان زبان دوم سخن می‌گویند به شدت از تعداد انگلیسی‌زبانانی که انگلیسی زبان مادریشان است فزونی خواهد گرفت، و این، حالتی است که در باره هیچ زبان بین‌المللی تاکنون سابقه نداشته است. اگر تعداد افرادی را نیز که به انگلیسی به عنوان زبان خارجی تکلم می‌کنند به حساب آوریم، آن‌گاه این اختلاف عدد و رقم، عمیق‌تر و مهم‌تر نیز خواهد شد. در این مورد نیز نمی‌توان به قطع و یقین آماری داد زیرا کسی نمی‌داند که مثلاً در چین چند نفر در حال فراگیری انگلیسی هستند ولی طبق تخمین بریتیش کانسیل^۱ حدود یک میلیارد نفر در سراسر جهان مشغول یادگیری زبان انگلیسی اند. اگر افراد کاملاً مبتدی را از این تعداد حذف کنیم، به نظر می‌رسد بتوان منطقاً دو سوم از این رقم را به عنوان زبان‌آموزانی تلقی کرد که می‌شود تا حدی معقول با آن‌ها به زبان انگلیسی مکالمه کرد، یعنی مثلاً ششصد میلیون نفر.

حال اگر این سه عدد را با هم جمع کنیم - چهارصد میلیون نفر که انگلیسی زبان اولشان است، به علاوه چهارصد میلیون نفر که زبان دومشان انگلیسی است، به علاوه ششصد میلیون نفر که انگلیسی را به مثابه زبان خارجی آموخته‌اند - حاصل جمع حدود ۱/۴ میلیارد نفر خواهد شد. این رقم، حدود یک چهارم از کل جمعیت جهان را (که در سال ۲۰۰۰ اندکی بیش از شش میلیارد نفر برآورد شده) در بر می‌گیرد. هیچ زبان دیگری، چه به لحاظ تعداد گویشوران و چه به لحاظ وسعت جغرافیایی، تا به این گستردگی مورد استفاده واقع نشده است. حتی چینی که در هشت زبان شفاهی گوناگون

1. the British Council

که دارای نظام نوشتاری یکسانی هستند جلوه‌گر است، «فقط» حدود ۱/۱ میلیارد گویشور دارد که غالب آنان نیز که در چند منطقه زندگی می‌کنند چینی، زبان مادریشان است. البته نباید موضوع تعداد گویشوران انگلیسی را بیش از حد بزرگ جلوه دهیم. اگر یک چهارم جمعیت جهان به انگلیسی سخن می‌گویند، سه چهارم آن‌ها نیز چنین نمی‌کنند. برای مشاهده این واقعیت هیچ نیازی نیست که به اقصی نقاط یک کشور سفر کنیم و جاهای دور از مناطق توریستی، فرودگاه‌ها، هتل‌ها و رستوران‌ها را ببینیم. با این حال این نکته را نیز نمی‌توان نادیده گرفت که نسبت یک چهارم، هیچ‌گاه سابقه نداشته است. باید پرسید دلیل این امر چیست؟ آنچه بیش از خود این رقم اهمیت دارد، شتاب صعودی آن است که از دهه ۱۹۵۰ آغاز شده و تاکنون ادامه یافته است. چگونه می‌توان این پدیده را توضیح داد؟

یکی از عوامل شکل‌گیری آن بی‌شک نیاز به وجود یک زبان مشترک یا زبان میانجی^۱ است - مفهومی که احتمالاً به درازای تاریخ خود زبان قدمت دارد. اما این اندیشه که زبان میانجی می‌تواند به کار همه جهان نیز بیاید تا پیش از قرن بیستم و به خصوص تا دهه ۱۹۵۰ چندان پررنگ مطرح نشده بود. اصلی‌ترین مجمع بین‌المللی کشورها برای تبادل نظر در باره موضوعات جهانی - یعنی نهاد سازمان ملل - تا پیش از سال ۱۹۴۵ وجود خارجی نداشت و در آن سال نیز تعداد اعضایش از ۵۱ کشور تجاوز نمی‌کرد. ولی جنبش‌های استقلال‌طلبانه‌ای که در آن دوره آغاز شد منجر به افزایش شدید تعداد کشورهای مستقل در طول دهه بعدی گردید و این سیر تا دهه ۱۹۹۰ نیز بی‌وقفه ادامه یافت. در سال ۲۰۰۳، اعضای سازمان ملل به ۱۹۱ عضو رسید که نزدیک به چهار برابر تعداد اعضای آن در پنجاه سال پیش بود. چنین است که نیاز به یک زبان مشترک یا زبان میانجی و فشار برای یافتن یک زبان

1. lingua franca

واحد کاملاً احساس شد. در غیر این صورت باید مشکل زبان با توسل به تسهیلات ترجمه همزمان حل می شد که بسیار پرهزینه و در غالب موارد غیر عملی است.

گذشته

حال پرسش این است که چرا انگلیسی به این منظور برگزیده شد؟ البته زبان انگلیسی دارای هیچ ویژگی ذاتی که این گونه موجب رشد و گسترش آن شود نیست. تلفظ واژه‌های آن آسان‌تر از بسیاری از زبان‌های دیگر نیست، گرامر آن نیز ساده‌تر نیست - اگر ساخت واژه آن به لحاظ حالت و جنس بی‌پیرایه‌تر از برخی زبان‌هاست، این بی‌پیرایگی در نحو (یا الگوی ترتیب واژگان) جبران می‌شود - املاي واژگان انگلیسی نیز بی‌شک آسان‌تر از بقیه زبان‌ها نیست. زبان‌ها فقط به یک دلیل می‌توانند تبدیل به زبانی بین‌المللی شوند و آن، چیزی نیست جز قدرت مردمی که به آن زبان سخن می‌گویند. قدرت، جنبه‌های گوناگونی دارد: گاه منظور، قدرت سیاسی (نظامی) است، گاه جنبه تکنولوژیک قدرت مد نظر است و گاهی قدرت اقتصادی و زمانی نیز قدرت فرهنگی. رشد و گسترش زبان انگلیسی در مقاطع مختلف زمانی مرهون هر یک از این انواع قدرت است. قدرت سیاسی در شکل کشورهای مستعمره به منصفه ظهور رسید و انگلیسی را از قرن شانزدهم به اکناف جهان گستراند به گونه‌ای که تا قرن نوزدهم، زبان انگلیسی تبدیل به زبان امپراتوری‌ای شده بود که «خورشید در آن هیچ‌گاه غروب نمی‌کند». قدرت تکنولوژیک نیز با پدیده انقلاب صنعتی در قرون هجدهم و نوزدهم به ظهور رسید؛ در این دوره بیش از نیمی از دانشمندان و متخصصانی که این انقلاب را به ثمر رساندند با واسطه زبان انگلیسی با یکدیگر سخن می‌گفتند و کسانی که برای فراگیری این فناوری‌های جدید به انگلستان (و بعدها به آمریکا) سفر می‌کردند برای ایجاد ارتباط با دیگران، ناگزیر به زبان انگلیسی توسل می‌جستند. قرن

نوزدهم شاهد رشد قدرت اقتصادی ایالات متحده بود که با رشد بی‌امان جمعیتش، به سرعت بریتانیا را پشت سر می‌گذاشت و بر شمار انگلیسی‌زبانان دنیا به شدت می‌افزود. هنوز سال ۱۸۹۸ بود که بیسمارک^۱ به این نکته پی برد و در پاسخ خبرنگاری که از او پرسیده بود که به اعتقاد وی سرنوشت‌سازترین پدیده تاریخ معاصر چیست گفته بود «این که مردم آمریکای شمالی به زبان انگلیسی سخن می‌گویند.»^(۳) و در قرن بیستم نیز نوع چهارم قدرت - یعنی قدرت فرهنگی - را دیدیم که عمدتاً از طریق قلمرو نفوذ آمریکا، خود را تقریباً در تمام مظاهر زندگی جلوه‌گر ساخت. در پرتو این جلوه‌های گوناگون قدرت، می‌توان از ده حوزه نام برد که زبان انگلیسی در آن‌ها شاخص است.

سیاست

اگر از مفسران و صاحب‌نظران پیش از قرن بیستم پرسیده می‌شد «چرا انگلیسی جهانی؟» اکثریت آن‌ها یک پاسخ سیاسی واحد به آن می‌دادند؛ و این پاسخ چیزی نبود جز اشاره به رشد امپراتوری بریتانیا. این میراث تا قرن آخر هزاره نیز همچنان حفظ شد. جامعه ملل اولین اتحاد و ائتلاف بین‌المللی در عصر جدید بود که به هنگام تدوین صورتجلسات خود جایگاه ویژه‌ای برای زبان انگلیسی قائل شد به طوری که انگلیسی تبدیل به یکی از دو زبان رسمی آن شد (زبان دیگر، فرانسه بود) و همه اسناد به هر دو زبان منتشر می‌شدند. در بالا به سازمان ملل متحد اشاره کردم که جایگزین جامعه ملل شد. ولی اکنون به هنگام برگزاری بیشتر گردهمایی‌های مهم سیاسی و بین‌المللی، زبان انگلیسی نقش رسمی و اصلی را در تمام نقاط جهان ایفا می‌کند. بر اساس گزارشی که در چاپ‌های اخیر کتاب سال اتحادیه انجمن‌های

1. Bismarck

بین‌المللی^۱ آمده است در حال حاضر حدود ۱۲۵۰۰ سازمان بین‌المللی در جهان وجود دارد. بررسی بخشی از این سازمان‌ها به عنوان نمونه نشان داد که ۸۵ درصد آن‌ها انگلیسی را به عنوان زبان رسمی خود برگزیده‌اند و این نسبت، بسیار بالاتر از دیگر زبان‌ها بود. فرانسه در میان بقیه زبان‌ها بیش‌ترین کاربرد را داشت که میزان استفاده از آن به عنوان زبان رسمی، ۴۹ درصد بود. سیاست بین‌المللی، در سطوح متعدد و به شیوه‌های گوناگون عمل می‌کند ولی حضور انگلیسی معمولاً در آن محسوس است. اعتراضات سیاسی به گونه‌های مختلف رخ می‌نمایانند. گاه به صورت پرسشی رسمی از یک وزیر، زمانی به شکل تجمع مسالمت‌آمیز گروه‌های فشار سیاسی در مقابل یک سفارتخانه، و گاهی نیز به شکل آشوب‌های خیابانی یا بمب‌گذاری نمایان می‌شود. هنگامی که دوربین‌های تلویزیون این وقایع را برای مخاطبان خود در سطح دنیا منعکس می‌کنند غالباً پیام‌هایی که به زبان انگلیسی بر پلاکاردها نوشته شده به عنوان بخشی از این رویداد توجه ما را به خود جلب می‌کند. زبان مادری اعتراض‌کنندگان هر چه باشد، خوب می‌دانند که اگر خواسته خود را به انگلیسی مطرح کنند بیش‌ترین تأثیر را خواهد گذاشت. نمونه معروفی از این دست چند سال پیش در هند روی داد. یک راهپیمایی به حمایت از زبان هندی و در مخالفت با زبان انگلیسی ترتیب داده شده بود و در شبکه‌های جهانی تلویزیون انعکاس یافت. بیش‌تر شعارهای پارچه‌نوشته‌ها به زبان هندی بود ولی یکی از تظاهرکنندگان زیرک شعاری را حمل می‌کرد که باعث می‌شد فریاد همقطارانش بُرد بیش‌تری یابد و بهتر از هر وسیله دیگری خواسته آن‌ها را به گوش جهانیان برساند. بر تابلویی که او در دست داشت نوشته شده بود: «Death to English» («مرگ بر انگلیسی»).

1. *Union of International Associations Yearbook*

اقتصاد

تا آغاز قرن نوزدهم، بریتانیا به بزرگ‌ترین کشور صنعتی و تجاری جهان تبدیل شده بود. جمعیت این کشور که در سال ۱۷۰۰ پنج میلیون نفر بود تا سال ۱۸۰۰ بیش از دو برابر شده بود و در طی قرن نوزدهم هیچ کشوری را یارای برابری با رشد اقتصادی آن نبود. تولید ناخالص داخلی این کشور مدام رو به افزایش بود و به طور متوسط سالیانه دو درصد افزایش می‌یافت. تا سال ۱۸۰۰ حوزه‌های اصلی رشد اقتصادی که عبارت بودند از صنایع نساجی و معدن، تولیداتی را برای صادرات عرضه می‌کردند و همین امر باعث شد بریتانیا به عنوان «کارگاه جهان» شناخته شود. فناوری ماشین بخار، انقلابی در صنعت چاپ ایجاد کرد و منجر به ایجاد انبوهی کتاب به زبان انگلیسی شد که تا پیش از آن هنگام بی‌سابقه بود. در اوایل قرن نوزدهم، نظام بانکداری جهانی به ویژه در آلمان، بریتانیا و آمریکا رشدی فزاینده یافت و شهرهای لندن و نیویورک تبدیل به پایتخت‌های سرمایه‌گذاری اقتصادی در سراسر جهان شدند. در سال ۱۹۱۴ بریتانیا و آمریکا بر روی هم بیش از ده میلیارد دلار در خارج از کشورهايشان سرمایه‌گذاری کردند که این مبلغ سه برابر سرمایه‌گذاری فرانسه و تقریباً چهار برابر سرمایه‌گذاری آلمان بود. نتیجه این حالت، پدید آمدن نوعی «امپریالیسم اقتصادی» بود که جنبه تازه‌ای به توازن قدرت زبانی بخشید. ضرب‌المثل انگلیسی «پول سخن می‌گوید»^۱ و رد زبان‌ها بود و زبانی که پول به آن سخن می‌گفت عمدتاً انگلیسی بود.

مطبوعات

نزدیک به چهارصد سال است که زبان انگلیسی از مهم‌ترین ابزارهای مطبوعات به شمار می‌رود. قرن نوزدهم به دلیل به عرصه رسیدن فناوری

1. money talks

جدید چاپ و شیوه‌های نوین تولید انبوه و حمل و نقل، دوره‌ای بود که عمده‌ترین پیشرفت‌ها در آن حاصل شد. این قرن همچنین شاهد رشد مطبوعات حقیقتاً مستقل بود که عمدتاً در ایالات متحده ترویج شدند و پا گرفتند. تا سال ۱۸۵۰ حدود چهارصد روزنامه در این کشور منتشر می‌شد و تا آغاز قرن بیستم، این تعداد به دو هزار روزنامه رسیده بود. در طی دهه‌های اول این قرن سانسور و اعمال محدودیت‌های دیگر در قاره اروپا ادامه داشت و این، بدان معنا بود که سرعت رشد انعکاس اخبار مهم به زبان‌هایی غیر از انگلیسی بسیار کندی گرفته است. امروزه حدود یک سوم روزنامه‌های جهان در کشورهایی منتشر می‌شوند که زبان انگلیسی جایگاه ویژه‌ای در آن‌ها دارد و اکثریت این روزنامه‌ها نیز به زبان انگلیسی چاپ می‌شوند.

تکامل شیوه‌های کسب خبر، موجب تحکیم جایگاه ویژه‌ای شد که زبان انگلیسی در مطبوعات پر طرفدار برای خود یافته بود. در اواسط قرن نوزدهم و به ویژه پس از اختراع تلگراف، آژانس‌های خبری بزرگ به عرصه رسیدند. پل جولیس رویترا^۱ دفتری در ایچن^۲ گشود ولی چیزی نگذشت که به لندن نقل مکان و در سال ۱۸۵۱ یک خبرگزاری راه‌اندازی کرد که هنوز نام او را بر خود دارد. تا سال ۱۸۷۰ وضعیت خبرگزاری رویترا به جایی رسیده بود که بیش از همه رقیبان خود در سراسر قاره اروپا مالک حق انحصاری اخبار در مناطق گوناگون بود. با ظهور خبرگزاری نیویورک آسوشیتدپرس^۳ در سال ۱۸۵۶، بیش‌ترین حجم اطلاعاتی که در دنیا از طریق سیم‌های تلگراف رد و بدل می‌شد به زبان انگلیسی بود.

تلیغات

با هر چه نزدیک‌تر شدن پایان قرن نوزدهم، مجموعه‌ای از عوامل اجتماعی و

1. Paul Julius Reuter 2. Aachen
3. New York Associated Press

اقتصادی، رشد شتابناک استفاده از آگهی‌های تبلیغاتی را به ویژه در کشورهایی که دارای صنعت پیشرفته‌تری بودند رقم زد. تولید انبوه، سیل کالاها را روانه بازار کرده بود و رقابت داغ را دامن می‌زد؛ قدرت خرید مصرف‌کنندگان رو به افزایش بود؛ و شیوه‌های نوین چاپ امکانات تازه‌ای را برای معرفی کالاها در اختیار تولیدکنندگان می‌گذاشت. ناشران آمریکایی دریافتند که می‌توانند با کسب درآمد از محل آگهی‌های تبلیغاتی، قیمت فروش نشریات خود را کاهش دهند و به این ترتیب شمارگان آن را به شدت افزایش بخشند. شاید دو سوم از مطالب یک روزنامه مدرن، به ویژه در آمریکا، به آگهی اختصاص می‌یابد. در طی قرن نوزدهم شعارهایی مبنی بر لزوم تبلیغات، بخشی جدایی‌ناپذیر از نشریات بود و مانند «نام تجاری» خود نشریه، همواره به چشم می‌خورد. شعار «تبلیغات، سودآور است»^۱ در دهه ۱۹۲۰ تبدیل به شعاری همگانی در ایالات متحده شده بود. بسیاری از محصولاتی که نامشان اکنون کاملاً آشناست، مثل کالاهایی که در کارخانه‌های فورد، کوکاکولا و کداک تولید می‌شوند، معروفیت و محبوبیت ویژه خود را مرهون همان دهه هستند. رسانه‌ها برای معرفی کالاها از شگرد ایجاز بهره گرفتند به طوری که حتی اگر مردم در یکی از وسایل نقلیه جدید در حال گذر سریع بودند بتوانند فحوای آگهی را ببینند و آن را به خاطر بسپارند. پوسترها، بیلبوردها، تابلوهای الکتریکی و تابلوهای فروشگاه‌ها و شگردهایی از این دست تبدیل به بخشی از صحنه‌های روزمره زندگی مردم شده بودند. با رشد بازارهای جهانی «رسانه‌های برون‌مرزی» به همه دنیا گسترش یافتند و تشخص و برجستگی آن‌ها در تقریباً تمامی شهرها امروزه یکی از جلوه‌های ویژه فراگیر بودن کاربرد زبان انگلیسی در سراسر جهان است. در کشورهایی که زبان انگلیسی فاقد جایگاهی ویژه است، آگهی‌هایی که به این زبان وجود

1. It pays to advertise

دارد به لحاظ تعداد بیش‌تر از زبان‌های دیگر نیست ولی معمولاً برجسته‌تر و مطرح‌تر از آنهاست. انگلیسی آمریکایی سیطره‌اش را گسترانده بود: در سال ۱۹۷۲ فقط سه آژانس تبلیغاتی از کل سی آژانسی که در دنیا وجود داشت متعلق به آمریکاییان نبود.

رادیو و تلویزیون

چندین دهه طول کشید تا دانشمندان - عمدتاً در بریتانیا و آمریکا - توانستند نتیجه تحقیقات و آزمایش‌های خود را در علم فیزیک به صورت ارسال علائم بی‌سیم و امواج رادیویی ببینند. سیستم مارکونی^۱ که در سال ۱۸۹۵ پایه‌گذاری شد توانست علائم تلگراف را تا فاصله یک مایلی ارسال کند. شش سال بعد وی موفق شد علائم رادیویی را به آن سوی اقیانوس اطلس مخابره نماید و تا سال ۱۹۱۸ این علائم به استرالیا نیز رسیده بودند. انگلیسی اولین زبانی بود که توسط امواج رادیویی مخابره شد، در عرض بیست و پنج سال پس از این که اولین علائم به دست مارکونی مخابره شد، سودای اجرای برنامه‌های رادیویی با مخاطبان عام به واقعیت پیوست. اولین ایستگاه تجاری رادیو در شهر پیتسبرگ در ایالت پنسیلوانیا اولین برنامه خود را در نوامبر سال ۱۹۲۰ پخش کرد و در ظرف دو سال، بیش از پانصد ایستگاه رادیویی در آمریکا مجوز فعالیت دریافت کردند. بیست سال بعد نیز نظیر همین گسترش سریع برای برنامه‌های عمومی تلویزیون رخ داد. در مورد این که رشد این رسانه‌ها تا چه حدی در گسترش زبان انگلیسی تأثیرگذار بود فقط می‌توانیم به گمانه‌زنی متوسل شویم. هیچ آماری در دست نیست که نشان دهد در سراسر جهان چه مدت زمانی به پخش برنامه‌های انگلیسی اختصاص می‌یابد یا چه مدت زمانی صرف شنیدن این برنامه‌ها می‌شود. ولی اگر فقط به برنامه‌هایی

1. Marconi

که برای مخاطبان ساکن در دیگر کشورها پخش می‌شود (مثل برنامه‌های سرویس جهانی بی‌بی‌سی و صدای آمریکا) نگاهی بیندازیم درمی‌یابیم که حجم این برنامه‌ها بسیار سنگین است: سرویس جهانی بی‌بی‌سی در هفته بیش از هزار ساعت برنامه پخش می‌کند و صدای آمریکا نیز دو برابر این مقدار. بسیاری از کشورهای دیگر نیز در طول سال‌های پس از جنگ بر ساعات پخش برنامه‌های برون‌مرزی خود به شدت افزودند و تعداد زیادی از این کشورها نظیر اتحاد شوروی، ایتالیا، ژاپن، لوکزامبورگ، هلند، سوئد و آلمان، برنامه‌های خود را به زبان انگلیسی تولید و پخش می‌کردند. هیچ‌گونه آمار و اطلاعاتی برای مقایسه تعداد شنوندگان هر یک از رادیوهایی که به زبان‌های مختلف برنامه پخش می‌کنند وجود ندارد. اما اگر فهرستی از زبان‌هایی تهیه کنیم که این کشورها برنامه‌های خود را در قالب آن تولید و پخش می‌کنند، خواهیم دید که فقط یک زبان است که در همه این لیست‌ها جای دارد: انگلیسی.

سینما

فناوری‌های جدیدی که متعاقب کشف نیروی الکتریسته به ظهور رسیدند ماهیت سرگرمی‌های خانگی و خارج از خانه را به نحوی بنیادین تغییر دادند و راه‌هایی جدید برای رشد و گسترش زبان انگلیسی گشودند. در قرن نوزدهم، فناوری این صنعت در اروپا و آمریکا توسعه یافت؛ انگلیس و فرانسه نخستین کشورهای بودند که راه رشد هنری و تجاری سینما را در سال ۱۸۹۵ هموار ساختند. ولی سال‌های پس از آن و در خلال جنگ جهانی اول، صنعت فیلمسازی اروپا از رشد باز ماند و چیزی نگذشت که تفوق و برتری در این حوزه از آن آمریکا شد که از سال ۱۹۱۵ شاهد برآمدن فیلم بلند، ستارگان سینمایی و استودیوهای بزرگی بود که همگی در هالیوود استقرار یافته بودند. هنگامی که صدا نیز در دهه ۱۹۲۰ به این فناوری افزوده شد، زبان انگلیسی

بود که ناگهان بر دنیای فیلم سایه انداخت و علی رغم رشد صنعت فیلمسازی در سایر کشورها در دهه‌های بعدی، فیلم‌هایی که به زبان انگلیسی ساخته می‌شوند هنوز هم بر این رسانه حکمروایی دارند و هالیوود نیز هر روز بیش از پیش بر تولید معدودتری فیلم در سال تکیه می‌کند که تعداد عظیم و چشمگیری از مخاطبان را نشانه می‌رود. کم‌تر اتفاق می‌افتد که فیلم پر فروش و پر مخاطبی به زبانی غیر از انگلیسی ساخته شود. حدود هشتاد درصد از کل فیلم‌های بلندی که به صورت نمایشنامه منتشر می‌شوند نیز به زبان انگلیسی هستند. از میزان تأثیر فیلم‌های سینمایی بر مخاطبانی که به تماشای آن می‌نشینند نمی‌توان به قطع و یقین سخن گفت ولی بسیاری از صاحب‌نظران با کارگردانی به اسم ویم وندرزا^۱ همراهی هستند که: «مردم هر روز بیش از پیش به آنچه می‌بینند معتقد می‌شوند و آنچه را به آن معتقدند خریداری می‌کنند... مردم اتومبیلی را می‌رانند، لباسی را می‌پوشند، غذایی را می‌خورند و کالایی را می‌خرند که در فیلم‌ها می‌بینند.»^(۴) اگر این سخن صحیح باشد، پس بی‌شک می‌توان گفت ساخت اکثر فیلم‌ها به زبان انگلیسی، دست کم در بلند مدت، می‌تواند بسیار مهم باشد.

موسیقی پاپ

سینما، یکی از دو فناوری جدیدی بود که در پایان قرن نوزدهم جهت تفریح و سرگرمی مردم به ظهور رسید؛ فناوری دیگر، صنعت ضبط صدا بود. در این زمینه هم زبان انگلیسی پیشتاز و بی‌رقیب است. وقتی در سال ۱۸۷۷ توماس ادیسون دستگاه گرامافون را اختراع کرد که اولین دستگاهی بود که می‌توانست صدا را هم ضبط و هم پخش کند، اولین واژه‌هایی که در این دستگاه ضبط شد عبارت بود از «What God hath wrought» و پس از آن،

1. Wim Wenders

شعر کودکانه «Mary had a little lamb». رشد تکنیکی این اختراع نیز پس از آن عمدتاً در خود آمریکا رخ داد. همه شرکت‌های مطرح در زمینه موسیقی پاپ، انگلیسی زبان بودند و نخستین آن‌ها نیز شرکت آمریکایی کلمبیا بود که از سال ۱۸۹۸ کار خود را آغاز کرد. امروزه برنامه‌های رادیویی در سراسر جهان جولانگاه موسیقی انگلیسی پاپ است. بسیاری افراد نخستین بار زبان انگلیسی را در همین قالب می‌شنوند. قرن بعدی که آغاز می‌شد شرکت Tin Pan Alley (که نام مشهوری برای صنعت تولید موسیقی، مستقر در برادوی بود) جایگاه خود را تثبیت کرده بود و چیزی نگذشت که به عنوان سردمدار تولیدکنندگان موسیقی پاپ آمریکایی در سراسر جهان شهرت یافت. موسیقی جاز نیز با رشد نغمه‌های غم‌انگیز سیاهان جنوب آمریکا و نیز انواع دیگر جاز، بعد تازه‌ای به گسترش زبان انگلیسی بخشید. دیگر تا زمان به عرصه رسیدن موزیک مدرن پاپ، عرصه این نوع موسیقی تقریباً به تمامی در اختیار زبان انگلیسی در آمده بود. ستاره‌های پاپ که خاستگاهشان دو کشور عمده انگلیسی زبان بود به سرعت بر دنیای ضبط این نوع موسیقی حکمفرما شدند: بیل هیلی و کامتز و الویس پریسلی در آمریکا؛ و بیتل‌ها و رولینگ استونز در انگلستان. انبوه افرادی که در سراسر جهان به خوانندگان پاپ گوش فرا می‌دادند از دهه ۱۹۶۰ به این سو به مخاطبان ثابت این خوانندگان تبدیل شدند. هیچ وسیله‌ای تا به حال نتوانسته به تنهایی زبان انگلیسی را چنین فراگیر و با این سرعت در میان جوانان دنیا بگستراند.

سفرهای بین‌المللی و امنیت

دلایل سفر به خارج، متعدد و گوناگونند. هر سفری که به خارج از کشور صورت می‌گیرد به لحاظ زبانی با نتایجی همراه است، از جمله این نتایج این است که زبانی ترجمه می‌شود، فراگرفته می‌شود یا تحمیل می‌گردد و نتیجتاً می‌توان گفت گرایش به سفر به تدریج و در طی زمان، تبدیل به عاملی

تأثیرگذار بر زبان می‌شود. بنابراین اگر در حال حاضر حرکتی به سوی استفاده جهانی از انگلیسی وجود دارد می‌توان انتظار داشت که این زبان در این حیطة نیز مورد توجه ویژه‌ای قرار گیرد؛ شواهد نیز جز این را نمی‌گوید. افرادی که لزوم دست زدن به سفرهای بین‌المللی، آن‌ها را به دنیای تورهای دسته‌جمعی، جلسات کاری، همایش‌های علمی، تفاهم‌نامه‌های بین‌المللی، شرکت در اجتماعات، رویدادهای ورزشی، اشتغالات نظامی و دیگر گردهمایی‌های «رسمی» وارد می‌کند ناچارند برای رفع بخش عمده‌ای از نیازهای خود در زمینه اسکان و حمل و نقل، به زبان انگلیسی متوسل شوند. اکنون دستورالعمل‌های ایمنی در هواپیماها و کشتی‌ها، اطلاعات مربوط به اقدامات لازم به هنگام بروز وضع اضطراری در هتل‌ها، و توضیح مسیرهای مکان‌های مهم در همه کشورهای علاوه بر زبان محلی به زبان انگلیسی است. اکثر دستورالعمل‌ها در باره بستن کمربند ایمنی، یافتن محل قایق‌های نجات یا آگاهی از محل پله‌های خروج اضطراری، همگی به زبان انگلیسی در اختیار ما گذاشته می‌شوند.

یکی از جنبه‌های خاص مسئله ایمنی، چگونگی استفاده از زبان به عنوان وسیله‌ای برای کنترل عملیات حمل و نقل بین‌المللی به ویژه در زمینه کشتیرانی و هواپیمایی است. اکنون انگلیسی به عنوان زبان بین‌المللی کشتیرانی شناخته شده و تحت عنوان «انگلیسی ضروری برای استفاده بین‌المللی در صنعت کشتیرانی»^۱ که غالباً «گفتار دریا»^۲ به آن اطلاق می‌شود به کار می‌رود. در سال‌های اخیر نیز پیشرفت‌هایی در زمینه طراحی سیستم‌هایی به منظور ایجاد ارتباط بین سازمان‌های دخیل در مهار وضعیت‌های اضطراری روی زمین و در خشکی - به خصوص بین سازمان‌های آتش‌نشانی، اورژانس و نیروی پلیس - حاصل شده است. در

حال حاضر چیزی به نام «گفتار وضعیت اضطراری»^۱ وجود دارد که می‌کوشد مشکلات موجود در زمینه بروز ابهام را بین کسانی که در دو سوی کانال مانس قرار دارند حل نماید. در این جا باید به «گفتار هوایی»^۲ نیز اشاره کنیم که زبان کنترل صنعت بین‌المللی هوانوردی است. این زبان پس از جنگ دوم جهانی که سازمان بین‌المللی هوانوردی غیرنظامی^۳ تأسیس شد به منصفه ظهور رسید. در آن زمان بود که بر سر این نکته توافق حاصل شد که در مواردی که زبان خلبانان و افراد برج مراقبت با یکدیگر متفاوت است، انگلیسی به عنوان زبان بین‌المللی هوانوردی به کار گرفته شود. از آن هنگام تاکنون بیش از ۱۸۰ کشور از واژگان تخصصی انگلیسی که این سازمان پیشنهاد کرده است استفاده می‌کنند هر چند که باید به این نکته نیز توجه داشت که هیچ اجباری در این باره دخیل نبوده است.

آموزش

انگلیسی، وسیله انتقال بخش قابل توجهی از دانش جهانی به ویژه در زمینه علوم و فناوری است. کار آموزش نیز چیزی جز دستیابی به دانش نیست. هنگامی که به واکاوی این موضوع می‌پردازیم که چرا در سال‌های اخیر چنین تعداد پرشماری از کشورها انگلیسی را به عنوان زبان رسمی خود برگزیده‌اند یا آن را به عنوان اصلی‌ترین زبان خارجی در مدارس تدریس می‌کنند، یکی از مهم‌ترین پاسخ‌هایی که به آن می‌رسیم، آموزش - به معنای عام کلمه - است. سریدات رامفال^۴ در یکی از نوشته‌های خود در سال ۱۹۹۶ توضیحی می‌دهد که به این موضوع بی‌ارتباط نیست:

اندکی پس از این که من سمت دبیر کلی کشورهای مشترک‌المنافع را در سال ۱۹۷۵ عهده‌دار شدم ضمن دیدار با نخست‌وزیر سریلانکا خانم سیریمائو

1. Emergencyspeak

2. Airspeak

3. International Civil Aviation Organization

4. Sridath Ramphal

باندارانایکه^۱ در کلمبو در باره راه‌های کمک دبیرخانه کشورهای مشترک‌المنافع به این کشور با او گفتگو کردم. پاسخ او فوری و روشن بود: «افرادی را برایمان بفرستید که معلمان ما را در زمینه تدریس انگلیسی به عنوان زبان دوم آموزش دهند.» گویی شگفت‌زدگی را در چهره من خوانده باشد بیش‌تر توضیح داد و گفت سیاست‌هایی که همسرش بیست سال پیش از آن در جهت گسترش زبان سینهای^۲ به عنوان زبان رسمی کشور به کار گرفته بود، به قدری موفقیت‌آمیز بوده است که در جریان آن، سریلانکا - که مدت‌های مدید گل سرسبد دنیای انگلیسی‌زبان در آسیا بود - انگلیسی را از دست داد و حتی به عنوان زبان دوم نیز آن را به فراموشی سپرد و فقط سریلانکایی‌هایی که تحصیلات عالی دارند دانش انگلیسی خود را از کف نداده‌اند. دغدغه نخست‌وزیر، مسئله رشد و توسعه کشور بود. گفت کشاورزان قادر به خواندن دستورالعمل‌های روی کیسه‌های کودهای وارداتی نیستند و صادرکنندگان کود که در بازارهای جهانی حضور دارند نیز نمی‌توانند این دستورالعمل‌ها را به زبان سینهای روی کیسه‌ها چاپ کنند. سریلانکا در حال از دست دادن ارتباط خود با زبان بین‌المللی - انگلیسی - است. (۵)

از دهه ۱۹۶۰ به این سو، انگلیسی تبدیل به ابزاری طبیعی برای آموزش عالی در بسیاری کشورها - از جمله کشورهای که زبان رسمی آن انگلیسی نیست - شده است. هیچ یک از کشورهای آفریقایی از زبان بومی خود در سطوح آموزش عالی استفاده نمی‌کنند و در غالب موارد، انگلیسی مورد استفاده قرار می‌گیرد. در طی سی سال اخیر، آموزش زبان انگلیسی تبدیل به یکی از پر رونق‌ترین حرفه‌ها در سراسر جهان شده است.

ارتباطات

اگر یک زبان حقیقتاً وسیله ارتباط بین‌المللی باشد، بیش از همه چیز در

1. Sirimavo Bandaranaike

2. Sinhalese

خدماتی جلوه خواهد کرد که مستقیماً با موضوع ارتباطات - یعنی سیستم‌های پست، تلفن و شبکه‌های اینترنت - سر و کار دارد. البته کسب اطلاعات در باره استفاده از زبان انگلیسی در این حیطه‌ها کار ساده‌ای نیست. گفته می‌شود که سه چهارم نامه‌ها در جهان به زبان انگلیسی نوشته می‌شوند، ولی از آن‌جا که هیچ کس زبانی را که ما نامه‌های خود را به آن می‌نویسیم کنترل نمی‌کند، با این آمار باید با احتیاط فراوانی برخورد کرد. فقط در اینترنت که پیام‌ها و اطلاعات برای مدتی نامحدود باقی می‌ماند، می‌توان در باره حجم روزانه مراسلات به زبان انگلیسی (حداقل بین کاربران کامپیوتر) اطلاعاتی کسب کرد. در باره این موضوع در فصل ۳ به طور جداگانه به بحث خواهیم پرداخت ولی به نکته‌ای که به این بخش مربوط می‌شود می‌توان در این‌جا اشاره کرد. اینترنت به عنوان رسانه‌ای انگلیسی‌زبان پا به عرصه وجود گذاشت و زبان انگلیسی تا به حال سلطه و برتری‌اش را بر این رسانه حفظ کرده است. در اواخر دهه ۱۹۶۰ این پدیده تحت عنوان ARPANET که علامت اختصاری برای عبارت «شبکه آژانس پروژه‌های تحقیقاتی پیشرفته»^۱ بود به عنوان یک شبکه غیر متمرکز ملی طراحی شد و شروع به کار کرد و هدف آن عبارت بود از مرتبط ساختن مؤسسات مهم دانشگاهی و دولتی آمریکا به گونه‌ای که در صورت بروز جنگ از ویرانی‌های آن در امان بماند. به همین دلیل زبان این شبکه، انگلیسی بود و هنگامی که مردم کشورهای دیگر نیز به آن متصل شدند چاره‌ای جز استفاده از زبان انگلیسی نداشتند. برتری این زبان هنگامی تحکیم و تثبیت شد که خدمات این شبکه در دهه ۱۹۸۰ به روی سازمان‌های خصوصی و تجاری گشوده شد که بیش‌ترشان (به دلایلی که ذکر شد) عمدتاً از طریق انگلیسی با یکدیگر مراوده و ارتباط داشتند. در این زمان یک دلیل فنی و تکنیکی نیز موجب

1. Advanced Research Projects Agency network

استحکام بیش‌تر این زبان شد. اولین پروتکل‌هایی که برای انتقال اطلاعات بر روی شبکه طراحی شد الفبای انگلیسی را مد نظر داشت و حتی امروز هم هیچ جستجوگری نمی‌تواند همه اطلاعاتی را که به زبان‌های گوناگون داده می‌شود تشخیص دهد و بخواند. اما تعداد کاربران غیر انگلیسی‌زبان اینترنت رو به افزایش است و اکنون از تعداد کاربران جدید انگلیسی‌زبان نیز بیش‌تر شده است. نتایجی که این پدیده متوجه زبان‌های اقلیت می‌کند در فصل ۳ مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

آینده

هنگامی که یک زبان تبدیل به زبانی بین‌المللی می‌شود چه اتفاقی برایش می‌افتد و نتیجتاً چه اتفاقی برای دیگر زبان‌ها رخ می‌دهد؟ هیچ سابقه‌ای در این زمینه وجود ندارد چرا که هیچ‌گاه هیچ زبانی گویشورانی چنین انبوه در کشورهای متعدد به خود ندیده است. ولی می‌توان چند گرایش عمده را هم اکنون نیز مشاهده کرد که هر یک از آن‌ها نقشی پر اهمیت در فضا و بافت زبانی قرن بیست و یکم ایفا خواهند نمود.

ولی پیش از این که زبان انگلیسی را از این دیدگاه با تفصیل بیش‌تری بررسی کنیم باید این پرسش را مطرح سازیم که: آیا انگلیسی، موقعیت فعلی خود را حفظ خواهد کرد یا این که این احتمال وجود دارد که زبان‌های دیگر موقعیت جهانی آن را تهدید کنند و به چالش بکشند؟ درسی که تاریخ به ما می‌آموزد این است: هیچ‌گاه نمی‌توان موقعیت هیچ زبانی را با آسودگی خیال، همیشگی پنداشت. هزار سال پیش، زبان لاتین، موقعیتی بلامنازع داشت. چه کسی می‌داند تا هزار سال دیگر موقعیت هر یک از زبان‌های فعلی چه خواهد بود؟ موقعیت هر زبانی، همان‌گونه که دیدیم، در ارتباطی تنگاتنگ با قدرت سیاسی، نظامی، اقتصادی و فرهنگی گویشوران آن قرار دارد و از آن‌جا که این شاخص‌ها تغییرپذیرند، زبان‌ها نیز فرازی و فرودی دارند. تحلیلگران و

متخصصان پیش‌بینی آینده، تصور شرایطی را که در آن مثلاً زبان‌های عربی، چینی یا اسپانیایی تبدیل به زبان‌های بین‌المللی شده‌اند، چندان دشوار نمی‌یابند. واقعیت این است که در حال حاضر اسپانیایی به عنوان زبان مادری با سرعتی بیش‌تر از هر زبان دیگری در حال رشد و گسترش است. ولی این احتمال که زبان دیگری در آینده نزدیک بتواند جایگاه انگلیسی را در سطح بین‌المللی از آن خود کند منتفی است. عواملی که منجر به رساندن زبان انگلیسی به موقعیت کنونی‌اش شدند هنوز بر جای خود قرار دارند. انگلیسی هم اکنون چنان حضور و قدرتی یافته که از جا کندن آن فوق‌العاده دشوار است. شمار روزافزونی از مردمان در اقصی نقاط جهان همچنان به فراگیری انگلیسی مشغولند. صرف نظر از تلقی و نگاه مردم نسبت به فرهنگی که این زبان را به کار می‌برد، ارزش آن به عنوان ابزاری عملی به شکلی گسترده و فراگیر پذیرفته شده است. حتی کسانی که بیش‌ترین مخالفت را با این زبان ابراز می‌کنند خود را در حال استفاده از آن می‌یابند، حتی اگر هدفشان یافتن مخاطبان جهانی برای ابراز مخالفتشان باشد. هیچ قرینه‌ای دال بر ضعیف شدن چنین موقعیتی در طی دهه اول هزاره جدید وجود ندارد.

انگلیسی شاید به لحاظ جایگاه جهانی خود، دارای ثبات نسبی باشد ولی بی‌شک به لحاظ ویژگی‌های زبانی از چنین ثباتی برخوردار نیست. واقعیت این است که این زبان در حال حاضر بیش از هر زمان دیگری از بعد از دوره رنسانس تغییراتی را از سر می‌گذراند. عوامل چندی در این باره دخیلند ولی مهم‌تر از همه بی‌تردید تغییر مرکز ثقل این زبان است. نکته‌ای که به ویژه گویشوران بومی زبان انگلیسی غالباً از یاد می‌برند این است که وقتی زبانی گویشورانی این چنین انبوه در سراسر جهان به خود می‌بیند دیگر از آن مردمی که زبان مادری آن‌هاست نخواهد بود؛ خواه این مردم بریتانیایی‌ها باشند که زبان انگلیسی ۱۵۰۰ سال قبل در سرزمین آن‌ها پا گرفت و خواه آمریکاییان باشند که اکنون بیش‌ترین گویشوران بومی این زبان را تشکیل

می دهند. تعداد گویشوران بومی انگلیسی در جهان - که همان گونه که دیدیم حدود چهارصد میلیون نفر است - به نسبت همه کسانی که در کل جهان از انگلیسی استفاده می کنند عملاً در حال کاهش است و دلیل این امر، تفاوتی است که در نسبت رشد جمعیت کشورهای که زبان اول آنها انگلیسی است با کشورهای که انگلیسی، زبان دوم یا زبان خارجی آنهاست وجود دارد. اکنون سه چهارم گویشوران انگلیسی، غیر بومی هستند.

همه این افراد در آینده زبان انگلیسی سهم دارند. زبان، نهادی به شدت دموکرات است. یادگیری یک زبان بلافاصله به معنای برخورداری از حقوقی در آن است. آن کس که زبانی را فرا می گیرد می تواند چیزی به آن بیفزاید، آن را جرح و تعدیل نماید، با آن بازی کند، چیزی در آن بیافریند، پاره‌هایی از آن را نادیده بگیرد، و هر آنچه می خواهد با آن بکند. پس همان گونه که آینده انگلیسی را گویشوران بومی آن تحت تأثیر قرار می دهند، کسانی که انگلیسی را به عنوان زبان دوم یا زبان خارجی نیز به کار می برند می توانند در تأثیراتی که بر آن می گذارند سهم باشند. (در زبان نیز مانند هر جای دیگری مُد، مهم تلقی می شود و مُد نیز چیزی نیست جز تأثیر شمار مردمانی که به آن روی می آورند. هیچ دور از ذهن نیست که یک مد زبانی را اول بار گروهی از زبان‌آموزان خارجی یا کسانی که گونه غیراستاندارد آن زبان را به کار می برند پایه گذاری کنند و سپس در میان گویشوران بومی آن زبان نیز جا افتد و فراگیر شود. سخن گفتن به شیوه رپ^۱ یکی از موارد اخیر از این دست است. پس به تدریج که تعداد افراد فزونی می گیرد و گویشورانی که انگلیسی، زبان دوم یا زبان خارجی آنهاست اعتبار داخلی و بین‌المللی کسب می کنند، عباراتی که قبلاً به عنوان گونه «خارجی» زبان تلقی و مورد انتقاد واقع می شد - نظیر *many informations, he be running, three person* - تبدیل به بخشی از گفتار

۱. Rap در لغت به معنی سخن گفتن سریع است. این شیوه که ابتدا بین سیاهان آمریکایی نضج گرفت، گاه به همراه آهنگی موزون به تعریف یک داستان و... می پردازد. - م.

استاندارد افراد تحصیل کرده یک منطقه می‌شود و نهایتاً در نوشتار نیز ظاهر می‌گردد. به عنوان مثال، می‌توان به عبارت *Welcome in Egypt* اشاره کرد که اکنون به شکلی فراگیر در کشور مصر به کار می‌رود و دیگر به کتاب‌های درسی انگلیسی این کشور نیز راه یافته است. مهم‌ترین چیزی که گویشوران بومی زبان انگلیسی در قرن بیست و یکم باید به آن عادت کنند این است که دیگر مسئول گرایش‌ها یا تغییرات زبانی نیستند. زبان انگلیسی، آن‌گونه که اکنون در بریتانیا به آن تکلم می‌شود، یکی از لهجه‌های انگلیسی جهانی است که با داشتن چهار درصد از کل گویشورانی که در سراسر جهان به انگلیسی سخن می‌گویند در اقلیت قرار دارد. حتی گویشوران انگلیسی در ایالات متحده نیز فقط پانزده درصد از کل گویشوران این زبان را در جهان تشکیل می‌دهند. شاید در حال حاضر در هند، تعداد افرادی که به انگلیسی تکلم می‌کنند بیش از مجموع بریتانیا و آمریکا باشد.

هنگامی که انبوهی از مردمان کشوری زبان انگلیسی را برمی‌گزینند چه روی می‌دهد؟ پاسخ این است که اینان انگلیسی خاص خود را می‌آفرینند. هم اکنون گونه‌های متعدد و جدیدی از انگلیسی گفتاری در گوشه و کنار جهان و کشورهایی مانند هند، سنگاپور و غنا به ظهور رسیده است. این زبان‌ها را «زبان‌های جدید انگلیسی» می‌نامند. حال پرسش این است که دلیل ظهور این زبان‌ها چیست؟ دلیلش احساس نیاز به اظهار هویت ملی است. به عنوان مثال، وضعیت یکی از کشورهای تازه استقلال یافته دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ را در نظر بگیرید. هنگامی که کشوری استقلال کسب می‌کند شدیداً به اظهار هویت خود در چشم جهانیان نیازمند است. یکی از مهم‌ترین ابزارهای اظهار این هویت، رسانه زبان است. حال چه زبانی را باید برگزید؟ بسیاری از کشورهای جدید مثل غنا و نیجریه دریافتند که چاره‌ای جز ادامه زبان انگلیسی ندارند چرا که گزینه‌های دیگر به کلی امکان‌ناپذیر بود و مثلاً در نیجریه باید از میان چهارصد زبان قومی، یکی را انتخاب می‌کردند. اما از

سوی دیگر باید متوجه این احساس فراگیر مردم این کشورها نیز باشیم که ادامه زبان انگلیسی به معنی ادامه ارتباط با گذشته استعمارزده آنهاست. حال چگونه می‌توان از این بن‌بست خارج شد؟ راه حل این معضل این بود که کشور، زبان انگلیسی را ادامه دهد ولی این زبان را به گونه‌ای شکل دهد که برآورنده اهداف کشور نیز باشد و چنین کاری به ویژه با توسل به افزودن واژگان محلی، تأکید بر گوناگونی‌های فرهنگی منطقه‌ای، و ایجاد اشکال جدید تلفظ میسر می‌شد. البته این فرایند، عمدتاً ناخودآگاه است ولی برخی ابتکاراتی که در این کشورها بروز کرده - نظیر نگارش فرهنگ لغت‌های منطقه‌ای - نیز به سیر این جریان دامن زده است. جمع‌آوری سریع چندین هزار واژه محلی در کشورهایی که دارای گونه‌های بسیار متنوعی از گیاهان و جانوران محلی، آداب قومی گوناگون و ارتباطات روزانه و دائمی با زبان‌های مختلف هستند کار دشواری نیست. ظهور ادبیات کشورهای مشترک‌المنافع - مثل رمان‌هایی که در غرب آفریقا، هند یا جنوب شرقی آسیا نگاشته و یا اشعاری که در کشورهای حوزه کارائیب سروده می‌شوند - نشان می‌دهد که هویت‌های جدید با چه سرعتی قادر به ظهور و رشد هستند. اصطلاح «زبان‌های جدید انگلیسی» به همین هویت‌ها اطلاق می‌شود.

هنگامی که زبانی گسترش می‌یابد دستخوش تغییر می‌گردد. همین واقعیت ساده که سرزمین‌های گوناگون جهان تا به این حد به لحاظ جغرافیایی و فرهنگی با یکدیگر متفاوتند به این معناست که گویشوران از موقعیت‌های متعددی برای جرح و تعدیل زبان به گونه‌ای که نیازهای ارتباطی آنها را مرتفع سازد و هویت جدیدی به آنها ببخشد برخوردارند. بخش عمده‌ای از تغییرات زبانی را واژگان تشکیل می‌دهند - که فقط شامل کلمات جدید نمی‌شود بلکه کلمات با معانی جدید و همچنین عبارات اصطلاحی را نیز در بر می‌گیرد. این بخش از زبان، بیش‌تر و دقیق‌تر از سایر بخش‌ها منعکس‌کننده شرایط زندگی و نحوه تفکر مردم است. هر کشوری دارای شرایط

زیست‌محیطی و جغرافیایی ویژه و خاص خود است که ممکن است به صورت بالقوه باعث تولید تعداد کثیری واژه برای جانوران، ماهی‌ها، پرندگان، گیاهان، سنگ‌ها و... و نیز موضوعات مربوط به اداره زمین و مسائل اجرایی آن باشد. کلماتی نیز برای مواد غذایی، آشامیدنی‌ها، داروها، و نیز اعمال مرتبط با خوردن، بهداشت، بیماری و مرگ تولید خواهد شد. مذهب و اسطوره‌های هر کشور و همچنین طالع بینی و اخترشناسی متداول در آن، اسامی جدیدی برای شخصیت‌ها، اعتقادات و مناسک پدید می‌آورد. ادبیات شفاهی و گاه کتبی باعث به وجود آمدن اسامی متمایزی در داستان‌های حماسی، اشعار، نقالی‌ها و قصه‌های عامیانه می‌شود. مجموعه‌ای از قوانین و آداب محلی با اصطلاحات خاص خود شکل می‌گیرد. هر فرهنگی، فناوری ویژه خود را با همه واژگان فنی دخیل در آن - نظیر واژگانی که به وسایل نقلیه، خانه‌سازی، سلاح، پوشاک، وسایل تزئینی و آلات موسیقی اطلاق می‌شوند - خواهد داشت. دنیای تفریحات و هنرها نیز دارای ساحتی زبانی است - مثل نام رقص‌ها، سبک‌های موسیقی، بازی‌ها و ورزش‌ها. هیئت ظاهری افراد نیز از حیطة زبان در امان نیست و نام‌هایی که به نوع آرایش مو، خالکوبی‌ها و نیز زینت‌آلات اطلاق می‌شود، همگی جنبه‌هایی از زبان هستند. تقریباً همه جنبه‌های ساختار اجتماعی ممکن است به ایجاد سیستم‌های پیچیده نامگذاری منجر شود. دولت محلی، روابط خانوادگی، باشگاه‌ها و انجمن‌ها و... از زمره این ساختارها هستند.

به این ترتیب هنگامی که جامعه‌ای به زبانی جدید متوسل می‌شود و آن را در همه حوزه‌های زندگی به کار می‌گیرد، ناگزیر واژگان فراوانی را نیز به خود جذب می‌کند. یکی دو سال پیش‌تر نمی‌گذرد که چنین فرایندی آغاز می‌شود و خودنمایی می‌کند. اولین بار که انگلیسی‌زبانان اقامت دائمی خود را در آمریکای شمالی آغاز کردند، سال ۱۶۰۷ در شهر جیمزتاون در ایالت ویرجینیا بود و تقریباً بلافاصله بعد از آن، واژگان قرضی از زبان‌های بومی

آمریکایی وارد سبک نگارش آن زمان شد. کاپیتان جان اسمیت^۱ در نوشته‌های خود در سال ۱۶۰۸ [پستانداری گوشتخوار به اسم] راکون (raccoon) را توصیف می‌کند؛ واژه توتم (totem) در سال ۱۶۰۹ در نوشتار ظاهر شد؛ کلمات caribou و opossum^۲ نیز در سال ۱۶۱۰ در نوشته‌ها ذکر شده‌اند. در این جا مثالی متأخرتر از یکی از شماره‌های نشریه ساندی تایمز که در دهه ۱۹۹۰ در آفریقای جنوبی به چاپ می‌رسید ذکر می‌کنیم: «به ندرت اتفاق می‌افتد که ایندباهای دیپلماتیک، راه‌حل‌هایی تر و تمیز برای مشکلات ارائه دهند.» ایندبا که از زبان نگوئی^۳ وارد انگلیسی شده، در اصل به کنفرانس‌های قبیله‌ای اطلاق می‌شد ولی اکنون توسع معنایی یافته و به هر نوع کنفرانسی که بین گروه‌های سیاسی برگزار می‌شود اطلاق می‌گردد. مثال‌های فوق نمونه‌هایی از واژگان قرضی هستند که از زبان‌های بومی به انگلیسی راه یافته‌اند. علاوه بر این، برخی واژه‌ها معنای خود را تغییر می‌دهند و هنگامی که در بافت‌های موقعیتی جدید به کار گرفته می‌شوند بار معنایی جدیدی به خود می‌گیرند. چنین پدیده‌ای به کرات در تاریخ زبان رخ داده است. به عنوان مثال، در طی دوره آنگلو ساکسون‌ها، مبلغان مسیحی واژه‌هایی غیر مذهبی (مثل Easter, God, hell, heaven)^۴ را با معانی جدیدی به کار گرفتند. امروز نیز چنین پدیده‌ای را در نام برخی گونه‌های جانوران مشاهده می‌کنیم. مثلاً در کشوری جدید حیوانی که به لحاظ ظاهری شباهت‌هایی با حیوانی دارد که در کشور دیگری وجود داشته، بدون این که دقیقاً از همان رسته باشد نام آن را به خود می‌گیرد. این پدیده در همه عرصه‌های زندگی رسوخ می‌کند. مثلاً در آفریقای جنوبی به چراغ راهنمایی روبات [robot] می‌گویند.

1. John Smith

۲. به ترتیب به معنی گوزن شمالی و صاریغ (جانوری که گونه درخت‌زی آن شب‌شکار و بومی آمریکاست). - م.

3. Nguni

۴. معانی کنونی این واژه‌ها به ترتیب عبارتند از: بهشت، دوزخ، خدا و عید پاک. - م.

چه تعداد واژه در نتیجه بروز این پدیده‌ها به زبان افزوده می‌شود؟ چیزی نمی‌گذرد که هزاران مدخل جدید به فهرست واژگان و فرهنگ‌های لغت اضافه می‌گردد. در چاپ اول فرهنگ انگلیسی آفریقای جنوبی^۱ (۱۹۷۸) سه هزار مدخل وجود داشت؛ در فرهنگ فشرده ملی استرالیایی^۲ (۱۹۸۹) ده هزار مدخل وجود دارد و در فرهنگ انگلیسی جامائیکایی^۳ (۱۹۶۷)^(۶) بیش از پانزده هزار واژه ثبت شده است. گویشوران انگلیسی همواره با گشاده‌دستی واژه‌های قرضی را پذیرفته‌اند. انگلیسی، زبانی است که به مثابه جارو برقی آماده مکیدن واژه‌های هر زبانی است که در معرض آن قرار می‌گیرد. انگلیسی بریتانیایی در تاریخ خود چنین تعاملی را با دست کم ۳۵۰ زبان داشته است. هم از این رو، هر چند که انگلیسی جزو شاخه زبان‌های ژرمنی محسوب می‌شود بخش عمده واژگان آن را واژگان زبان‌های ژرمنی تشکیل نمی‌دهند بلکه عمده آن، کلماتی هستند که ریشه کلاسیک^۴ و رومیایی^۵ دارند و در این میان آن دسته از واژه‌های قرضی که از زبان‌های یونانی، لاتین و فرانسه وارد انگلیسی شده‌اند از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند. تنوع واژگانی که بخشی از ویژگی‌های زبان انگلیسی را تشکیل می‌دهد، به خصوص در آن بخش‌هایی از جهان که انگلیسی با چند زبان روبرو و درگیر است، رو به افزایش می‌باشد. در کشور نیجریه که بیش از چهارصد زبان بومی در آن یافت می‌شود، نهایتاً پیدایش زبانی را که به لحاظ واژگانی متمایز باشد و بتوان به آن نام انگلیسی نیجریایی را داد نباید منتفی دانست و از نظر دور داشت.

تعداد واژگانی که از این رهگذر به منصفه ظهور می‌رسند در مقایسه با حجم کل واژگان انگلیسی، که تعداد آن بیش از یک میلیون می‌باشد، اندک

1. *A Dictionary of South African English*

2. *The Concise Australian National Dictionary*

3. *Dictionary of Jamaican English*

4. Classical

5. Romance

است ولی اثرگذاری حتی تعداد نسبتاً کمی از این واژه‌های محلی شده، ممکن است بسیار چشمگیر باشد. به نظر می‌رسد این واژگان جدید بیش‌تر در همان جامعه بومی به کار گرفته می‌شوند، و این امر بیش‌تر به دلیل وجود مفاهیم متمایز در این جوامع است. علاوه بر این، چنین لغاتی معمولاً در خلأ و خارج از بافت به کار نمی‌روند. اگر مثلاً گفتگویی در باره سیاست صورت می‌گیرد، عموماً چندین اصطلاح سیاسی در جملات گرد یکدیگر می‌آیند و فهم مطلب را برای خارجیان غیر ممکن می‌سازند. جمله انگلیسی زیر را در نظر بگیرید که از یک روزنامه بریتانیایی گرفته شده است: «Blairite MP in New Labour Sleaze Trap, say Tories». شش واژه با بار معنایی سیاسی مربوط به بریتانیا پشت هم ردیف شده‌اند و اگر کسی با گفتمان حاکم بر دنیای سیاست در بریتانیا آشنایی نداشته باشد به راحتی معنای آن را نخواهد فهمید. در مناطقی نیز که زبان‌های جدید انگلیسی در حال بروز و ظهور هستند دقیقاً همین سیاق تراکم عبارات خارجی به چشم می‌خورد. در مثالی که در زیر به نقل از ساندی تایمز آفریقای جنوبی ذکر می‌کنیم واژه‌های محلی، اصالتاً آفریقایی هستند: «جالب است به خاطر آوریم که برخی از ناسیونالیست‌های *verkrampte* که اکنون خود را آفریقاییان چندآتشه جا زده‌اند، زمانی *bittereinder bloedsappe* بوده‌اند.»^۱ [در این جمله *verkrampte* به معنی متعصب؛ *bittereinder* به معنی متحجر؛ و *bloedsappe* به معنی عضو وفادار حزب اتحاد است.]

در این جا می‌توان به راحتی دید که پدیده مذکور چگونه می‌تواند ابعاد جدیدی به خود بگیرد. آنچه در جمله بالا متمایز است، نه صرف چند اسم آفریقایی، بلکه وجود یک عبارت اسمی – یعنی مجموعه‌ای از یک صفت و یک اسم – می‌باشد. حال که یک عبارت آفریقایی در این جمله به کار رفته

1. It is interesting to recall that some *verkrampte* Nationalists, who pose now as super Afrikaners were once *bittereinder bloedsappe*.

چرا عنصری بزرگ‌تر از عبارت به کار نرود؟ می‌توان یک فعل نیز به آن افزود و یک جمله یا شبه جمله کامل ایجاد کرد؛ درست به همان گونه که ما در زبان انگلیسی، جمله‌ای کامل مثل *c'est la vie* یا *Je ne sais quoi* را از فرانسه به عاریت گرفته‌ایم. گاه بخش‌هایی از یک جمله اصالتاً انگلیسی ممکن است شامل پاره‌هایی از زبان‌های دیگر باشد. در واقع در بسیاری از نقاط جهان که انگلیسی به عنوان زبان دوم یا زبان خارجی به کار می‌رود، به ویژه همین فرایند است که با بسامد و گستردگی بی‌سابقه‌ای رخ می‌نمایند. افرادی که زبان انگلیسی را حتی در سطوح نسبتاً پیشرفته به کار می‌گیرند گاه به هنگام کاربرد یک واژه درمی‌مانند؛ یا این که هر چند انگلیسی را به عنوان زبان میانجی به کار می‌برند، حس می‌کنند یک عبارت خاص را اگر به زبان مادری بر زبان جاری کنند، مفهومی را که در ذهن دارند بهتر و گویاتر می‌رسانند. در این حالت اگر در حال گفتگو با فردی هم‌زبان باشند تغییر زبان و توسل به زبان مادری به منظور حل مشکل ارتباطی، مسئله‌ای ایجاد نمی‌کند. ممکن است گفتگویی که به زبان انگلیسی صورت می‌گیرد، به کرات از آن خارج شود و مجدداً به آن باز گردد. گاهی نیز عکس همین فرایند صورت می‌گیرد: گویشوران، به زبان مادری خود سخنی را آغاز می‌کنند سپس آن گاه که حس می‌کنند زبان مادری از عهده بازگو کردن آنچه در ذهن دارند بر نمی‌آید به انگلیسی متوسل می‌شوند. این حالت غالباً زمانی رخ می‌دهد که از موضوعی سخن می‌گویند - مثل کامپیوتر یا حتی مراقبت از فرزند - که اول بار آن را به زبان انگلیسی آموخته‌اند یا با واسطه انگلیسی با مفاهیمش آشنایی یافته‌اند. من یک زن فرانسوی زبان را می‌شناسم که در طی مدت یک سالی که در بریتانیا زندگی می‌کرد فرزندی به دنیا آورد. وقتی به فرانسه بازگشت هرگاه از تجربه مادر شدنش سخن می‌گفت زبانش به انگلیسی می‌چرخید و این امر، ارتباط زبانی او را با دوستان فرانسوی‌اش که تجربه مشابه او را به زبان فرانسه در ذهن داشتند با اشکال توأم می‌ساخت.

پدیده‌ای که در آن افراد برای گفتگو و ایجاد ارتباط با یکدیگر، در آن واحد به دو یا چند زبان متوسل می‌شوند، گدگردانی^۱ نامیده می‌شود. امروزه چنین پدیده‌ای در سراسر دنیا و بین همه انواع زبان‌ها کاملاً مشهود است و روبه فزونی هم می‌رود. از آن‌جا که انگلیسی از وسعت و گستردگی خاصی برخوردار است، این پدیده هم در نوشتار و هم در گفتار انگلیسی به شکل بارزتری به چشم می‌آید. تام مک‌آرتور در کتاب خود تحت عنوان زبان‌های انگلیسی^۲ از جزوه‌ای دو زبانه نام می‌برد که بانک هنگ‌کنگ در سال ۱۹۹۴ برای کارگران فیلیپینی خود منتشر کرده است. در بخش تاگالوگ^۳ آن، واژگان انگلیسی فراوانی با متن آمیخته و در آن جایگیر شده است. به عنوان مثال:

Mg - deposito ng pera mula sa ibang HongkongBank account, at any Hongkongbank ATM, using your Cash Card. Mag - transfer ng regular amount baw't buwan (by Standing Instruction) galang sa inyong Current o Savings Account, whether the account is with HongkongBank or not.^(۷)

چنین زبانی را غالباً با توسل به یک اسم مرکب - که در این مورد، "Taglish" است (مخفف Tagalog - English) - توصیف می‌کنند. علاوه بر این، زبان‌هایی به نام‌های Franglais (آمیخته‌ای از فرانسه و انگلیسی)، Tex - Mex (برای اطلاق به زبان مکزیکی که در تگزاس به کار می‌رود)، Wenglish (انگلیسی ولزی)، Japlish [آمیخته‌ای از ژاپنی و انگلیسی]، Chinglish [آمیخته‌ای از چینی و انگلیسی]، Denglish [آمیخته‌ای از آلمانی و انگلیسی] و موارد متعددی از این دست هم وجود دارد. چنین برچسب‌هایی به طور سنتی نام‌ها و عنوان‌هایی تحقیرآمیز تلقی شده‌اند. مثلاً زبان Tex - Mex مورد پوزخند قرار می‌گیرد چرا که نه زبان مکزیکی است و نه زبان انگلیسی. عموماً

1. code - switching

2. *The English Languages*

3. Tagalog

مردم، چنین زبانی را یا «چاله میدانی»^۱ تلقی می‌کنند که زبان کسانی است که نیاموخته‌اند به درستی سخن بگویند یا آن را «زبان تنبلان»^۲ می‌دانند که کسانی آن را به کار می‌گیرند که خود را رها کرده و بیش از حد مجال نفوذ عناصر زبان انگلیسی را به داخل زبان خود داده‌اند. ولی در سده جدید، گویا باید در این اعتقاد خود تجدیدنظر کنیم. دشوار بتوان زبانی مانند Taglish را زبانی چاله میدانی نامید آن هم هنگامی که در نوشتار یک مؤسسه بانکی بزرگ به کار گرفته می‌شود! زبان‌شناسان وقت زیادی را صرف تحلیل این زبان‌های «التقاطی» کرده و به این نتیجه رسیده‌اند که چنین زبان‌هایی مملو از پیچیدگی و ظرافت بیان هستند؛ و اگر کسانی دو منبع زبانی برای استفاده در اختیار داشته باشند جز این هم انتظاری نمی‌رود.

به هنگام سفر به دنیای انگلیسی‌زبانان، افزایش تعداد زبان‌های آمیخته کاملاً مشهود است و گستره این پدیده موضوع مهمی است که باید مورد توجه قرار گیرد. شاید مهم‌ترین روندی که در قرن بیست و یکم در حیطه زبان رخ خواهد داد بروز همین پدیده باشد. هم اکنون نیز تغییر ناگهانی زبان به هنگام صحبت کردن، یکی از ویژگی‌های معمول میلیون‌ها نفری است که انگلیسی را به عنوان زبان دوم یا زبان خارجی فرا گرفته‌اند. من در بخشی از ولز زندگی می‌کنم که زبان ولزی در آن مسلط است ولی در اطراف خود افرادی را می‌بینم که به هنگام صحبت کردن، مدام از ولزی به انگلیسی و بالعکس تغییر زبان می‌دهند. در واقع شاید بتوان گفت در سراسر جهان تعداد افرادی که به هنگام صحبت به زبان انگلیسی، ناگهان زبان دیگری را نیز وارد گفتگوی خود می‌کنند بیش از کسانی است که چنین نمی‌کنند؛ و اگر چنین افرادی در اکثریت قرار داشته باشند یا دست‌کم شمار قابل ملاحظه‌ای را تشکیل دهند - مانند آنچه در هند می‌بینیم - آن‌گاه باید گفت نگاه سنتی ما

1. gutter - speak

2. lazy - speak

نسبت به زبان بایستی تغییر یابد. اندیشیدن به «آینده دنیای انگلیسی» کار نادرستی است، چرا که گویی زبان انگلیسی به سویی می‌رود که گونه انگلیسی بریتانیایی یا انگلیسی آمریکایی به شکلی گسترده‌تر مورد استفاده واقع خواهد شد. بی‌شک این گونه‌ها نیز همچنان به حیات خود ادامه خواهند داد ولی مکمل آن‌ها گونه‌هایی دیگر از زبان انگلیسی خواهند بود که هر چند احتمالاً ریشه در انگلیسی بریتانیایی یا آمریکایی دارند ولی در عین حال تفاوت‌های فزاینده‌ای را نیز با این زبان‌ها در خود به نمایش می‌گذارند.

شواهد وجود تنوع در گونه‌های مختلف انگلیسی - که تحت عنوان زبان‌های جدید انگلیسی از آن‌ها نام می‌بریم و کدآمیزی^۱ فزاینده‌ای که در آن هست - همواره در اطراف ما دیده می‌شده ولی تا همین اواخر، گستردگی وجود آن به رسمیت شناخته نشده بود. این ویژگی را عموماً در نوشتار نمی‌بینیم، مگر در مواردی که یک رمان‌نویس، بخشی از گفتگوهای شخصیت‌های داستانش را برایمان نقل می‌کند یا زمانی که روزنامه‌نگاران، لحنی غیررسمی را در نوشته‌های خود به کار می‌برند. اما وقتی به کشورهایی که این گونه زبان‌ها در آن یافت می‌شوند سفری می‌کنیم، کافی است با کسی سخن بگوییم تا چنین زبان‌هایی را که غالباً نیز در درک ما از مفهوم سخن اختلال ایجاد می‌کنند بشنویم. ما به زبان انگلیسی با کسی صحبت می‌کنیم و او نیز پاسخ می‌دهد ولی ما متوجه منظور وی نمی‌شویم چرا که انگلیسی او با انگلیسی ما بسیار متفاوت است. موضوع به همین جا ختم نمی‌شود. در سراسر جهان، کودکانی متولد می‌شوند که زبان مادری والدین آن‌ها چیزی غیر از انگلیسی است و زبان انگلیسی را به عنوان زبان میانجی مورد استفاده قرار می‌دهند. انگلیسی آن‌ها غالباً حاوی کدآمیزی‌های متعدد و ساختارهای غیراستاندارد است. حال اگر این والدین با همین زبان با کودکان خود سخن بگویند - که اغلب نیز چنین است - یک زبان مادری به منصفه ظهور رسیده

1. code - mixing

است که حاوی کدآمیزی و ساختارهای غیراستاندارد است؛ و این، ویژگی زبانی میلیون‌ها نفر از ساکنان آینده کره زمین خواهد بود. در چنین مواردی، تمایز بین انگلیسی به عنوان زبان مادری و انگلیسی به عنوان زبان دوم، اهمیت خود را از دست می‌دهد.

حال با توجه به چنین گرایش‌هایی، آیا می‌توان از این نتیجه‌گیری چشم پوشید که اگر انگلیسی را به حال خود رها کنیم به سوی قطعه قطعه شدن و تبدیل شدن به گونه‌های زبانی متعددی پیش می‌رود که گویشوران هیچ یک از آن‌ها زبان گویشوران آن دیگری را درک نمی‌کنند؟ یعنی درست اتفاقی که هزار سال پیش برای زبان لاتین عامیانه^۱ رخ داد؟ فشارهایی که در این پنجاه سال اخیر وجود داشته و منجر به ایجاد کشورهای تازه استقلال یافته متعددی شده است بی‌شک می‌تواند شاهد چنین مدعایی باشد. در بسیاری از این کشورها انگلیسی به عنوان جلوه‌ای از هویت سیاسی مورد استفاده قرار می‌گیرد و همین امر باعث شده که در این کشورها، انگلیسی ویژگی جدیدی به خود گرفته و در عرف، نام‌هایی مثل انگلیسی نیجریایی و انگلیسی سنگاپوری به آن داده‌اند. پرسش این است که اگر در زمان نسبتاً کوتاهی – مثلاً چند دهه – بتوان شاهد بروز تغییرات مهمی بود، آیا همین گونه‌های زبانی موجود در هر کشوری نیز با گونه‌های دیگر موجود در کشورهای دیگر تفاوت بیش‌تری پیدا نخواهد کرد، به نحوی که نهایتاً منجر به تشکیل «خانواده زبان‌های انگلیسی» گردد؟ اگر زبان لاتین را که ظاهراً از این نظر شباهت‌های فراوانی با انگلیسی دارد بررسی کنیم پاسخ خود را خواهیم یافت.

آیا تاریخ زبان لاتین تکرار می‌شود؟

شباهت‌های موجود بین وضعیت زبان‌های انگلیسی و لاتین بی‌شک

1. Vulgar Latin

چشمگیر است. زبان لاتین در طی هزارهٔ اول تبدیل به زبان همگانی جامعهٔ تحصیل کردهٔ اروپا شد - هر چند که به جای عبارت «زبان لاتین» باید ترکیب «زبان‌های لاتین» به کار برده شود چرا که در اروپای آن زمان، زبان لاتین به صورت گونه‌های متعدد وجود داشته است. یکی از این گونه‌ها، که همان زبان ادبیات کلاسیک بود که در ادبیات مکتوب سراسر امپراتوری رم (به ویژه در غرب) وجود داشت، معرّف پرستیژ افراد بود. گونه‌های دیگر این زبان نیز عبارت بودند از گونه‌های محاوره‌ای که اکنون تحت عنوان زبان لاتین عامیانه از آن‌ها نام برده می‌شود. حتی در قرن اول پیش از میلاد نیز نوشته‌هایی از سیسرون^۱ می‌یابیم که در آن، نظراتش را در بارهٔ شیوهٔ تلفظ روستایی وار اهالی سیزالپین گل که به زبان لاتین سخن می‌گفتند، بیان می‌کند. تا فرارسیدن قرن هشتم، شواهدی از تغییرات عمده در این زبان بروز کرده بود به گونه‌ای که به تدریج نامی که به آن اطلاق می‌شد در حال تغییر بود: به جای «زبان لاتین» (*lingua latina*) عبارت «زبان رومیایی» (*lingua romana*) یا «زبان رومیایی روستایی» (*rustica romana lingua*) به کار می‌رفت. تا سال ۹۰۰ میلادی که اولین متون مکتوب را که نشانگر زبان محاورهٔ گل است می‌یابیم بی‌تردید دیگر نمی‌توانیم از زبان لاتین سخن بگوییم بلکه باید از زبان فرانسوی باستان سخن گفت. دیگر زبان‌های رومیایی نیز حول و حوش همان دوره به منصفهٔ ظهور رسیدند.

با این اوصاف می‌توان گفت موقعیت پیش روی زبان لاتین آن دوره شباهت فراوانی به موقعیتی دارد که زبان انگلیسی اکنون با آن روبروست. از یک سو در آن دوره زبان کلاسیک نوشتاری لاتین وجود داشت که به ظاهر زنده و شاداب بود و به شکلی واحد و استاندارد در سراسر دنیای متمدن غرب تدریس می‌شد و از سوی دیگر شواهدی آشکار از بروز حالتی وجود

۱. مارکوس تولیوس سیسرون (۲۳ - ۱۰۶ پیش از میلاد)؛ خطیب، نویسنده و سیاستمدار رومی.

داشت که جوامع مختلف، زبان یکدیگر را در نمی‌یابند و ساکنان پرتغال، اسپانیا، فرانسه، ایتالیا، رومانی و دیگر کشورها که زمانی به زبان لاتین عامیانه سخن می‌گفتند اکنون به نحوی فزاینده از یکدیگر فاصله می‌گیرند. شاید حتی در آن دوره نیز با توجه به گرایشاتی که ذکر شد، گمانه‌زنی‌هایی در باره آینده زبان لاتین وجود داشته است. در آن زمان نیز بی‌شک سؤالاتی از این دست مطرح می‌شده که آیا این زبان به کلی تجزیه و چند پاره خواهد شد؟ آیا زبان لاتین همچنان زبان میانجی کل جهان باقی خواهد ماند؟ آیا تا هزار سال دیگر اصلاً کسی صورت استاندارد این زبان را خواهد آموخت؟ اکنون یک هزاره پس از آن دوره، ما می‌دانیم چه رخ داده است. گویشوران صورت‌های مختلف این زبان سخن یکدیگر را نمی‌فهمند. زبان استاندارد لاتین هنوز هم مورد استفاده واقع می‌شود ولی استفاده‌کنندگان از آن، فقط روحانیان و دانشمندان و آن هم عمدتاً در کلیسای کاتولیک رم هستند. گروهی از متخصصان خبره ادبیات یونان و رم باستان می‌کوشند سنت تدریس لاتین را در مدارس و دانشگاه‌ها همچنان زنده نگه دارند ولی چنین کاری را دشوار می‌یابند. اکنون دیگر زبان لاتین برای بیش‌تر مقاصد و اهداف، زبانی مرده تلقی می‌شود؛ ولی زبان‌هایی که از آن منشعب شده‌اند بسیار زنده و قدرتمند هستند.

آیا زبان انگلیسی نیز چنین سرنوشتی دارد؟ تردیدی نیست که شباهت‌های قابل توجهی بین تاریخچه این دو زبان وجود دارد. چهارچوب زمانی‌ای که طی آن زبان انگلیسی در سراسر دنیای امروز گسترش یافت بی‌شباهت به چهارچوب زمانی تأثیرگذار بر لاتین نیست. رم در سال ۵۰۹ پیش از میلاد تبدیل به جمهوری شد و اولین جنگ کارتاژی^۱ (۲۴۱ - ۲۶۴ پیش از میلاد) منجر به فتح اولین استان ماوراء بحار - سیسیل - شد. حدود

1. First Punic War

دو قرن پس از آن، آوگوستوس^۱ امپراتوری را بنیان نهاد (سال ۳۱ پیش از میلاد) که تا سال ۴۷۶ میلادی در غرب پا برجا بود. به این ترتیب، دوره زمانی ای که ما از آن سخن می‌گوییم، کلاً یک دوره هزار ساله است که حدود ۷۵۰ سال آن، دوره گسترش واقعی زبان لاتین بوده است.

حال زبان انگلیسی را از زمان اسقف آلفریک^۲ در نظر بگیرید. این اسقف، اولین کسی بود که محاورات انگلیسی را به صورت مکتوب در کتاب خود تحت عنوان گفتگو^۳ در حول و حوش سال ۱۰۰۰ میلادی ثبت کرد؛ از آن زمان دوره‌ای هزار ساله گذشته که تغییرات زبان از همان ابتدا در آن مشهود بود. مثلاً در قرن یازدهم میلادی گونه جدیدی از انگلیسی در اسکاتلند به ظهور رسید. این گونه زبانی شدیداً تحت تأثیر مهاجرانی بود که پس از حمله نورمان‌ها^۴ به سوی شمال مهاجرت کرده بودند. این زبان «اسکاتلندی میانه»، مبنای زبان بسیار متفاوتی است که ما امروز تحت عنوان انگلیسی اسکاتلندی می‌شناسیم. ولی تا پایان قرن دوازدهم هنوز اثری از گسترش انگلیسی در خارج از مرزهای این کشور نبود. در اواخر قرن دوازدهم – سال ۱۱۷۱ – بود که هنری دوم حاکمیت انگلستان را بر ایرلند تحمیل کرد. بی شک تأثیر زبان گالیک ایرلندی^۵ بر زبان انگلیسی نیز در ظرف مدت کوتاهی پس از آن آشکار شده است. از آن زمان تا قرن بیستم نیز که همزمان با دوره اصلی گسترش انگلیسی به سراسر عالم بود باز درست مثل لاتین، ۷۵۰ سال زمان طی شد. شباهت‌های دیگری را نیز می‌توان در این جا مطرح کرد. آنچه ما آثار «کلاسیک» ادبیات لاتین می‌نامیم – که عبارت است از آثار کسانی مثل اُوید، ویرژیل، هوراس، لیوی و دیگران در «عصر طلایی» آوگوستوس – در قرن اول پیش از میلاد، حدود چهارصد سال پس از آغاز جمهوری و حدود

1. Augustus

2. Aelfric

3. Colloquy

۴. نورمان‌ها قبایل اسکاندیناوی بودند که از قرن ۱۰ میلادی به اروپای غربی حمله بردند.

5. Irish Gaelic

دویست سال پس از اولین جنگ کارتاژی به ظهور رسید. اولین اثر «کلاسیک» ادبیات انگلیسی نیز که عبارت بود از افسانه‌های کاتربری^۱ نوشته چُسر^۲ حدود چهارصد سال پس از آغاز هزاره دوم و حدود دویست سال پس از لشکرکشی به ایرلند نوشته شد. دویست سال هم جلوتر می‌آییم. این قرن، قرن بسیار مهم برای هر دو زبان بود. در قرن سوم میلادی حمله بربرها به سراسر اروپا آغاز شد و در طول صد سال بعد از آن هم بی‌وقفه ادامه یافت و نهایتاً منجر به سقوط امپراتوری غرب گردید. زبان لاتین کلاسیک هر روز بیش از پیش از آن طبقه ممتاز جامعه می‌شد و به تدریج که ارتباط با رم کم‌تر می‌شد، تفاوت‌های زبان گفتار در میان مردم عادی فزونی می‌گرفت. در همین زمان بود که دوره افول زبان لاتین به عنوان زبان میانجی آغاز شد. دوره دویست ساله پس از آن نیز در انگلستان، نقطه عطفی محسوب می‌شود. حال به پایان قرن شانزدهم رسیده‌ایم. این دوره، زمانی بود که در باره امتیازات انگلیسی نسبت به بقیه زبان‌ها، به ویژه لاتین، بحث‌های داغی مطرح می‌شد و سخن زیادی از افول به میان می‌آمد. ریچارد مالکستر^۳ رئیس مدرسه مرچنت تایلر^۴ یکی از سرسخت‌ترین حامیان زبان انگلیسی بود و معتقد بود که این زبان به عنوان یک وسیله ارتباطی در دنیای دانش، دارای قدرتمندی‌های فراوانی است و می‌تواند در کنار لاتین مورد استفاده قرار گیرد. ولی حتی وی نیز در نهایت به این نتیجه رسید که انگلیسی نمی‌تواند به عنوان زبانی بین‌المللی به رقابت با لاتین برخیزد. وی در سال ۱۵۸۲ چنین می‌نویسد: «زبان انگلیسی ما از گستره وسیعی برخوردار نیست و از محدوده مرزهای جزیره‌مان فراتر نمی‌رود. انگلیسی را به آن سوها دسترس نیست.» و سپس چنین اظهار می‌دارد: «کشور ما امپراتوری نیست که با فرمانروایی بر دیگر کشورها مرزهای خود را گسترش دهد.»^(۸) پس از دوره «پدر چُسر» هیچ متنی که بتوان آن را ادبیات

1. *Canterbury Tales*

2. Chaucer

3. Richard Mulcaster

4. Merchant Taylors' School

واقعی نامید و به آن مباحثات ورزید وجود نداشت. از دورهٔ چُسر نیز دویست سال می‌گذشت و به دلیل تغییرات عمده‌ای که در حوزهٔ تلفظ واژه‌ها در اوایل قرن پانزدهم صورت گرفته بود زبان وی نیز تبدیل به انگلیسی نسبتاً دشواری شده بود.

سال ۱۵۸۲. چه دورهٔ حساسی! در طی یک نسل، همه چیز، هم در سیاست و هم در ادبیات به کلی دگرگون شد. در ظرف دو سال، اولین سفر دریایی والتر رالی^۱ به آمریکا آغاز شد. هر چند که این سفر، ناکام و بی‌نتیجه ماند ولی یک نسل بعد، اولین انگلیسیان به آن‌جا مهاجرت کردند و در جیمز تاون در ایالت ویرجینیا به طور دائمی سکنی گزیدند. همان‌گونه که دیدیم ورود واژگان قرصی متعلق به زبان سرخپوستان به زبان انگلیسی - که نتیجهٔ آن، ظهور انگلیسی آمریکایی بود - تقریباً به سرعت تبدیل به یکی از ویژگی‌های برجستهٔ نوشتار آن زمان شد و چیزی نگذشت که لهجهٔ جدیدی که آن‌جا به وجود آمده بود نیز به لهجهٔ آمریکایی شهرت یافت. سال ۱۵۸۲ برای ادبیات نیز سال مهمی بود چرا که در این سال مرد جوانی در شهر استراتفورد^۲ در ایالت وارویک شایر^۳ عاشق آن هاتاوی^۴ شد. سند ازدواج این دو، تاریخ ۲۷ نوامبر همان سال را بر روی خود دارد. چیزی نگذشت که - نمی‌دانیم چگونه و چه وقت - به لندن نقل مکان کرد و اندک مدتی پس از آن، به عنوان نویسنده شهرت یافت. در ظرف یک نسل، ادبیات انگلیسی دیگر آن ادبیات سابق نبود.

هم لاتین و هم انگلیسی، ششصد سال پیش از انتشار، نقطهٔ عطفی را تجربه کردند. این نقطهٔ عطف در مورد لاتین، عبارت بود از شروع چندپارگی؛ و در مورد انگلیسی، عبارت بود از گسترش. در اواخر دورهٔ ملکه الیزابت اول حدود چهار یا پنج میلیون نفر به انگلیسی سخن می‌گفتند. این تعداد، در

1. Walter Raleigh

2. Stratford

3. Warwickshire

4. Anne Hathaway

اواخر دوره ملکه الیزابت دوم به یک چهارم جمعیت جهان - یعنی حدود ۱/۵ میلیارد نفر - رسیده است. ظاهراً به نظر می‌رسد بین انگلیسی و لاتین در این باره تضادی تمام و کمال وجود دارد ولی (اگر برای گرفتن راهنمایی به تاریخ متوسل شویم درمی‌یابیم که این دوره گسترش زبان انگلیسی در درون خود بذره‌های چندپارگی را مکتوم دارد. ما از «زبان‌های لاتین» حرف نمی‌زنیم بلکه از «زبان‌های رومیایی» سخن می‌گوییم؛ و همان‌گونه که دیدیم کتابی تحت عنوان «زبان‌های انگلیسی» به نگارش درآمده است. گویی تاریخ تکرار می‌شود.

نیروهای گریز از مرکز و مرکزگرا

ولی شاید تاریخ دیگر نتواند راهنمای خوبی برای آنچه امروز در حال وقوع است باشد. تقارن انگلیسی و لاتین تقارن کاملی نیست. یکی از عواقب جهانی شدن این است که ما از طریق رسانه‌ها به دیگر زبان‌ها و نیز به گونه‌های دیگر زبان انگلیسی دسترسی فوری داریم. چنین حالتی تا همین اواخر وجود نداشت و همین امر به تدریج تلقی مردم از زبان را تغییر می‌دهد. یکی از همکارانم در بریتیش کانسیل تعریف می‌کرد که در یکی از روستاهای دور افتاده هند گروهی از مردم را دیده است که گرد یک دستگاه تلویزیون حلقه زده‌اند و به اخبار بی‌بی‌سی که از طریق امواج ماهواره مخابره می‌شود گوش سپرده‌اند. می‌گفت شاید هیچ یک از این افراد تا آن زمان هیچ نوع انگلیسی را بجز گونه انگلیسی هندی که معلم مدرسه‌شان با آن سخن می‌گفته - دست کم به شکلی نظام‌مند و متمرکز - نشنیده بودند. ولی با در دسترس بودن دائمی گونه‌های جدید شنیداری می‌توان به راحتی پیش‌بینی کرد که گونه گفتاری انگلیسی در هند به چه سمت و سوهایی سوق خواهد یافت. و باز از آن‌جا که ارتباطات ماهواره‌ای، طبق تعریف، ارتباطاتی جهانی هستند به راحتی می‌توان پی برد که چگونه یک سیستم طبیعی جرح و تعدیل - که در

تاریخ زبان نیز شواهدی دارد - در باره انگلیسی جهانی به منصفه ظهور خواهد رسید. در چنین شرایطی، فشاری که به دلیل نیاز به تفهیم و تفاهم در مقیاس جهانی بر زبان وارد می آید و باعث می شود که انگلیسی هندی هر روز شباهت بیشتری به انگلیسی بریتانیایی پیدا کند، فشاری را که به دلیل نیاز به حفظ هویت بر زبان وارد می آید و باعث می شود که انگلیسی هندی به شکلی روزافزون از انگلیسی بریتانیایی متمایز شود، تعدیل و خنثی می سازد. و این حالت، در هر جایی ممکن است رخ دهد.

نیروهای جانب مرکز و گریز از مرکز، هر دو بر انگلیسی تأثیر می گذارند. به موازات نیاز به حفظ هویت و شرایط محلی که باعث تنوع زبان می شود، نیازی هم به تفهیم و تفاهم متقابل وجود دارد که باعث یکدست سازی زبان می گردد. مردم، چه در یک کشور واحد و چه در کشورهای مختلف نیاز به ایجاد ارتباط و درک متقابل دارند. نیاز به وجود یک زبان میانجی، نیازی همیشگی و پایدار است؛ و با رشد سازمان های فراملیتی، چنین نیازی هر چه بیش تر احساس می شود. ۱۹۱ عضو سازمان ملل صرفاً به منظور ابراز هویت خود گرد یکدیگر نیامده اند، بلکه گرد آمده اند تا (دست کم گاهی) با یکدیگر سخن بگویند. پس هر زبانی که به عنوان زبان میانجی برگزیده شود، اگر قرار است خاصیت و ثمری نیز بر آن مترتب باشد، همه باید آن را به یک صورت واحد و استاندارد بیاموزند. در مورد انگلیسی، هنگامی که افراد در مجامع جهانی گرد هم می آیند یا مطبوعات بین المللی را مطالعه می کنند و یا کتابی برای ناشران بین المللی تألیف می کنند، آنچه همه آنها به کار می گیرند انگلیسی استاندارد است.

درست است که خود انگلیسی استاندارد هم در همه جا یکسان نیست - و تفاوت های بین املاهای انگلیسی بریتانیایی و آمریکایی شاهدهی روشن بر این مدعاست - ولی عمده املاهای این دو گونه زبانی، به ویژه در چاپ، یکسان و همگون است. شاید این یکسانی در گفتار انگلیسی کم تر مشهود باشد و

سخن‌گویان این زبان را با عناوینی مثل بریتانیایی، آمریکایی، استرالیایی و غیره از هم متمایز کند. ولی حتی این موارد نیز نادرند و با افزایش ارتباطات بین‌المللی از تعدادشان کاسته می‌شود. شاید این سخن، کلیشه‌ای جلوه کند ولی واقعیت این است که جهان، کوچک شده و همین واقعیت، یک نتیجه روشن را به لحاظ زبانی در پی دارد: ما بیش‌تر با یکدیگر سخن می‌گوییم و ناچاریم سخن یکدیگر را بفهمیم. اکنون دیگر مردم بریتانیا می‌توانند هر هفته فوتبال آمریکایی را از طریق تلویزیون تماشا کنند و نتیجتاً بر احاطه و آگاهی آن‌ها نسبت به واژگان تخصصی این بازی افزوده می‌شود. مجموعه‌ای که چند سال پیش در باره کشتی سومو^۱ از تلویزیون پخش می‌شد دانش مرا از واژه‌های ژاپنی که به انگلیسی وارد شده‌اند ده برابر ساخت. وقتی به موقعیت‌هایی که این روزها برای ایجاد ارتباط وجود دارد می‌اندیشیم، درمی‌یابیم که احتمال قدرتمند شدن عناصر همسان و استاندارد در انگلیسی بین‌المللی بسیار زیاد است. وجود تلویزیون‌های مجهز به آنتن ماهواره که انگلیسی آمریکایی و بریتانیایی را از طریق امواج به خانه‌های مردم در اقصی نقاط جهان وارد می‌کنند، پیشرفتی مهم محسوب می‌شود و پدید آمدن نوعی انگلیسی گفتاری استاندارد ممکن است یکی از نتایج این پیشرفت باشد.

به همین دلیل است که می‌گوییم نمی‌توان با تاریخچه زبان لاتین به آینده زبان انگلیسی پی برد. نیروهای جانب مرکزی که از آن‌ها سخن گفتیم هزار سال پیش وجود نداشتند. زمانی که تجزیه امپراتوری روم آغاز شد هیچ پدیده‌ای وجود نداشت که بتواند در مقابل نیروهای گریز از مرکزی مقاومت کند که باعث چندپارگی و از هم گسیختن زبان لاتین گفتاری می‌شد. گویشوران زبان استاندارد لاتین در اروپا بسیار اندک‌شمار بودند و ایجاد ارتباط بین گویشوران گونه‌های مختلف این زبان دشوار بود. امروز کل جهان

۱. sumo wrestling: نوعی کشتی ژاپنی - م.

به لحاظ ارتباطات کوچک‌تر از اروپای آن روز است. انزوای مردم و جدایی نسبی آن‌ها از یکدیگر است که باعث می‌شود زبانی که در گذشته نزد همه آن‌ها یکسان و مشترک بوده در جهاتی مختلف راه بی‌پایید. در قرون وسطی به راحتی ممکن بود جامعه‌ای از بقیه جهان منقطع شود. امروزه چنین امری تقریباً محال است.

در جهان امروز هم نیروهای جانب مرکز و هم نیروهای گریز از مرکز وجود دارند و ما به هر دو نیازمندیم. در حیطه زبان می‌خواهیم هم خدا را داشته باشیم و هم خرما را. هم می‌خواهیم هویت خود را از طریق زبان ابراز کنیم و هم می‌خواهیم از زبان به عنوان ابزاری برای ایجاد ارتباط و تفهیم و تفاهم بهره بگیریم. هم می‌خواهیم متفاوت باشیم و هم می‌خواهیم یکسان باشیم. و شگفت از زبان انسان، که چنین چیزی کاملاً امکان‌پذیر است. یکی از کارکردهای چندگانه مغز انسان این است که به راحتی از عهده چنین چیزی برمی‌آید. می‌توانیم هم خدا را داشته باشیم و هم خرما را. یکی از مهم‌ترین دستاوردهای دانش زبان‌شناسی در قرن بیستم، آشکار ساختن قابلیت‌های خارق‌العاده مغز در حیطه زبان بود. یکی از نتایج چنین کشفی پی بردن به این نکته بود که دوزبانگی و چندزبانگی ویژگی طبیعی انسان‌هاست. بیش از نیمی از مردم جهان – شاید دو سوم آن‌ها – دوزبانه هستند. کودکان زبان مادری خود – و غالباً چندین زبان – را با سرعتی فوق‌العاده فرا می‌گیرند. چنین می‌نماید که ساختار مغز و ذهن ما به گونه‌ای است که آماده یادگیری سخن گفتن می‌باشد. از این رو، من هیچ مشکل بالقوه‌ای در ظهور تدریجی دنیایی که در آن سه زبان انگلیسی وجود داشته باشد نمی‌بینم؛ دنیایی که در آن، یک گویش خانگی (و غالباً بسیار آمیخته)، یک گویش استاندارد ملی و یک گویش استاندارد بین‌المللی بدون هیچ تزاومی با یکدیگر همزیستی می‌کنند. چنین چشم‌اندازی از زبان انگلیسی می‌توانست مورد رشک نیاکان لاتین زبان ما واقع شود.

در این جا می‌خواهم با ذکر مثالی از پیشینه زبانی خود مفهوم این سه سطح انگلیسی را روشن کنم:

● سطح پایه، که همه ما از آن آغاز می‌کنیم، همان خانه یا گویش خانگی است. این گویش برای من، گویش ولزی بود و من انگلیسی ولزی را با لهجه چنان غلیظی صحبت می‌کردم که وقتی خانواده‌ام - زمانی که من ده سال داشتم - به لیورپول نقل مکان کردند در مدرسه بلافاصله لقب «ولزی» بر من چسبید و حتی بعد از این که لهجه‌ام رنگ و لعاب گویش انگلیسی لیورپولی را به خود گرفت این لقب را همچنان یدک می‌کشیدم. من امروز هم گونه ولزی و هم گونه لیورپولی را به روانی صحبت می‌کنم و در واقع دارای دو گویش خانگی هستم. هر کسی حداقل یک گویش خانگی دارد.

● سطح دوم، انگلیسی استاندارد ملی است که بیش‌تر افراد هنگامی که به مدرسه می‌روند آن را می‌آموزند. البته گویش خانگی اقلیتی از مردم انگلستان به ویژه در جنوب شرقی این کشور، انگلیسی استاندارد است. گویش ملی استاندارد من انگلیسی استاندارد بریتانیایی بود. نوشتن به این گونه انگلیسی و سپس سخن گفتن به آن را فرا گرفتم، از به کار بردن عباراتی نظیر 'ain't و عباراتی که دو عنصر منفی ساز در آن هستند اجتناب ورزیدم و ساختارهای گرامری و واژگانی را که در گویش خانگی من یافت نمی‌شدند آموختم و به کار بستم.

● سطح سوم، انگلیسی استاندارد بین‌المللی، یا به عبارت دیگر گونه‌ای از انگلیسی است که به لحاظ دستور و واژگان، نه بریتانیایی محسوب می‌شود، نه آمریکایی و نه هیچ‌گونه انگلیسی دیگری. بسیاری از بریتانیایی‌ها هنگامی که در خارج از این کشور به کار مشغول می‌شوند

در به کارگیری گونه‌ای از انگلیسی که فاقد برخی از ویژگی‌های انگلیسی بریتانیایی است مهارت کسب می‌کنند چرا که می‌دانند در حال سخن گفتن با افراد غیر بریتانیایی هستند. انگلیسی‌گفتاری استاندارد بین‌المللی هنوز تحقق جهانی نیافته است ولی به تدریج به آن سو میل می‌کند و به آن نزدیک می‌شود.

در زبان‌های دیگر نیز چنین تمایزاتی وجود دارد. بسیاری از انگلیسی‌آموزان خارجی دارای یک زبان قومی و اجدادی، برای سطح اول؛ و یک زبان ملی برای سطح دوم هستند - مانند زبان باسک برای سطح اول و اسپانیایی برای سطح دوم (در شمال اسپانیا). دو سطح اول ممکن است دو گونه کاملاً متفاوت از یک زبان واحد باشند مثل زبان ناپلی و ایتالیایی استاندارد در شمال ایتالیا.

انقلاب جدید

احتمالاً قرن بیست و یکم شاهد این خواهد بود که اکثر تحصیل‌کردگانی که زبان مادریشان انگلیسی است چه در بریتانیا، چه در آمریکا، چه غنا، سنگاپور و چه هر جای دیگری که زبان انگلیسی در سطح ملی حضوری پررنگ دارد، به افرادی سه‌گوشی - که اصطلاح تخصصی‌تر آن سه‌زبانگونه^۱ است - تبدیل شوند. این افراد هم اکنون نیز به دلیل قرار گرفتن در معرض زبان رسانه‌ها (حداقل) به سه‌گوشی آشنایی دارند و می‌توانند گونه‌های محلی مختلف انگلیسی را بفهمند و به تدریج در سخن گفتن نیز سه‌گوشی می‌شوند. زبان‌آموزان خارجی نیز در آینده درمی‌یابند که نیازمند کنار آمدن با این گونه‌های زبانی هستند و باید به موازات ارتقای توانایی‌های خود در به کارگیری هنجارهای ملی زبانی، هنجارهای بین‌المللی آن را نیز مد نظر

1. triglossic

داشته باشند؛ و این، موضوعی است که در حال حاضر در سیستم‌های آموزش زبان، مورد توجه و تأکید قرار دارد. هم اکنون نیز معلمان انگلیسی به هنگام تدریس، توجه شاگردان خود را به تفاوت‌های محلی موجود بین واژگان و ساختارهای گرامری انگلیسی جلب می‌کنند. مواردی نظیر واژه pavement در بریتانیا، sidewalk در آمریکا و footpath در استرالیا که همگی به معنی «پیاده‌رو» هستند از زمره این مواردند. به هنگام آموزش زبان، هرگاه به یکی از این واژگان برخورد می‌شود دو واژه دیگر نیز مورد توجه قرار می‌گیرند و ارجاع از انگلیسی آمریکایی به انگلیسی بریتانیایی و بالعکس، شیوه‌ای بسیار متداول محسوب می‌شود. بعید نیست که ظرف چند سال یک استاندارد بین‌المللی زبان انگلیسی تبدیل به نقطه شروع آموزش این زبان شود و گونه‌های آمریکایی، بریتانیایی و گونه‌های دیگر زبان انگلیسی، منطقه‌بندی‌هایی قراردادی و اختیاری قلمداد گردند.

من نمی‌دانم تحقق چنین حالتی چه مدت به درازا خواهد کشید، ولی این را می‌دانم که انجام چنین تغییری آسان نخواهد بود، چرا که نخست باید دگرگونی‌های عمده‌ای در زمینه شیوه‌های زبان‌آموزی و گرفتن امتحان صورت بگیرد. چنین حالتی بی‌سابقه است زیرا مردم اکنون بیش از هر زمان دیگری در تاریخ زبان انگلیسی، در گوشه و کنار جهان در حال فراگیری این زبان هستند. این حالت، پیش‌بینی‌ناپذیر هم هست زیرا نیروهایی که در صدد ارتقای هویت زبانی هستند از یک سو و نیروهایی که می‌کوشند درک متقابل زبانی را ارتقا بخشند از دیگر سو، به نحوی پیش‌بینی‌ناپذیر در رقابت با یکدیگرند. به همین دلیل، این دوره برای کسانی که ناچارند به شکلی حرفه‌ای با زبان کار کنند، دوره‌ای بسیار دشوار است. از زمان جرعه‌های پیشرفت در قرون وسطی و دوره رنسانس به این سو، که زبان را نیز تحت الشعاع قرار داد، هیچ‌گاه در هیچ دوره‌ای زبان با چنین تحولات شتابناک

و ژرفی مواجهه نبوده است. برای اولین بار پس از چهارصد سال، نتایج گذار زبان انگلیسی را از دوره‌ای که توأم با تحولاتی عمیق است تجربه می‌کنیم. این تحولات به مثابه انقلابی دیگر در نحوه کاربرد زبان است. این دوره، بی‌شک، دوره‌ای هیجان‌انگیز برای زبان‌شناسان است چرا که در ابتدای بروز این تحولات، در متن آن قرار دارند و آن را به چشم می‌بینند؛ و البته دوره‌ای دشوار برای معلمان است که ناچارند راهنمای دیگران برای گذار از آن باشند. بی‌تردید شیوه‌های سنتی آموزش سخن گفتن و نوشتن به انگلیسی، فعلاً با تغییراتی جزئی همچنان ادامه می‌یابد، ولی نشانه‌های گسترش شیوه‌های آموزش مهارت‌های شنیداری از هم اکنون مشهود است. اکنون در جهانی زندگی می‌کنیم که به هنگام سفر به اکناف آن، بیش‌تر گونه‌های زبان انگلیسی که با آن‌ها مواجه می‌شویم چیزی غیر از انگلیسی بریتانیایی یا انگلیسی آمریکایی است که تا به حال می‌شناخته‌ایم. معلمان اگر شاگردان خود را آماده مواجهه با این دنیای جدید و گستاخ زبانی نکنند وظیفه خود را به جا نیاورده‌اند.

در این فصل به این موضوع پرداختیم که با توجه به فشارهایی که بر زبان انگلیسی وجود دارد و آن را در مدتی نسبتاً کوتاه به سوی تبدیل شدن به زبانی جهانی سوق می‌دهد، آینده آن چگونه خواهد بود؟ ولی این سکه، روی دیگری هم دارد (وقتی زبانی در داخل یک کشور، سلطه و نفوذ می‌یابد، همواره زبان‌های محلی دیگر نیز از وضعیت پیش آمده متأثر می‌شوند و این پرسش به میان می‌آید که این زبان‌ها چگونه می‌توانند هویت خود را حفظ کنند؟ با جهانی شدن یک زبان، چنین پرسشی در باره همه زبان‌ها مطرح می‌شود و متعاقب آن، پرسش‌های متفاوت دیگری نیز به میان می‌آید. آیا نفوذ انگلیسی آن قدر قدرتمند خواهد بود که ماهیت همه زبان‌ها را برای همیشه تغییر دهد؟ و آیا انگلیسی می‌تواند همه زبان‌های دیگر را از میان

بردارد؟ جهانی که فقط یک زبان در آن باقی مانده باشد - که فاجعه‌ای است بوم‌شناختی در حوزه اندیشه و در ابعادی بی‌سابقه - حالتی است که به لحاظ نظری ممکن است در ظرف پانصد سال به وقوع پیوندد. در طول دهه ۱۹۹۰ در پی آگاهی یافتن از این جنبه ثانویِ بروز انقلاب زبانی، تفکر در این باب آغاز شد که آیا احتمال وقوع حالت فوق‌الذکر وجود دارد یا خیر.

آینده زبان‌ها

هیچ زبانی در خلأ و انزوا زندگی نمی‌کند. زبان‌ها با یکدیگر در ارتباط هستند و بر هم تأثیر می‌گذارند. زبان‌هایی که از گستره جغرافیایی وسیع‌تری برخوردارند – یعنی زبان‌های عمده بین‌المللی مثل فرانسه، اسپانیایی، چینی و سواحیلی – بیش‌ترین میزان تأثیرگذاری را بر زبان‌هایی که در ارتباط با آنها هستند دارند. و یک زبان جهانی، بنابر ماهیت خود، بیش‌تر از همه زبان‌ها تأثیرگذار است.

یکی از گرایش‌هایی که در این پانزده سال اخیر در حوزه زبان قابل توجه بوده این است که انگلیسی – با هر چه فراگیرتر و جهانی‌تر شدنش – به نحوی بی‌سابقه، واژگان بسیاری را به صورت واژه قرضی به زبان‌های دیگر وارد کرده و به این ترتیب بر ویژگی‌های این زبان‌ها تأثیر گذاشته است. در زیر، به چند نمونه از این موارد در فرهنگ *European Anglicisms* (۲۰۰۱) که به دست منفرد گورلاش^۱ تدوین شده اشاره می‌کنیم:

AA ('Alcoholics Anonymous'), absenteeism, absorber (as in a fridge), abstract (content summary), accelerator, accountant, account executive, ace (tennis), acid (LSD), acid house (music), action film, AD ('art director')^(۱)

1. Manfred Görlach

واکنش فرهنگ‌های مختلف در مقابل هجوم این سیل واژگان به زبان آن‌ها بسیار متنوع و گوناگون است و در داخل هر فرهنگی نگاه‌ها و رویکردهای ناهمگونی نسبت به آن وجود دارد. برخی افراد، آن را به عنوان منبعی برای غنی ساختن زبان تلقی و از آن استقبال می‌کنند؛ ولی در مقابل، افرادی که به دنبال پالایش زبانند چنین گرایشی را محکوم می‌کنند و آن را تهدیدی برای ارزش‌های سنتی زبان می‌پندارند. نتیجه رویکرد دوم، تأسیس سازمان‌هایی برای مقابله با هجوم واژه‌های بیگانه است. در برخی موارد معروف، تلاش‌هایی در جهت ممنوعیت استفاده از آن‌ها نیز صورت گرفته است؛ نظیر قانون loi Toubon که در سال ۱۹۹۴ در فرانسه به تصویب رسید و شاید مهم‌ترین مورد از این دست باشد. البته به انرژی و احساسی که نثار این کار شده باید احترام گذاشت، با این حال تاریخ نیز به صراحت تمام به ما می‌گوید این نیرو در جای مناسبی صرف نشده است. همه زبان‌ها همواره در ارتباط با دیگر زبان‌ها بوده‌اند. همه زبان‌ها همواره واژگانی از دیگر زبان‌ها به وام گرفته‌اند. هیچ زبانی هم تاکنون موفق به متوقف ساختن این روند نشده است. تنها راه اجتناب از این روند، دور نگاه داشتن زبان خود از بقیه زبان‌ها و قطع ارتباط با آن‌هاست. ولی اتخاذ چنین سیاستی مستلزم انزوای اجتماعی و اقتصادی نیز هست و هیچ کس راغب به بروز چنین حالتی نیست.

اساس موضع ضد وام‌گیری واژه را پیشفرضی نادرست تشکیل می‌دهد. سره‌گرایان بر این اعتقادند که وام‌گیری از دیگر زبان‌ها منجر به تغییر ویژگی‌های زبان وام‌گیرنده می‌شود و چنین اتفاقی فاجعه‌بار است. در پاسخ به چنین پیشفرضی باید گفت وام‌گیری، بی‌شک به تغییر ویژگی‌های زبان می‌انجامد ولی به هیچ وجه منجر به فاجعه نمی‌شود. شاهد این مدعا را نیز می‌توان با توسل به تاریخ زبان‌ها و به ویژه تاریخ زبان انگلیسی یافت. مروری بر واژگان ثبت شده در فرهنگ انگلیسی آکسفورد نشان می‌دهد که در طی قرن‌ها، زبان انگلیسی از بیش از ۳۵۰ زبان واژه وام گرفته است. همان‌گونه که

در فصل ۱ گفته شد، این پدیده و امگیری شدیداً بر ویژگی‌های انگلیسی تأثیرگذار بوده است. زبان انگلیسی که اصلاً از ریشه زبان‌های ژرمنی است، امروزه دیگر شباهتی به دوره آنگلو ساکسون ندارد؛ چهار پنجم واژگان آن دیگر ژرمنی نیستند بلکه ریشه در زبان‌های رومیایی، لاتین یا یونانی دارند.^۱ انگلیسی بی تردید دستخوش تغییر شده است ولی آیا چنین تغییری نامطلوب است؟ باید گفت عمده راز تأثیرگذاری کسانی مثل چُسر و شکسپیر را باید در توانایشان در کار با همین واژگانی جست که ریشه در زبان‌های گوناگون دارند. همگان از زبانی که دارای غنای واژگانی است منتفع می‌شوند. در انگلیسی ما جفت واژه‌ها و سه واژه‌های فراوانی نظیر *regal, royal, kingly* داریم که همگی به یک معنا هستند^۲ و از تاریخ و امگیری واژگانی این زبان به یادگار مانده‌اند. یکی از این واژه‌ها ریشه ژرمنی دارد، یکی از فرانسه قرض گرفته شده و دیگری اصلاً واژه‌ای لاتین است. وجود سه واژه با مفهوم واحد باعث ایجاد دامنه‌ای وسیع به لحاظ سبک‌شناختی می‌شود و گوینده می‌تواند آنچه را در ذهن دارد با توسل به تفاوت ظریف موجود بین این واژه‌ها به گونه‌ای بیان کند که در صورت فقدان آن‌ها میسر نمی‌بود. واژه‌های قرضی همواره بر غنای معنایی زبان می‌افزایند و امکان بیان اندیشه‌ها با ظرافت بیشتر را برای گویشوران آن زبان فراهم می‌آورند. این، دقیقاً همان پدیده‌ای است که در حال حاضر در دیگر زبان‌ها هم در حال وقوع است. به عنوان مثال، بسیاری از واژه‌های قرضی انگلیسی از نظر جوانان «با حال»^۳ تلقی می‌شوند در صورتی که برای نسل پیشین چنین حالتی ندارند و همین حالت است که به نحوه بیان آن‌ها تشخیص و تمایز بیش‌تری می‌بخشد. به این ترتیب،

۱. فرانسویان از ورود واژه‌های انگلیسی به زبان خود شکایت می‌کنند و نهایتاً کار به جایی می‌رسد که به وجود واژه‌هایی نظیر *le computer* که اصلاً ریشه‌ای فرانسه یا لاتین دارد نیز معترض می‌شوند. من در چنین رویکردی چیزی جز تناقض نمی‌بینم.

۲. شاهانه، سلطنتی.

زبان به عنوان یک کل، جنبهٔ واژگانی جدیدی افزون بر دیگر جنبه‌ها که قبلاً فاقد آن بود به خود می‌گیرد. اکنون در بسیاری از حوزه‌های اجتماعی - نظیر تبلیغات که در آن، واژگان انگلیسی می‌توانند به فروش بیش‌تر کالا کمک کنند - به نحوی فعال و توأم با خلاقیت از این واژه‌ها بهره‌گرفته می‌شود. البته این حالت، تعاملی دوجانبه است. مثلاً واژه‌های فرانسه که زبان انگلیسی آن‌ها را به وام گرفته به فروش عطر کمک می‌کنند. یکی از عباراتی که در دههٔ اخیر از طریق آگهی‌های تلویزیونی وارد واژگان قرضی زبان انگلیسی شده و کاربرد گسترده‌ای یافته این عبارت است: *Vorsprung durch Technik*.

هنگامی که یک زبان، واژگان و نیز آواها و ساختارهای دستوری زبان دیگر را به کار می‌گیرد، در واقع آن‌ها را از آن خود کرده است. این، رخدادی است که در تاریخ زبان انگلیسی به کرات رخ نشان داده است. انگلیسی در گوشه و کنار جهان پراکنده شده و - همان‌گونه که در فصل ۱ به آن پرداختیم - منجر به ایجاد زبان‌های جدید انگلیسی گردیده و همین فرایند در آینده بر واژگان قرضی که هم اکنون در حال ورود به زبان‌های دیگر هستند نیز تأثیر خواهد گذاشت. هنگامی که واژهٔ فرانسوی *restaurant* وارد زبان انگلیسی شد، آرام آرام تغییر کرد، واکهٔ خیشومی آن که از ویژگی‌های واژه‌های فرانسه است و در هجای آخر این کلمه وجود دارد حذف شد و تلفظ آن، ابتدا به صورت «rest - uh - rong» و سپس به شکل «rest - ront» درآمد. به همین قیاس می‌توان گفت تلفظ واژه‌های انگلیسی نیز در زبان‌های دیگر تغییر می‌کند و نهایتاً شکل و شمایل این واژگان از حالت انگلیسی خارج می‌گردد. تقطیع هجایی کلمات انگلیسی که وارد زبان ژاپنی شده‌اند موردی است که مطالعات زیادی روی آن صورت گرفته است. بسیاری از این واژه‌ها اکنون دیگر برای انگلیسی‌زبانانی که آن را می‌شنوند ناآشنا نیستند، و این، خود یکی از دلایل به وجود آمدن عناوینی نظیر «ژاپگلیسی»^۱ است و مفهوم ضمنی ظهور

چنین عناوینی این است که این گونه‌ها به تدریج در حال تبدیل شدن به زبان‌هایی جدید هستند. این عنوان‌ها همان گونه که دیدیم جنبه طنز ندارند، هر چند که غالباً به گونه‌ای طنزآمیز از آن‌ها استفاده می‌شود. ظهور این عناوین، نتیجه تلاشی ناخودآگاه برای تعین بخشیدن به اتفافی در حوزه زبان است که هنگامی در سراسر جهان به وقوع می‌پیوندد که زبان‌ها به نحوی روز افزون در ارتباط با یکدیگر قرار می‌گیرند. صرف وجود چنین عناوینی روشن‌ترین دلیل برای کنترل ناپذیری زبان انسان است. زبان‌ها هر چه گسترش بیشتری یابند و تبدیل به زبانی ملی، سپس بین‌المللی^۱ و بعد بدل به زبانی جهانی^۲ گردند، هر چه بیشتر تعلق خود را نسبت به سخنگویان اصلیشان از دست می‌دهند. زبان انگلیسی نیز خود، همان گونه که دیدیم دیری است که دیگر متعلق به ملت خاصی نیست و اکنون در معرض تأثیرپذیری از هر کسی است که مصمم به استفاده از آن می‌شود. به همین دلیل هم هست که این زبان باگشت و گذار در سراسر جهان دچار چنین تغییرات گسترده‌ای می‌شود و باز به همین دلیل است که چشم‌انداز ظهور «خانواده زبان‌های انگلیسی» در قرن بیست و یکم به هیچ وجه دور از ذهن نیست.

این که تغییر در سطح واژگان، تمام توجه زبان‌شناسان را به خود معطوف کرده به این دلیل است که واژگان زبان، سطحی از زبان هستند که بسیار سریع تغییر می‌یابند و تغییرات به وجود آمده در آن‌ها نیز بیش از سطوح دیگر زبان در معرض دید قرار دارند. گویشوران هر زبانی نسبت به واژگان جدید و معانی جدید واژگان، حساسیت و خودآگاهی دارند. ولی نکته این است که همه انواع وامگیری‌ها به یک میزان جلب توجه نمی‌کنند. (واژگان قرضی را می‌توان عموماً به دو نوع تقسیم کرد: واژگانی که برای اشاره به مفاهیمی که قبلاً به هیچ وجه در زبان وجود نداشته‌اند به کار می‌روند (مثل بیش‌تر واژگان

1. international

2. global

مربوط به اینترنت)؛ و واژگانی که برای اشاره به مفاهیمی به کار می‌روند که قبلاً واژه محلی معادل آن در زبان وجود داشته و کاملاً نیازهای اهل زبان را نیز مرتفع می‌کرده است. نوع دوم واژگان قرضی است که در معرض انتقادهای قرار دارد و دلیل این انتقادهای نیز ترس از جایگزینی این واژه‌ها و خارج شدن واژه‌های قدیمی از زبان است. ولی همان‌گونه که پیش‌تر نیز مطرح کردیم این ترس، به دو دلیل، ترسی بی‌مورد است. دلیل اول، این که همان‌گونه که در بسیاری واژه‌ها نظیر *kingly* نیز مشهود است، واژه جدید لزوماً جایگزین واژه قدیمی نمی‌شود بلکه آن را تکمیل می‌کند^۱ به عنوان مثال وقتی زبان اسپانیایی واژه‌های زبان انگلیسی را به خود جذب و آن‌ها را از آن خود می‌کند، این واژه‌ها دیگر واژه انگلیسی تلقی نمی‌شوند بلکه تبدیل به واژه‌ای اسپانیایی می‌گردند، هر چند که به لحاظ کاربردی و معنایی تفاوت ظریف خود را با واژه سنتی اسپانیایی همچنان حفظ می‌کنند. فرایند جذب و هضم واژه خارجی را بسیاری کسانی که از این تفاوت‌های ظریف بین واژگان به نحوی خلاقانه بهره می‌گیرند، تسهیل کرده‌اند. کسانی مانند شاعران، نویسندگان، نمایشنامه‌نویسان، طنزپردازان، بازیگران کمدی، کارشناسان تبلیغات و روزنامه‌نگاران از زمره چنین افرادی هستند. جایگیر شدن واژه‌های خارجی در زبان معمولاً یک نسل به درازا می‌کشد، هر چند که به نظر می‌رسد پدیده اینترنت اکنون بر سرعت این فرایند افزوده است. وقتی به گذشته نگاه می‌کنیم و واژگان قرضی نسل‌های پیشین را مورد تأمل قرار می‌دهیم به ارزش آن‌ها اذعان می‌کنیم چرا که به چشم می‌بینیم که نویسندگان و دیگر هنرمندان به چه زیبایی از آن‌ها بهره گرفته‌اند. فقط واژه‌های قرضی نسل حاضر است که مورد انتقاد واقع می‌شود.

^۱ دلیل دوم، این که حتی در مواردی که واژه جدید جایگزین واژه قدیمی می‌شود (همان‌گونه که در انگلیسی نیز به وفور نمونه‌اش وجود دارد و صدها واژه فرانسوی در اوایل قرون وسطی جایگزین واژه‌های آنگلو ساکسون شد)

کار زیادی از دست کسی برای جلوگیری از آن ساخته نیست. این نکته ارزش تکرار را دارد: زبان بشری را نمی‌توان کنترل کرد^۱ هنری هانتینگدن،^۱ مورخ قرن دوازدهم، داستانی نقل می‌کند که بر اساس آن، کانوت،^۲ پادشاه انگلستان، متملقان و چاپلوسان دربارش را مورد توبیخ و شماتت قرار داد و به آن‌ها نشان داد که حتی او که پادشاه است نمی‌تواند از جزر و مد دریا جلوگیری کند و معنی سخنش این بود که قادر به دگرگون ساختن اراده خداوند نیست. حکایت روزگار ما نیز همین است. بسیاری از افراد، جوامع، مؤسسات علمی و حتی پارلمان‌ها می‌کوشند جریان ورود واژه‌های قرضی را - با هر خاستگاه زبانی - متوقف سازند. در گذشته هیچ‌گاه از چنین تلاشی طرفی نبسته‌اند، در آینده هم چنین خواهد بود. زبان پدیده‌ای بسیار قدرتمند است زیرا گویشوران بی‌شماری در آن دخیلند. سوای تعدادی از زبان‌ها که تعداد گویشورانشان چنان معدود است که نحوه به کارگیری آن نیازمند برنامه‌ریزی از سوی برخی مؤسسات است (مثل برخی زبان‌های در حال زوال و زبان‌هایی که گویشورانشان در اقلیت قرار دارند)، نحوه استفاده از زبان ورای کنترل است. بی‌شک زبان‌های قدرتمندی نظیر فرانسه، اسپانیایی و آلمانی که در کشورهای کاربردی دارند که هویت‌های قومی متعددی در کنار یکدیگر زندگی می‌کنند، نمونه‌هایی از حالت پیش‌گفته هستند.

به این ترتیب بسیار معقول‌تر است که به جای حمله به واژه‌های قرضی، به راهکارهای بدیعی برای ترویج، تشویق و جایگیر ساختن این واژه‌ها در ادبیات، مدارس و کل جامعه بیندیشیم. اگر چنین کنیم، وقت و انرژی خود را در جهت کاری با ارزش‌تر صرف کرده‌ایم. واژه‌های قرضی، صادرات نامرئی جهانی هستند که در آن، مردمانی با پیش‌زمینه‌های زبانی گوناگون در کنار یکدیگر زندگی می‌کنند^۲ من به عنوان یکی از ساکنان چنین جهانی به تمامی

واژگان قرضی که در گنجینه زبانی خود دارم ارج می‌گذارم و مشتاقانه به روزی می‌اندیشم که دیگران نیز همین حس را در خود بی‌پروا کنند. اگر هستند کسانی که حاضرند وقت و انرژی خود را صرف موضوعات زبانی کنند، باید گفت مسائلی بسیار مهم‌تر نیز در دنیای زبان هست که شایسته توجه آن‌هاست. یکی از این مسائل، مرگ زبان‌هاست.

زبان‌های در معرض خطر

هر چند که همواره در طول تاریخ، زبان‌ها به منصفه ظهور رسیده و سپس از صحنه روزگار محو شده‌اند ولی فقط در طی دهه ۱۹۹۰ و پس از به طبع رسیدن مجموعه‌ای از مطالعات در باره زبان‌های همه جای دنیا بود که مردم آرام آرام دریافتند که میزان از میان رفتن زبان‌ها به شدت رو به افزایش است.^(۲) برندگی و تلخی این واقعیت را به راحتی - اگرچه نه به دقت - می‌توان در چند جمله خلاصه کرد: این احتمال وجود دارد که حدود نیمی از تقریباً شش‌هزار زبان موجود در جهان، در طی قرن حاضر منقرض شوند، یعنی به طور متوسط هر دو هفته یک زبان. این میزان انقراض زبان در تاریخ ثبت شده زبان‌ها بی‌سابقه است. آگاهی عمومی از این واقعیات هنوز بسیار اندک است و به هیچ وجه با میزان آگاهی نسبت به مرگ و میر و انقراض موجودات بیولوژیک که یادآور جنبش حفظ محیط زیست می‌باشد قابل مقایسه نیست. هنوز اکثریت مردم نسبت به سرنوشت زبان‌ها بی‌اعتنا نیستند؛ ولی واقعیت این است که گستردگی و میزان انقراض زبان‌های جهان در حال حاضر چنان فاجعه‌بار است که از این لحاظ واژه «انقلاب» نیز قادر به بیان حق مطلب نیست.

علاقه مردم نسبت به گوناگونی زبان‌های جهان مدام رو به افزایش است و دلیل این امر تا حدی به این مسئله برمی‌گردد که سرگذشت همیشگی و فراگیر زبان‌ها، مکرر در تاریخچه هر یک از زبان‌هایی که در معرض خطر قرار

دارند - وگوشوران بسیاری از آن‌ها نیز در اروپا ساکنند - دیده می‌شود. اروپا از این لحاظ کامیاب بوده است که توانسته در زمینه مدیریت زبان‌هایی که در اقلیتند، ایجاد راهکارهای سیاسی و اجرایی برای هدایت نیروهای متخصص در این زمینه، و نیز اتخاذ تصمیم‌هایی در این باره، تجاربی بیندوزد که تأثیر فراوانی در حفظ زبان‌ها و ارائه توصیه‌هایی در این راستا داشته است. در واقع کشورهای متعددی در خارج از اروپا به تأکید این قاره بر روی این مسئله به دیده احترام می‌نگرند و موقعیت زبان‌هایی نظیر زبان ولزی را با نگاهی رشک‌آلود دنبال می‌کنند. در این سرزمین حداقل دو قانون برای حفظ زبان‌ها به تصویب رسیده است و هم اکنون بحث در باره قانون سوم در این زمینه در جریان است. بروز جنبش‌های محلی به حمایت از زبان‌های ولزی، گالیک، کاتالان، رومانس و بسیاری زبان‌های محلی دیگر باعث ایجاد حرکاتی شد که در دهه ۱۹۹۰ - دست‌کم اگر تعداد اعلامیه‌های صادره را ملاک بگیریم - به سطح بی‌سابقه‌ای رسید (منشور اروپا در باره زبان‌های اقلیت و زبان‌های منطقه‌ای صادره در سال ۱۹۹۲ و اعلامیه بارسلون در باره حقوق زبانی صادره در سال ۱۹۹۶).^(۳) ظهور و تأسیس سازمان‌های بین‌المللی و ملی که با دغدغه مرگ زبان‌ها کار خود را آغاز کردند (مانند «بنیاد زبان‌های مورد تهدید در انگلستان» یا دفتر نمایندگی یونسکو در توکیو) به سال ۱۹۹۵ باز می‌گردد. همین تازه پا بودن این جنبش، دلیل کافی برای توضیح این واقعیت است که انقراض زبان‌ها تا به حال چندان مورد توجه واقع نشده، به ویژه وقتی این جنبش را با جنبش حفظ محیط زیست مقایسه می‌کنیم که اکنون نیم قرن است که بر قدرت آن افزوده می‌گردد. ولی به هر حال در باره جدی و خطیر بودن این موقعیت نمی‌توان تردید روا داشت. شرایطی که اکنون برخی زبان‌ها با آن دست به گریبانند بسیار بحرانی‌تر از خطری است که موجودیت بعضی جانوران یا گیاهان را تهدید می‌کند، چرا که هیچ کس نگفته است که نیمی از گونه‌های زیست‌شناختی جهان در طی قرن‌ی که پیش روست از میان

خواهند رفت، ولی همان گونه که دیدیم زبان‌ها را چنین خطری تهدید می‌کند.

ارتباط بین به عرصه رسیدن یک زبان جهانی (که در فصل ۱ شرح آن گذشت) با پدیدهٔ امحای روز افزون زبان‌ها را نباید ساده انگاشت؛ ارتباط بین این دو موضوع، قابل تأمل و بررسی است. تأثیر زبان‌های پر نفوذ بر زبان‌هایی که به لحاظ تعداد گویشور در اقلیت هستند موضوعی است که در همه جای دنیا توجه بسیاری را به خود جلب کرده است و زبان انگلیسی در این میان، نقش ویژه‌ای به خود اختصاص داده است. با این حال باید بر این نکته نیز تأکید کرد که همهٔ زبان‌های اکثریت در بروز این پدیده دخیل هستند و رشد انگلیسی و تبدیل آن به یک زبان جهانی، تنها عامل تهدید زبان‌ها نیست. اگرچه این زبان انگلیسی است که عامل اساسی امحای زبان‌ها در بخش‌هایی از جهان مثل استرالیا و آمریکای شمالی بوده است ولی وقتی انقراض زبان‌ها را در جنوب آمریکا یا بسیاری مناطق آسیا که زبان‌های اسپانیایی، پرتغالی، روسی، عربی و چینی جایگزین زبان‌های محلی شده‌اند، مورد توجه قرار می‌دهیم درمی‌یابیم که نقش زبان انگلیسی در این موارد ناچیز بوده است. به همین ترتیب وقتی کشورهای مستعمراتی آفریقایی را از این جنبه بررسی می‌کنیم به این نتیجه می‌رسیم که در این مناطق نیز زبان انگلیسی همواره عامل اصلی به مخاطره افکندن زبان‌ها نبوده بلکه غالباً نزاع‌های قومی و مذهبی در سطحی محلی بروز چنین حالتی را رقم زده است. نکتهٔ اصلی و لب کلام را می‌توان در یک جملهٔ کلی چنین خلاصه کرد: ما ناچاریم با عواقب فرایند جهانی شدن که در آن نیروهای تجاری و فرهنگی به نحوی بی‌سابقه آزاد شده‌اند به مقابله برخیزیم، نیروهایی که بی‌وقفه و پیوسته تعادل نیروهای زبانی را می‌فرسایند و از بین می‌برند و تمامی زبان‌های مهم دنیا را نیز در این کار دخیل و درگیر ساخته‌اند.

(با مرگ آخرین گویشور هر زبانی، خود آن زبان نیز می‌میرد. برخی نیز

می‌گویند با مرگ یکی مانده به آخرین گویشور هر زبان، مرگ آن زبان نیز فرا می‌رسد چراکه آخرین بازمانده، دیگر کسی را ندارد تا با او سخن بگوید. پس از مرگ آخرین گویشوران هر زبانی، آن زبان فقط در صورتی به بقای خود ادامه خواهد داد که به شکلی، از جمله به صورت نوشتار، ثبت شده باشد. اکنون که پا به هزاره سوم می‌گذاریم حدود دو هزار زبان - یعنی یک سوم کل زبان‌های دنیا - به هیچ شکلی ثبت و ضبط نشده‌اند. مرگ هر یک از این زبان‌ها عواقبی به راستی فاجعه‌بار از خود بر جای می‌گذارد. هنگامی که آدمیان می‌میرند علائمی از حضور خود در این جهان باقی می‌گذارند؛ محلی که در آن سکنی داشته‌اند، تل خاکی که آرامگاه آن‌هاست و مصنوعات که در دوره حیاتشان به دست آن‌ها ساخته شده همگی نشانی از وجود آن‌ها در روزگاران گذشته است. ولی زبان‌های شفاهی هیچ نشانی از خود بر جای نمی‌گذارند. وقتی زبانی که هرگز ثبت و ضبط نشده می‌میرد گویی هرگز وجود نداشته است.

آنچه بیش از هر چیز به این مسئله ابعادی حیاتی می‌دهد گستردگی آن است. بدیهی است که مرگ یک زبان واحد پدیده غیرمتعارفی نیست. در طول تاریخ، جوامعی به عرصه رسیده و سپس محو شده‌اند و زبان سخنگویان‌شان را نیز با خود برده‌اند. به عنوان مثال زبان هیتی در دوره عهد عتیق با نابود شدن تمدنش محو و نابود شد. حدود شصت زبان نیز که از دوره کتاب مقدس شناخته شده بودند به همین سرنوشت دچار شدند. بروز چنین پدیده‌هایی قابل درک است. اما سخن بر سر این است که آنچه امروز در حال وقوع است با ملاک قرار دادن استانداردهای گذشته، خلاف عرف و عادت به شمار می‌رود. نمی‌توان محو شدن نیمی از زبان‌های جهان در عرض یک قرن را چیزی جز قتل عام بی سابقه آن‌ها نامید. شاید این پرسش مطرح شود که ما چگونه می‌توانیم مرگ این تعداد زبان را در آینده پیش‌بینی کنیم. پاسخ این است که در طول دو یا سه دهه گذشته زبان‌شناسان در اقصی نقاط جهان وقت

بسیار زیادی برای جمع‌آوری داده‌ها و مقابله و مقایسه آن‌ها مصروف داشته‌اند. در این زمینه چندین تحقیق عمده صورت گرفته است. زبان‌شناسان هنگامی که زبانی را مورد مطالعه قرار می‌دهند فقط به موضوعاتی نظیر تلفظ، دستور زبان و واژگان آن نمی‌پردازند بلکه تعداد گویشوران آن زبان و نیز سن آن‌ها را هم در تحقیقات خود لحاظ می‌کنند. اگر در اثنای این تحقیقات، زبانی یافت شود که تنها معدودی از گویشورانش در قید حیات باقی مانده‌اند و کسی در صدد انتقال زبان به فرزندانش نیست، بی‌تردید مرگ محتوم چنین زبانی در آینده‌ای نزدیک فرا خواهد رسید. اگر زبانی کم‌تر از صد یا هزار گویشور داشته باشد نیز محکوم به همین سرنوشت خواهد بود. چنین زبانی چندی بیش نمی‌پاید.

مؤسسه اتنولوگ^۱ در تحقیقی که در سال ۱۹۹۹ انتشار داد اعلام کرد که پنجاه و یک زبان در دنیا موجودند که از گویشوران هر یک از آن‌ها تنها یک نفر باقی مانده است و بیست و هشت زبان از این زبان‌ها هم در استرالیا هستند. بر اساس این گزارش، تعداد گویشوران نزدیک به پانصد زبان دنیا کم‌تر از صد نفر، گویشوران ۱۵۰۰ زبان کم‌تر از هزار نفر، گویشوران بیش از سه هزار زبان کم‌تر از ده هزار نفر و گویشوران پنج هزار زبان نیز کم‌تر از صد هزار نفر می‌باشند. از قرار معلوم گویشوران ۹۶ درصد از کل زبان‌های جهان را فقط چهار درصد از ساکنان جهان تشکیل می‌دهند. به این ترتیب شاید جای شگفتی نباشد اگر انبوهی از زبان‌ها در معرض تهدید و خطر قرار گرفته‌اند.

گاهی رقم صد هزار برای زبان‌هایی که در معرض تهدید قرار دارند موجب شگفتی برخی افراد می‌شود. ولی آیا می‌توان زبانی را که صد هزار گویشور دارد به قطعیت، زبانی دارای امنیت تلقی کرد؟ شواهد، عکس این موضوع را نشان می‌دهند. چنین زبانی هفته آینده یا سال آینده نخواهد مرد

ولی هیچ تضمینی وجود ندارد که در طی چند نسل نیز همچنان به بقای خود ادامه دهد. همه این‌ها به فشارهایی که بر آن وارد می‌شود و به ویژه این که آیا این زبان در معرض تهدید زبانی قدرتمندتر و برتر هست یا خیر بستگی دارد. تلقی و نگرش گویشوران زبان و این که مرگ یا بقای زبان اصولاً برایشان اهمیت دارد یا نه، دیگر عاملی است که رقم زننده بقا یا فناى زبان‌هاست. زبان برتون^۱ که در شمال غربی فرانسه به آن تکلم می‌شود یکی از موارد معروف از زبان‌هایی است که تعداد گویشوران آن به شدت در حال کاهش هستند. در آغاز قرن بیستم، تعداد گویشوران این زبان بالغ بر یک میلیون نفر بود ولی اکنون این تعداد به کم‌تر از نصف کاهش یافته است. اگر تلاش کافی برای حفظ این زبان مبذول شود می‌توان آن را از دستبرد فنا محفوظ نگاه داشت. چنین تلاشی برای حفظ زبان ولزی به کار گرفته شده و رشد این زبان را به آن بازگردانده است. در باره زبان برتون نیز قرائنی دال بر وقوع چنین رخدادی هست. اگر چنین نشود سیر نزولی گویشوران آن همچنان ادامه می‌یابد و در عرض پانزده سال، دیگر اثری از این زبان باقی نخواهد بود. چنین رویدادی اخیراً برای دو زبان دیگر سلتی در شمال غربی اروپا رخ داده است. یکی زبان کورنی^۲ که در گذشته در کورن‌وال^۳ به آن تکلم می‌شد و دیگری زبان مانکس^۴. در حال حاضر، حمایت‌هایی از هر دو زبان صورت می‌گیرد تا بلکه آنچه از دست رفته احیا گردد؛ ولی باید گفت وقتی زبانی آخرین گویشوران بومی خود را از دست می‌دهد، احیا و رواج مجدد آن، اگر هم غیرممکن نباشد – چنان که در برخی از زبان‌های بومی استرالیا مشاهده شد – حداقل بسیار دشوار است.

هنگامی که اراده و عزم حفظ زبان از جامعه گویشوران آن رخت برمی‌بندد، خود زبان نیز چندی نمی‌پاید. در واقع باید گفت شتاب افول

1. Berton

2. Cornish

3. Cornwall

4. Manx

زبان‌ها یکی از مهم‌ترین یافته‌های اخیر در حوزه مطالعات زبان‌شناختی بوده است. مثالی که می‌توان در این باره به آن اشاره کرد، زبان آلتوت^۱ است که در جزایر آلتوتین^۲ در غرب آلاسکا به آن تکلم می‌شد و اکنون بیش‌تر گویشوران آن فقط در یک دهکده، به نام آتکا، سکونت دارند. در سال ۱۹۹۰، شصت گویشور این زبان باقی مانده بودند که می‌توانستند به روانی به آن سخن بگویند و تا سال ۱۹۹۴ این زبان فقط دارای چهل و پنج گویشور بود. اگر این سیر نزولی ادامه یابد زبان آلتوت تا سال ۲۰۱۰ عملاً نابود شده است. با توجه به سن جوان‌ترین گویشوران این زبان، که هنوز دهه سوم عمر خود را می‌گذرانند، این احتمال هست که این زبان تا اواسط قرن نیز به طور پراکنده و متفرقه گویشوران خود را حفظ کند. ولی سرانجام، آن معدود گویشور نیز که جدا از یکدیگر و بدون ارتباط با هم زندگی می‌کنند و موقعیت گفتگوی روزمره و دمیدن جان تازه در زبانشان از آنان سلب شده است درمی‌یابند که دیگر کسی نیست تا با او سخن بگویند. چنین حالتی در هر جای دنیا ممکن است رخ بنماید ولی احتمال بروز آن به ویژه در مناطق نزدیک به استوا - مثل برزیل، غرب آفریقا، هند و جنوب شرق آسیا (به خصوص گینه نو) - که گویشوران اکثریت زبان‌های جهان در آن سکونت دارند، بیش از سایر نقاط است.

حال پرسش این است که دلیل مرگ این همه زبان چیست؟ در پاسخ باید گفت این امر، دلایل متنوع و پردامنه‌ای دارد: از وقوع فجایع طبیعی گرفته تا اشکال گوناگون جذب و انجذاب فرهنگی و تا نسل‌کشی‌ها و قتل عام‌ها^۳ به عنوان مثال، عامل نخست را در نظر می‌گیریم. هر چند دستیابی به آمار و ارقام دقیق در این زمینه غیر ممکن است، اما بدیهی است که جوامع کوچک که در مناطقی دورافتاده واقع شده‌اند به راحتی در اثر زلزله، گردباد، سونامی و

1. Aleut

2. Aleutian

دیگر فجایع طبیعی نابود می‌شوند و از بین می‌روند. روز هفدهم ژوئیه سال ۱۹۹۸ زمین لرزه‌ای به بزرگی ۷/۱ ریشتر سواحل استان سان دان غربی را در گینه نو درهم کوفت و ۲۲۰۰ کشته و بیش از ده هزار بی‌خانمان بر جای گذاشت. دهکده‌های سیسانو، واروپو، آروپ و مالول ویران و حدود سی درصد از اهالی دهکده‌های آروپ و واروپو کشته شدند. پیش از وقوع این زمین‌لرزه، پژوهشگران مؤسسه اتنولوگ دریافته بودند که زبان‌های مردم این چهار دهکده آن قدر با یکدیگر تمایز دارند که می‌توان آن‌ها را چهار زبان جداگانه تلقی کرد ولی این پژوهش بی‌سرانجام ماند. براساس گزارش این مؤسسه (۱۹۹۶) در سه مورد از این زبان‌ها باید تحقیقاتی انجام می‌شد و بر روی زبان چهارم کارهایی در دست اقدام بود. تعداد گویشوران این زبان‌ها پیش از زلزله نیز اندک بود. بر اساس سرشماری سال ۱۹۹۰، سیسانو دارای فقط ۴۷۷۶ نفر سکنه بود، مالول حدود ۳۳۳۰ نفر جمعیت داشت؛ در سال ۱۹۸۱ حدود ۱۷۰۰ نفر در آروپ ساکن بودند و تعداد مقیمان دهکده واروپو نیز در سال ۱۹۸۳، از ۱۶۰۲ نفر تجاوز نمی‌کرد. اکنون از جمعیت هر یک از دهکده‌های آروپ و واروپو حداقل پانصد نفر کاسته شده است. ولی از آن‌جا که این روستاها ویران شده و بازماندگان زمین لرزه به مراکز مراقبتی و مناطق دیگر منتقل شده‌اند، اکنون علامت سؤال بزرگی در مقابل این پرسش قرار می‌گیرد که آیا این جوامع (و نتیجتاً زبان آن‌ها) این ضربه بی‌خانمانی را از سر خواهند گذراند و به بقای خود ادامه خواهند داد؟

تأثیر بیماری‌هایی که به دهکده‌ای نفوذ می‌کنند و ناگهان بومیان آن را درمی‌ربایند همواره در طول تاریخ آشکار و عیان بوده است هر چند که گستردگی فوق‌العاده آن در اوایل دوره استعمار هنوز هم به طور کامل مورد توجه قرار نگرفته است. گفته می‌شود در ظرف دوست سال پس از ورود اولین اروپاییان به قاره آمریکا، بیش از نود درصد از بومیان آن سرزمین بر اثر بیماری‌هایی که اروپاییان و حیواناتشان به آن‌جا برده بودند جان سپردند.

به عنوان مثالی از یکی از مناطق قاره آمریکا می‌توان به مرکز مکزیک اشاره کرد. آن گونه که می‌گویند این سرزمین در سال ۱۵۱۸ که اسپانیایی‌ها وارد آن شدند بیش از ۲۵ میلیون جمعیت داشت ولی تا سال ۱۶۲۰ این جمعیت به ۱/۶ میلیون نفر تقلیل یافته بود. برخی گمانه‌زنی‌ها حاکی از آن است که جمعیت «دنیای جدید» پیش از ورود اروپاییان به آن احتمالاً بیش از صد میلیون نفر بوده است. تنها دوست سال طول کشید که این رقم به کم‌تر از یک میلیون کاهش یافت. ابعاد این فاجعه را تنها با مقایسه آن با فجایع مشابه می‌توان دریافت. مرگ و میر ناشی از ورود بیماری به قاره آمریکا بسیار بیش از تعداد کشته شدگان بر اثر «مرگ سیاه» در قرن چهاردهم اروپاست که گفته می‌شود ۲۵ میلیون نفر طی آن جان باختند؛ و حتی بیش از کل کشته شدگان دو جنگ جهانی است که تعداد آن حدود سی تا چهل میلیون نفر بود. تعداد قربانیان آبله و امروزه کشتگان ایدز هم به پای فاجعه‌ای که از آن سخن می‌گوییم نمی‌رسد. ولی بیماری‌هایی نظیر آنفلوآنزا و سرخک می‌توانند در جوامعی که نسبت به آن‌ها مصونیت ندارند به راحتی به قاتلانی بی‌رحم تبدیل شوند همان گونه که به کرات در باره زبان‌های سرخپوستان در آمریکای جنوبی مشاهده شده است.

ساکنان مناطقی از جهان که منابع طبیعی آن‌ها در معرض استثمار خارجیان بوده است، تأثیرات مخربی را متحمل شده‌اند. گزارش‌های مکرر سازمان‌های مدافع حقوق بشر نیز حاکی از همین واقعیت است. هنوز اعتراضات بین‌المللی متوجه رفتاری است که با جوامع ساکن در جنگل‌های آمازون صورت می‌گیرد. علی‌رغم تلاشی که در طی چندین دهه در جهت حفظ حقوق مردمان بومی نسبت به زمین‌هایشان مبذول شده و تلاش شده که در مقابل تهاجم دامپرووران، معدنچیان و سوداگران چوب از آن‌ها حمایت شود، هنوز به وفور گزارش‌هایی در زمینه کشتارهای قومی و سرگردانی این مردم به دست می‌رسد. در مناطق دیگر جهان، مهم‌ترین عامل امحا و نابودی

جوامع، شرایط سیاسی - و نه اقتصادی - آن جوامع است. آسیب‌های وارده، گاه نتیجه جنگ‌های داخلی است و گاهی نیز ناشی از منازعات بین‌المللی. در پاره‌ای موارد - مثل بخش‌هایی از آفریقا - خصومت‌های ریشه‌دار قومی و مذهبی، عامل نسل‌کشی‌هایی است که گزارش‌های مربوط به آن نیز فراوان است.

در بسیاری مناطق، متمایز ساختن عوامل سیاسی از عوامل اقتصادی دشوار است. به عنوان مثال نابودی چندین زبان را در کلمبیا به آمیخته‌ای از شرایطی که در آن خشونت حکمفرما بود منتسب می‌دانند. از یک سو در آن مقطع، چندین گروه بومی آن مناطق در نتیجه درگیری‌های مسلحانه نابود شدند. افراد دخیل در این درگیری‌ها به نیروهای گوناگونی مثل نظامیان، شبه‌نظامیان، چریک‌ها و تبهکاران (قاچاقچیان مواد مخدر) تعلق داشتند که عملیات خود را در مناطق روستایی اجرا می‌کردند. به این ترتیب، اعضای جوامع قومی نیز خود را در میانه تنازعات و درگیر در آن می‌یافتند و غالباً یکی از گروه‌های مذکور، آن‌ها را به همکاری با دیگر گروه‌ها متهم می‌کردند. از سوی دیگر، سازمان‌های داخلی و خارجی، جوامع کوچک موجود در این کشور را به استثمار می‌کشیدند. در این باره گزارش‌هایی نیز مبنی بر به بردگی گرفتن افراد (برای تولید کائوچو در آمازون) و نیز انتقال اجباری آن‌ها از مناطق روستایی به شهرها وجود دارد. مجموعه عوامل هر چه باشد، نتیجه یکسان است: مرگ و میر گسترده مردم و از هم گسیختگی جوامع.

در چنین شرایطی شاید انسان‌ها به هر حال زنده بمانند ولی زبان‌ها می‌میرند. وجود مجموعه‌ای از عوامل که باعث مرگ زبان‌ها می‌شوند و همچنان پا برجا می‌مانند هیچ ارتباط مستقیمی با بقای فیزیکی انسان‌ها ندارد. افراد این جوامع، زنده و سالم می‌مانند و اغلب نیز در سرزمین خود ساکن می‌شوند و زندگی را ادامه می‌دهند؛ ولی زبان آن‌ها رو به افول می‌گذارد و سرانجام محو و نابود می‌شود و جای خود را به زبان دیگری می‌سپارد.

اصطلاحی که غالباً برای اطلاق به چنین حالتی به کار می‌رود، همگونی فرهنگی است. در این فرایند، یک فرهنگ تحت تأثیر فرهنگ برتر و قوی‌تری قرار می‌گیرد و به تدریج که افراد آن، رفتارها و سنن فرهنگ جدید را به خود می‌گیرند، فرهنگ پیشین ویژگی‌ها و ماهیت خود را از دست می‌دهد. بخش اعظم بحران فعلی از جنبش‌های فرهنگی بزرگی نشئت می‌گیرد که پانصد سال پیش آغاز شد. این جنبش‌ها زمانی شکل گرفتند که تعداد اندکی از زبان‌های قدرتمند در نتیجه سیاست‌های استعماری در گوشه و کنار جهان پراکنده و جایگیر شدند. نیاز چندانی به تأکید بر روی این مطلب نیست که این سیاست‌ها در مناطقی نظیر آمریکای شمالی و استرالیا، باعث ریشه‌کنی بسیاری از زبان‌های بومی شدند. ولی همان‌گونه که پیش‌تر نیز گفته شد نباید فراموش شود که زبان انگلیسی به هیچ وجه تنها زبانی نیست که به این شکل سیطره خود را گسترانده است. به عنوان مثال، در جنوب آمریکا، زبان‌های اسپانیایی و پرتغالی سلطه و نفوذ داشتند و در شمال آسیا برتری از آن زبان روسی بود. علاوه بر این، استعمار اروپا نیز تنها دلیل ریشه‌کنی برخی زبان‌ها نبود. زبان عربی هم بسیاری از زبان‌های شمال آفریقا را از صفحه روزگار محو کرد. در آفریقا هم امپراتوری‌های قبیله‌ای و محلی همواره عاملی اساسی در این راستا بوده‌اند.

امروزه عوامل همگونی فرهنگی کاملاً شناخته شده‌اند. شهرنشینی باعث ایجاد شهرهای بزرگی شده است که مانند مغناطیس در مقابل جوامع روستایی عمل می‌کنند و توسعه حمل و نقل و ارتباطات باعث تسهیل دسترسی روستاییان به شهرهای بزرگ شده است. در این شهرها روستاییان می‌توانند بدون واسطه، به مصرف‌کنندگان محصولات خود دسترسی یابند. از سوی دیگر، اثرگذاری فرهنگ آمریکایی و همگن‌سازی‌هایی که در اثر این نوع ارتباطات اجتناب‌ناپذیرند، نتیجه خود را می‌بخشد. فراگیری زبان‌های برتر - مثل اسپانیایی و پرتغالی در آمریکای جنوبی، سواحیلی در بیش‌تر

بخش‌های شرق آفریقا، عربی در شمال آفریقا، و انگلیسی در تقریباً همه نقاط - این فرایند را بسیار سهولت می‌بخشد. حتی اگر روستاییان در مناطق خود هم باقی بمانند از سیطره این جریان در امان نیستند (بجز جوامع بسیار دورافتاده و منزوی)، زیرا همان سیستم حمل و نقل که روستاییان را به شهرها منتقل می‌کند، محصولات شهرنشینان را نیز به همراه تبلیغات آن‌ها به روستاها باز می‌گرداند. تمرکز قدرت در کلانشهرها ناگزیر منجر به از دست رفتن استقلال جوامع محلی می‌شود و غالباً مردم این جوامع وقتی متوجه می‌شوند که دیگر بر سرنوشت خود حاکم نیستند و نیازهایشان مورد بی‌توجهی تصمیم‌گیرندگان قرار می‌گیرد که فرسنگ‌ها از آن‌ها دورند، دچار نوعی احساس از خود بیگانگی می‌شوند. زبان فرهنگی که از تفوق برخوردار است در همه جا رسوخ می‌کند و فشار بی‌وقفه و هر روزه رسانه‌ها و به ویژه تلویزیون نیز به این امر دامن می‌زند. به این ترتیب، دانش و عرف سنتی به سرعت دچار فرسایش می‌شود و تحلیل می‌رود.

هنگامی که زبانی با زبان دیگر همگون و در آن ذوب می‌شود، به نظر می‌رسد رشته وقایعی که در پی آن رخ می‌دهد و زبان در معرض خطر را تحت تأثیر می‌گیرد در همه جا یکسان است. این وقایع را می‌توان در سه مرحله کلی طبقه‌بندی کرد. مرحله اول، فشار شدیدی است که مردم را به سخن گفتن به زبان مقتدرتر و می‌دارد و ممکن است ناشی از ملاحظات سیاسی، اجتماعی یا اقتصادی باشد. این فشار گاهی «از بالا به پایین» است و به شکل عوامل تشویق‌آمیز، توصیه‌ها یا قوانینی که دولت یا یکی از نهادهای دولتی تصویب می‌کند ظاهر می‌گردد؛ گاهی نیز «از پایین به بالا» عمل می‌کند و خود را به صورت تمایل به مد یا همگون شدن با همقطاران نشان می‌دهد؛ و گاه نیز جهت مشخصی ندارد و فقط در نتیجه تعامل بین عوامل اجتماعی - سیاسی و اجتماعی - اقتصادی بروز می‌کند و کاملاً هم قابل تشخیص و ارزیابی نیست. به هر حال قطع نظر از ریشه این فشارها، نتیجه - یعنی مرحله

دوم - این است که به تدریج که مردم به زبان جدید مسلط می‌شوند و در عین حال توانش زبان قدیم را نیز در خود حفظ می‌کنند دوره‌ای از دوزبانگی بروز می‌کند. سپس - غالباً به سرعت - این دوزبانگی رو به افول می‌رود و زبان قدیم جای خود را به زبان جدید می‌دهد. این حالت، منتهی به مرحله سوم می‌شود: نسل جدید تسلطی روزافزون بر زبان جدید می‌یابند، بیش‌تر با آن احساس نزدیکی می‌کنند و زبان اولشان را دیگر چندان برآورنده نیازهای خود نمی‌بینند. این مرحله، هم در والدین و هم در فرزندان غالباً با نوعی حس شرم از سخن گفتن به زبان قدیم همراه است. والدین هر چه کم‌تر با فرزندان خود یا در حضور آنها به زبان قدیم صحبت می‌کنند؛ و هنگامی که کودکان بیش‌تری در جامعه جدید متولد می‌شوند موقعیت سخن گفتن به آن زبان دیگر بسیار اندک شده است. خانواده‌هایی که همچنان تکلم به زبان قدیم را ادامه می‌دهند در می‌یابند که از شمار خانواده‌های دیگری که همصحبت آنها باشند کاسته شده است و به کارگیری زبان توسط آنها معطوف به درون خانواده شده، شکل غیرمتعارفی یافته و منجر به پیدایش نوعی «گوش خانوادگی» گردیده است. کودکان در بیرون از خانه دیگر به آن زبان سخن نمی‌گویند. در طی یک نسل - و گاه حتی در طی یک دهه - دوزبانگی تمام‌عیاری که در داخل خانواده وجود داشت، جای خود را آگاهانه به نیم‌زبانگی^۱ و سپس به یک‌زبانگی می‌دهد. در این مرحله است که زبان پیشین، یک گام به سوی انقراض نزدیک‌تر شده است.

چالش قرن بیست و یکم:

مستندسازی و احیای زبان‌ها

آیا می‌توان در این زمینه کاری کرد؟ بی‌شک برای کمک به بسیاری زبان‌ها

1. semilingualism

دیگر خیلی دیر است. به زبان‌هایی که گویشوران آن اندک‌شمار یا بسیار سالمند هستند و یا به زبان جوامعی که مردم آن فقط درگیر بقا و ادامه حیات خود می‌باشند و فرصت اندیشیدن به زبانشان را ندارند دیگر امیدی نیست. ولی بسیاری زبان‌های دیگر هم هستند که در چنین شرایط حادّی قرار ندارند. اغلب وقتی زبانی در معرض خطر قرار می‌گیرد می‌توان برای دمیدن جان تازه در آن، دست به اقداماتی زد. اصطلاحی که برای چنین اقدامی به کار می‌رود، احیا^۱ است. هنگامی که جامعه‌ای درمی‌یابد زبانش مورد تهدید است می‌تواند عزم خود را جزم و اقداماتی را اتخاذ کند که واقعاً منجر به احیای زبان می‌شوند. در استرالیا و شمال آمریکا مواردی وجود داشته که چنین کاری با موفقیت انجام شده و نتایج آن هم در اختیار عموم قرار گرفته است. در جزایر بریتانیا موفقیت‌آمیزترین مورد احیای زبان، احیای زبان ولزی است. البته برای این که احتمال موفقیت وجود داشته باشد باید شرایط کاملاً مهیا باشد. گویشوران آن زبان باید خود عزم حفظ زبانشان را داشته باشند. فرهنگی که زبان مورد نظر بخشی از آن است باید به زبان‌های اقلیت به دیده احترام بنگرد. باید بودجه‌ای به این پروژه اختصاص یابد، دوره‌های آموزشی برپا شود و مواد درسی و معلمانی به این منظور به کار گرفته شوند. در موارد پرشماری نیز باید زبان‌شناسان وارد میدان شوند و وظیفه اصلی ثبت آن زبان بر کاغذ یا نرم‌افزار را بر عهده گیرند.

اصلی‌ترین کاری که در این زمینه باید صورت پذیرد همین است: مستندسازی زبان، یا به عبارت دیگر ثبت، تحلیل و بر کاغذ آوردن آن. دو دلیل برای لزوم چنین کاری وجود دارد. دلیل روشن‌تر به الزامات آموزشی – یا نیاز به سوادآموزی – برمی‌گردد. اما دلیل دومی نیز برای این کار وجود دارد که مربوط می‌شود به این که چرا ما اصولاً باید تا این حد برای موضوع مرگ زبان‌ها اهمیت قائل شویم. پاسخ این پرسش این است که ما به همان

دلیلی که برای انقراض گونه‌ای از جانوران یا گیاهان اهمیت قائل می‌شویم باید به مرگ زبان‌ها نیز بذل توجه کنیم. مرگ زبان‌ها از تنوع و تکثر موجود در سیاره ما می‌کاهد. البته در این جا از تنوع فرهنگی و فکری سخن می‌گوییم نه از تنوع زیست‌شناختی؛ ولی به هر حال اصل مطلب یکسان است. غالب مردم بدون بحث و جدل بر این نکته متفق‌القولند که تنوع زیست‌شناختی امری مطلوب است و اقداماتی که در جهت حفظ آن صورت می‌گیرد باید ادامه یابد و ترویج شود. اکنون پس از چند دهه فعالیت و تبلیغ برای ضرورت حفظ محیط زیست، مردم دنیا در این زمینه به آگاهی رسیده‌اند. ولی متأسفانه تنوع زبانی از چنین پشتوانه حمایتی برخوردار نیست و مردم به طور کلی از لزوم حفظ آن آگاهی ندارند. راهکارهایی را که می‌توان برای افزایش آگاهی عمومی در پیش گرفت در فصل ۴ پیش‌تر مورد بحث و کنکاش قرار داده‌ایم.

در نظراتی که در باره تکامل موجودات ارائه می‌شود، مفهوم «تنوع» از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است و نتیجه انطباق ژنتیکی موجودات زنده به منظور حفظ بقای خود در محیط‌های مختلف تلقی می‌شود. افزایش میزان همانندی و همسانی در گونه‌های زیست‌شناختی، خطری برای بقای آن‌ها در بلند مدت محسوب می‌شود. قدرتمندترین اکوسیستم‌ها، آن‌هایی هستند که بیش‌ترین تنوع و گوناگونی را دارند. همین مسائل در تکامل نوع بشر نیز صدق می‌کند. غالباً به این نکته اشاره می‌شود که موفقیت ما در اسکان در سیاره زمین مرهون تواناییمان در توسعه فرهنگ‌های متنوعی بوده است که با هر نوع محیطی قابل انطباق هستند. ضرورت حفظ گوناگونی زبانی هم دقیقاً بر اساس چنین ملاحظاتی قابل توجیه است. اگر تنوع و گوناگونی، پیش‌نیاز موفقیت انسان است، پس حفظ تنوع زبانی هم از اهمیت اساسی برخوردار است چرا که زبان، جوهره چیزی است که انسان را از بقیه موجودات متمایز می‌کند. اگر توسعه و تکامل فرهنگ‌های گوناگون را مهم بدانیم، آن‌گاه باید گفت زبان نیز در این میان نقشی حیاتی می‌یابد چرا که فرهنگ‌ها عمدتاً به

واسطه زبان - گفتاری یا نوشتاری - منتقل می‌شوند. در هر زبانی بخش عمده تاریخ و هویت فرهنگی جامعه گویشوران آن نهفته است. الیور وندل هولمز^۱ می‌گوید: «هر زبانی معبدی است که روح گویشورانش را در خود جای داده است و آن را پاس می‌دارد.»^(۴) به این ترتیب اگر گوناگونی را عاملی حیاتی می‌دانیم، باید در حفظ زبان‌ها بکوشیم.

جهان مجموعه‌ای است از نگاه‌های گوناگون. ما از نگاه‌ها و نظرات دیگران مطالب بسیاری فرا می‌گیریم و از دست دادن حتی گوشه‌ای از این مجموعه، فقدانی برای همه ما محسوب می‌شود. گاهی این فراگیری و آموختن عمدتاً تجربی است؛ مثل زمانی که از طریق مردمان بومی یک منطقه، اثرات شفا بخش طب سنتی را در درمان برخی بیماری‌ها کشف می‌کنیم. گاهی نیز فکری است و آگاهی ما را نسبت به تاریخ جهانی که در آن زندگی می‌کنیم افزایش می‌دهد؛ مثل زمانی که از ارتباط موجود بین زبان‌ها، نکاتی در باره حرکاتی که در تمدن‌های باستان وجود داشته بر ما مکشوف می‌گردد. دکتر جانسون^۲ نیز گفته است: «انقراض یک زبان همواره تأسف مرا برانگیخته است چرا که زبان‌ها، شجره‌نامه ملت‌هایند.»^(۵) گاهی نیز آنچه فرا می‌گیریم، جنبه ادبی دارد؛ مثل این نکته که هر زبانی - ولو به صورت شفاهی - شخصیت‌هایی را در خود دارد که هم‌ارز چُسر، وُردزُورت^۳ و دیکنز هستند. بسیاری اوقات نیز البته فراگیری ما جنبه زبانی دارد؛ مثلاً در باره خود زبان چیز تازه‌ای می‌آموزیم، و این، رفتاری است که ما را از بقیه موجودات متمایز می‌کند. اِزرا پاند^۴ جوهره همه این مطالب را به این صورت خلاصه کرده است: «هیچ زبانی به تنهایی کل حکمت بشری را در خود نهان ندارد، و هیچ زبانی نمی‌تواند کل اشکال و درجات ادراک بشر را بازگو

1. Oliver Wendell Holmes

2. Dr. Johnson

3. Wordsworth

4. Ezra Pound

کند.»^(۶) سخن جورج اشتاینر^۱ نیز می‌تواند مکمل جمله فوق باشد: «آیا وظیفه منتقدان این نیست که به نوعی - ولو به صورت ناکامل و تنها برای مشخص کردن حد و مرز و ویژگی‌های زبان خود - برای زبان‌های دیگر نیز مؤثر و سودمند واقع شوند؟»^(۷)

بنابراین، دلایل بوم‌شناختی، اجتماعی و زبان‌شناختی کافی و متقن برای نگرانی در باره مرگ زبان‌ها و هر چه سریع‌تر دست زدن به مستندسازی زبان‌های در معرض تهدید وجود دارد. با هر زبانی که دچار انقراض می‌شود، منبع دیگری از اطلاعات ارزشمند در باره ماهیت زبان بشر از دست می‌رود - و نباید فراموش کنیم که در مجموع، بیش از شش هزار منبع از این نوع در دست نداریم. با این حال، چنین نیست که همگان به ارزش جهان برخوردار از زبان‌های متعدد واقف باشند. افسانه‌ها و توهمات کهن و ریشه‌دار در این باره وجود دارد، و بدترین آن‌ها افسانه‌ای است بابلی که بر اساس آن، تکثر زبان‌های دنیا، نه موهبتی از جانب خدا، بلکه نفرینی است که خداوند در مقابل کبر و غرور بی‌حد و حصر بشر و برای تنبیه او نازل کرده است. آنان که به این نظر پایبندند می‌گویند: اگر فقط یک زبان - چه انگلیسی، چه اسپرانتو و چه هر زبان دیگری - در دنیا می‌بود، اکنون سرنوشت بهتری داشتیم، چرا که دیگر سوء تفاهمی در میان نبود و دوران جدیدی از آرامش جهان را تجربه می‌کردیم.

چنین استدلالی شاید به نظر جذاب آید، ولی جز وهم و گمان چیزی نیست. مهم نیست که به کتاب مقدس معتقد باشیم یا نباشیم. به هر حال باید این پرسش را که آیا پیش از تمدن بابل فقط یک زبان وجود داشته یا نه، به سویی بیفکنیم. (بر اساس آیه ۱۰ سفر پیدایش، چنین نبوده است زیرا در آن، فهرستی از نام پسران یافت^۲ «بر اساس سرزمین آن‌ها و هر یک از زبان‌هایشان» ذکر می‌شود؛ و این، پیش از واقعه بابل است که در آیه ۱۱ سفر

1. George Steiner

۲. یکی از سه پسر نوح.

پیدایش بیان می‌شود.) واقعیت این است که جهان تک‌زبانه منجر به ایجاد صلح در آینده، بیش از آنچه اکنون در داخل کشورهای تک‌زبانه وجود دارد، نخواهد شد. دقیقاً عکس این قضیه صادق است. جالب است بدانیم که اتفاقاً چه تعداد از مناطق آشوب‌خیز جهان نظیر کامبوج، ویتنام، و به ویژه رواندا و برونی در آفریقا، و نیز بخش‌های صرب و کروات زبان یوگسلاوی سابق دارای ویژگی تک‌زبانگی بوده‌اند. شمال ایرلند را نیز می‌توانید در زمره چنین مناطقی تلقی کنید. همه کشورهای بزرگ تک‌زبانه، جنگ داخلی را تجربه کرده‌اند. اگر انسان‌ها با یکدیگر سر جنگ داشته باشند به نظر می‌رسد به تمهیدی بیش از وجود یک زبان واحد برای منصرف کردنشان نیاز باشد.

بسیار به واقعیت نزدیک‌تر است اگر برای گام برداشتن به سوی جهانی برخوردار از صلح و آرامش، بکوشیم حقوق انسان‌ها و نیز هویت جمعی آن‌ها را مدّ توجه قرار دهیم؛ و از یاد نبریم که مهم‌ترین مظهر و نماد هر جامعه‌ای زبان آن جامعه است. اتخاذ سیاستی معطوف به چندزبانگی و توجه به زبان‌های اقلیت بسیار بهتر می‌تواند پایه‌های صلح و همزیستی توأم با منافع دوجانبه را بنیان گذارد. و تنها زمانی می‌توانیم چنین سیاستی را پیش بگیریم که حقیقتاً از مزایای دوزبانگی آگاه شده باشیم. بسیاری از کشورهای مطرح که عمدتاً به لحاظ سابقه تاریخی، تک‌زبانه بوده‌اند هنوز از پذیرفتن این اصل اکراه دارند و از آن سر باز می‌زنند. اینان باید در این سخن امرسون قدری تعمق کنند که می‌گوید: «انسان به نسبت زبان‌هایی که می‌داند، به نسبت دوستانی که دارد، به نسبت هنرها و فنونی که بر آن‌ها مسلط است، انسان‌تر است.»^(۸) ضرب‌المثلی اسلواکی نیز می‌گوید: «با هر زبان جدیدی که می‌آموزید دارای روحی جدید می‌شوید.»

البته در پاره‌ای از نقاط جهان، اهمیت گوناگونی زبان‌ها را باید از منظری وسیع‌تر به نظاره نشست. بدیهی است که رفاه انسان از اولویت اساسی برخوردار است. اگر گویشوران زبانی که در حال انقراض است از فرط

بیماری، قدرت سخن گفتن و از شدت گرسنگی، توان گوش سپردن به سخن دیگران را نداشته باشند، بی معنی است که بخواهیم برای نجات چنین زبانی به سراغ چنین گویشورانی برویم. اگر غذا، رفاه، و کار در جامعه‌ای وجود نداشته باشد کاملاً طبیعی است که مردم آن جامعه انرژی خود را فقط مصروف یافتن راهی برای افزایش منابع خود و ارتقای وضع اقتصادی خود نمایند. همین قاعده در مواردی نیز صدق می‌کند که درگیری‌های نظامی، سرکوب سیاسی، یا ناامنی‌های داخلی، امنیت مردم را مختل و بقای آن‌ها را با تهدید مواجه ساخته است. در چنین شرایطی، حفظ و نجات زبان نوعی تجمل بیهوده و زائد جلوه می‌کند. با این حال یکی از واقعیات زندگی این است که شرایط، اولویت‌ها و اهداف، همگی با گذشت زمان تغییر می‌یابند. اگر برنامه‌های توسعه که سازمان‌های بین‌المللی، مبلغ و مروج آنند از موفقیتی برخوردار شود، آن‌گاه می‌توان امید داشت که روزی فرا برسد که مردم برخوردار از سلامتی و تغذیه مناسب، فرصت و انرژی کافی برای بهبود کیفیت - و نه صرفاً کمیت - زندگی داشته باشند. در این حال است که می‌توانند به احیای سنن و پررنگ ساختن هویت فرهنگی خود نیز بیندیشند. به چنین بینشی که برسند، به خودی خود، موضوع زبان در چشمشان برجستگی و اهمیت می‌یابد.

در غیر این صورت، حسرت عمیقی که بعدها بروز خواهد کرد با عبارت «ای کاش» بیان خواهد شد: «ای کاش پدر و مادر من چنین کرده بودند!» «ای کاش نسل پدربزرگ و مادربزرگ من چنان کرده بودند». چنین واکنش‌هایی، در میان افراد متعلق به نسل دوم پس از نسلی که موفق به حفظ زبان خود نشده، کاملاً معمول و متداول است. نسل اول معمولاً چندان به این موضوعات اهمیتی نمی‌دهد چرا که افراد متعلق به آن، هنوز در حال تلاش برای تحکیم موقعیت اجتماعی و زبان جدید خود هستند. فرزندان این نسل

هستند که با امنیتی که در زبان جدید خود یافته‌اند، برخوردار از شرایط اجتماعی و اقتصادی بسیار مطلوب‌تر، و فارغ از مبارزه برای حفظ سرزمین و احقاق حقوق مدنی که نسل‌های پیشین درگیر آن بودند، اکنون اندک‌اندک به میراثی می‌اندیشند که آن را از کف داده‌اند و می‌گویند ای کاش اوضاع به گونه‌ای دیگر بود. «زبان قدیمی» که قبلاً مایه شرمساری و خجلت بود اکنون منبع هویت و افتخار تلقی می‌شود. ولی اگر اقدامی در جهت حفظ آن زبان صورت نگرفته باشد، ایجاد چنین نگاهی در این نسل بسیار دیر هنگام و بی‌سرانجام است. اگر زبان آن‌ها از دست رفته باشد بدون این‌که کسی در جهت ثبت یا در حافظه سپردنش کوششی کرده باشد، دیگر راهی برای بازگرداندن و احیای آن وجود ندارد. ولی اگر ذره‌ای تلاش، ولو در دشوارترین شرایط اقتصادی، برای حفظ زبان مبذول شده باشد حداقل پل‌ها پشت سر این نسل خراب نشده‌اند و امکان تصمیم‌گیری، چه برای این نسل و چه برای نسل آتی، همچنان محفوظ است.

در باره ذره‌ای تلاش سخن می‌گوییم؛ و این چالش قرن بیست و یکم است. آیا می‌توان چند هزار زبان را با ذره‌ای تلاش از خطر نابودی رهایی بخشید؟ بی‌شک می‌توان، مشروط بر این‌که از اراده و بودجه کافی برخوردار باشیم. هزینه چنین تلاشی چقدر خواهد بود؟ وقتی به آنچه باید انجام شود می‌اندیشیم باید بگوییم چنین کاری کم هزینه نخواهد بود. باید زبان‌شناسان را به میدان آورد، معلمان و منابع آموزشی زبان را در اختیار جامعه قرار داد، کتاب‌های دستور زبان و فرهنگ لغت منتشر نمود و مواد درسی مناسبی برای مدارس تدوین کرد؛ و همه این‌ها را باید در طی دوره‌ای چندین ساله به مرحله اجرا درآورد چه، احیای زبانی که در معرض خطر قرار گرفته، امری وقت‌گیر و زمان‌بر است. شرایط، آن قدر متغیر است که نمی‌توان مبلغ دقیقی را مشخص کرد و آن را به همه شرایط عمومیت داد؛ ولی اختصاص صد هزار

پوند در سال به هر زبان می‌تواند کارهای بسیاری را پیش ببرد. اگر این مبلغ را در طی سه سال به هر یک از سه هزار زبانی که در معرض خطر هستند اختصاص دهیم، در مجموع نهصد میلیون پوند برای مقابله با بحرانی که از آن سخن می‌گوییم هزینه کرده‌ایم. این مبلغ، چه بر حسب پوند از آن سخن بگوییم و چه بر حسب دلار، رقم بزرگی جلوه می‌کند. ولی بیایید همین مبلغ را از زاویه‌ای وسیع‌تر بنگریم. مبلغی که از آن سخن گفتیم معادل چند روز درآمد نفت در شرایط طبیعی است. آیا ثبت سه هزار زبان و احیای آن‌ها در ازای اختصاص حدود یک میلیارد دلار یا پوند، کاری بی‌ارزش است؟ دیگر کجا می‌توان پول را در راهی چنین ارزشمند خرج کرد؟

چنین فرایندی حرکت خود را آغاز کرده است، آهسته و با دشواری. در طول دهه ۱۹۹۰ سازمان‌هایی با نیت هدایت تلاش‌ها به مجرای واحد و برای تأمین بودجه این فعالیت‌ها آغاز به کار کردند. من به «بنیاد حمایت از زبان‌های در معرض خطر» که در سال ۱۹۹۵ در انگلستان تأسیس شده است اشاره‌ای کردم؛ در آمریکا، آلمان، ژاپن و کشورهای دیگر نیز چنین نهادها و سازمان‌هایی به فعالیت مشغولند. یونسکو که برنامه خود را در همان سال آغاز کرده بود طی بیانیه‌ای که در ماه مارس سال ۲۰۰۳ صادر کرد بر ضرورت اتخاذ اقدامی عاجل در این زمینه تأکید ورزید.^(۹) ظاهراً تعداد متقاضیانی که تمایل به حضور در صحنه و کار بر روی این زبان‌ها را دارند نیز اندک نیست. هم اکنون در بسیاری از مناطق، چندین نفر از افراد محلی آموزش دیده و ورزیده در صحنه حضور دارند. در همه این مناطق، مشکلی که چهره می‌نماید مشکل مالی است. وجود مشکل بدیهی است، ولی این مشکل فقط از طریق کمک‌های داوطلبانه، پرداختن به موضوع در مقالات علمی، تبلیغ از طریق رسانه‌ها و مطبوعات و هر مجرای ارتباطی دیگری که در اختیار باشد، و از جمله توسل به هنرها - که در فصل ۴ به آن خواهیم پرداخت - قابل حل

است. شاید بتوان گفت به صدا درآوردن «آژیر خطر» در گوش مردم دنیا خطیرترین وظیفه‌ای است که زبان‌شناسان در هزارهٔ جدید برعهده دارند. تا یک دههٔ پیش، یافتن راه‌هایی برای انجام این کار بسیار دشوار بود؛ ولی امروزه راه‌های جدیدی گشوده شده‌اند، و گشوده شدن این راه‌ها مرهون موقعیت‌هایی است که جنبهٔ سوم انقلاب زبانی با خود به همراه آورده است: اینترنت.

نقش اینترنت

فراگیر شدن استفاده از اینترنت سومین عنصری بود که ویژگی انقلاب زبانی را برای دهه ۱۹۹۰ رقم زد و شاید عنوان «انقلاب» را بیش از همه بتوان به همین عنصر نسبت داد. هر چند که فناوری اینترنت از دهه ۱۹۶۰ نیز وجود داشته و برای ای میل و چت از آن استفاده می شده است، ولی تا سی سال پس از آن جز معدودی از افراد از آن بهره نمی گرفتند. شبکه جهانی^۱ نیز تا سال ۱۹۹۱ اصلاً وجود نداشت. ولی در ظرف مدتی فوق العاده کوتاه، مردم این فناوری را به کار گرفتند و در آن مهارت کسب کردند و طی کار با آن با زبان کاملاً متمایزی که در آن دخیل بود برخورد کردند، آن را به کار بردند و گسترش دادند. کسانی که با اینترنت آشنا شدند در بدو امر دریافتند که تازگی و بدیع بودن زبان اینترنت عمدتاً در زبان عامیانه و اصطلاحات حرفه‌ای طرفداران پرشور آن و نیز علاقه آن‌ها به بازی‌های زبانی و نقض قواعد متعارف زبانی در زمینه املا و تلفظ نهفته است. زبان‌شناسان، به ویژه تحت تأثیر سرعت جهانی شدن بدعت‌های زبانی قرار گرفتند. اما به تدریج آشکار شد که تأثیر اینترنت در زبان چیزی بیش از پدید آمدن یک گونه جدید سبک‌شناختی است. اینترنت به تدریج تبدیل به جایگزینی دیگر برای وسایط ارتباط جمعی می شد. این جایگزین به قدری جدید است که هنوز

1. The World Wide Web

فاقد نامی است که بر سر آن توافق وجود داشته باشد^۱ و برای نوع زبانی که در آن به کار می‌رود نیز هنوز اصطلاح پذیرفته‌ای وجود ندارد (اصطلاحی که من به کار می‌برم زبان اینترنت^۲ است).^(۱) ولی دلایل متقنی در دست است که بتوان بر اساس آن‌ها پدیده اینترنت را از دیدگاه زبان‌شناسی پدیده‌ای انقلابی تلقی کرد درست به همان گونه که به لحاظ تکنولوژیکی و اجتماعی چنین بوده است.

انقلاباتی با این وسعت و اهمیت، حقیقتاً وقایعی نادر به شمار می‌روند. البته اولین ابزار ارتباطی، گفتار است که حدود سی تا صد هزار سال پیش پدید آمد. سپس حدود ده هزار سال پیش، شاهد ظهور نوشتار در چندین قسمت از جهان هستیم. از آن زمان تاکنون، این دو ابزار ارتباطی با موفقیت، نقش رسانه‌ای را برای ایجاد ارتباط بین آدمیان ایفا کرده‌اند و هر از گاهی ظهور فناوری‌های جدید باعث تسهیل ایفای نقش این دو رسانه شده است؛ به عنوان مثال تلفن و رادیو و تلویزیون بر دامنه کاربرد گفتار افزوده‌اند و صنعت چاپ و تلگراف، به توسعه نوشتار کمک کرده‌اند. علاوه بر این‌ها نباید از اهمیت یک رسانه ارتباطی سوم که قشر مهمی از جامعه برای ایجاد ارتباط به آن متوسل می‌شوند غافل شویم: زبان اشاره ناشنویان. تاریخ این زبان تا پیش از قرن هجدهم که به صورت نظام‌مند تدوین شد آمیخته با ابهام است؛ ولی هم اکنون گونه‌های مختلفی از آن وجود دارد. اما رسانه جدید ارتباطی که ما از آن سخن می‌گوییم و بر کل جامعه تأثیر نهاده است در طی ده هزار سال به عرصه نرسیده است.

چرا از این پدیده با عنوان انقلاب یاد می‌کنیم؟ چرا من به این قانع نیستم که ارتباط کامپیوتری را با اصطلاحات سنتی توصیف کنم و آن را خیلی ساده

۱. ارتباط کامپیوتری (computer - mediated communication) و ارتباط الکترونیکی (electronic communication) دو نامی است که برای آن پیشنهاد شده است. - م.

«زبان نوشتار بر صفحه کامپیوتر» بنامم؟ پاسخ این پرسش را می‌توان در مباحثاتی یافت که میان صاحب‌نظران در این زمینه در گرفته است. بحث اینان بر سر این موضوع است که وقتی انسان‌ها از این طریق با یکدیگر ارتباط برقرار می‌کنند دقیقاً چه اتفاقی در حال وقوع است. به عنوان مثال، برای توصیف ای‌میل عباراتی نظیر «گفتار مکتوب»، «فصل مشترک گفتگو و نامه» و «آمیخته‌ای غریب از نوشتار و گفتار» به کار رفته است.^(۲) هنگامی که هومر سیمپسون^۱ از دوستش می‌پرسد «ای‌میل چیست؟» سر خود را به نشانه سردرگمی می‌خاراند. لنی در پاسخ می‌گوید: «ای‌میل یک چیز کامپیوتری است، مثل... نامه الکترونیک.» کارل نیز می‌گوید: «یا مکالمه تلفنی صامت.»^(۳) وقتی عملکردهای دیگر اینترنت را نیز مد نظر قرار می‌دهیم، دشواری یافتن یک توصیف ساده به قیاس گفتار یا نوشتار سنتی، بیش‌تر خود را به رخ می‌کشد. پاره‌ای صاحب‌نظران اینترنت را به پدیده‌ای تشبیه کرده‌اند که آمیخته‌ای است از تلویزیون، تلفن و چاپ متعارف؛ و اصطلاح فضای کامپیوتری^۲ را نیز برای ابلاغ مفهوم دنیایی از اطلاعات بر ساخته‌اند که به صورت دیجیتال وجود دارد یا می‌تواند وجود داشته باشد (همین مفهوم را قبلاً شاهراه اطلاعات^۳ می‌نامیدند).

برای پی بردن به تازگی این رسانه، باید همه جنبه‌های کارآیی آن را مد نظر بگیریم. در تحلیل نهایی می‌توان گفت اینترنت چیزی نیست جز ارتباط چند شبکه کامپیوتری که دارای استانداردهای یکسانی هستند و می‌توان از هر یک از کامپیوترهای مرکزی (یا میزبان^۴) که در یکی از شبکه‌ها قرار دارد، پیام‌هایی را به هر یک از کامپیوترهای میزبان که در هر یک از دیگر شبکه‌ها قرار دارند فرستاد. ولی اکنون گسترده‌ترین و بزرگ‌ترین شبکه کامپیوتری جهان، با بیش از صد میلیون میزبان که تا سال ۲۰۰۰ به یکدیگر متصل

1. Homer Simpson

2. cyberspace

3. information superhighway

4. host

شده‌اند، دامنه‌ای گسترده و رو به رشد از خدمات ارائه می‌کند و موجبات ارتباط تعداد بی‌سابقه‌ای افراد را از طریق تکنیک‌های گوناگون با یکدیگر فراهم می‌آورد. می‌توان سه عملکرد با گستره‌ای وسیع را برای اینترنت باز شناخت:

۱- شبکه جهانی (Web)، گسترده‌ترین جلوه این شبکه و مجموعه‌ای کامل از همه کامپیوترهایی است که به اینترنت متصلند و اسناد موجود در آن‌ها با استفاده از قراردادی استاندارد (قرارداد انتقال فوق متن: http^۱) برای همه قابل دسترسی است. پدید آورنده اینترنت که یک متخصص کامپیوتر به نام تیم برنرز لی^۲ بود، این پدیده را این‌گونه تعریف کرده است: «کهکشانی از اطلاعات قابل دسترسی از طریق شبکه، یا تبلور دانش بشری.»^(۴) اینترنت در سال ۱۹۹۰ به عنوان ابزاری برای دانشمندان پرشور رشته‌های گوناگون طراحی شد، به گونه‌ای که این دانشمندان بتوانند اطلاعات مربوط به رشته تخصصی خود را از طریق آن به یکدیگر منتقل سازند. ولی دیری نپایید که پای این فناوری به موضوعات دیگر نیز گشوده شد و اکنون موضوعی باقی نمانده که از نفوذ آن در امان مانده باشد. امروز کاربران کامپیوتر در چهار گوشه جهان از طریق ابزارهای چند رسانه‌ای طراحی شده در اینترنت با یکدیگر به تعامل می‌پردازند. از کارآیی‌های متعدد این فناوری می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: دسترسی به مراجع دایرةالمعارفی، بایگانی، فهرست‌نگاری، فهرست‌های آدرس و شماره تلفن، انواع بازی‌ها، انتشار نوشته‌های شخصی، نشر خبر، نویسندگی خلاق و آگهی‌های تجاری در زمینه‌های گوناگون. پخش فیلم و ارائه دیگر وسایل سرگرمی نیز هر روز بیش از پیش در اینترنت رواج می‌یابد و در اختیار کاربران آن قرار می‌گیرد.

۲- پست الکترونیک (یا ای‌میل) عبارت است از استفاده از سیستم‌هایی به

1. the Hyper Text Transfer Protocol

2. Tim Berners - Lee

منظور تبادل پیام بین کاربران. این وسیله اکنون عمدتاً برای ارسال پیام به صندوق‌های پست شخصی به کار می‌رود و کم‌تر برای ارسال به گروه‌های گفتگو به کار برده می‌شود. اگرچه فضایی که پیام‌های الکترونیک در کل فضای اینترنت اشغال می‌کند در مقایسه با میلیاردها صفحه‌ای که در وب قرار دارد بسیار اندک است، ولی به لحاظ تعداد نامه‌ها و پیام‌هایی که بین افراد تبادل می‌شود، از وب پیشی می‌گیرد و آن را پشت سر می‌گذارد. به تعبیر جان ناتن^۱ «شبکه اینترنت بر پست الکترونیک استوار است... در واقع پست الکترونیک، روغنی است که کار سیستم را روان و چالاک می‌کند.»^(۵) ماهیت کاربری پست الکترونیک متنوع و گوناگون است و انواع پیام‌های شخصی و اداری را با مقاصد و حجم‌های گوناگون در بر می‌گیرد.

۳- گروه‌های گفتگو (یا چت) در باره موضوعی خاص به بحث و تبادل نظر می‌پردازند. این گروه‌ها گفتگوی خود را در «اتاق»‌هایی که در سایت‌های اینترنتی خاصی تعبیه شده‌اند انجام می‌دهند و کاربران کامپیوتر که به موضوع مورد نظر علاقه‌مند هستند می‌توانند در آن شرکت جویند. این گفتگو می‌تواند به دو شکل انجام پذیرد: کاربران می‌توانند گفتگوی خود را به صورت همزمان انجام دهند و می‌توانند پاسخ پیام‌ها را با تأخیر زمانی ارسال نمایند. در گفتگوهای همزمان، کاربر وارد اتاق گفتگو می‌شود و به مکالمه‌ای که بین دیگر کاربران در جریان است می‌پیوندد و مستقیماً با آن‌ها به گفتگو می‌پردازد. پیام هر کاربر با نام خودش بر روی نمایشگر ظاهر می‌شود. بر طول صفحه‌ای که مکالمات بر آن نقش می‌بندد نیز مرتباً افزوده می‌گردد. در گفتگوهای غیر همزمان، مکالمات انجام شده ذخیره می‌شود و کاربر هر زمان که اراده کند - حتی اگر مدتی طولانی از انجام مکالمه گذشته باشد - می‌تواند خود را به آن برساند، در آن دخیل شود و اظهار نظر کند. نوع ویژه‌ای

از استفاده از این فناوری، شکل «قلمروهای چند کاربری» را به خود می‌گیرد که عبارتند از محیط‌های تخیلی که کاربران می‌توانند بر روی صفحه نمایشگر با یکدیگر به بازی‌های تخیلی بپردازند (مثل بازی‌های سیاهچال و اژدها) و نیز می‌توانند جهان‌هایی واقعی بسازند (مثل دنیای تجارت و آموزش) و در آن‌ها موقعیت‌های زندگی واقعی را شبیه‌سازی کنند و به اشکال گوناگون با یکدیگر به تعامل بپردازند.

سه موردی که برشمردیم از یکدیگر مجزا و مستقل نیستند. می‌توان سایت‌هایی را یافت که در آن‌ها آمیزه‌ای از هر سه مورد پیش گفته وجود دارد و یا یکی از آن‌ها در بطن دیگری جای گرفته است. به عنوان مثال، بسیاری از سایت‌ها گروه‌های مباحثه و اتصالات پست الکترونیک نیز دارند و پست الکترونیک هم امکان ضمیمه کردن صفحات وب را داراست. دنیای اینترنت دنیایی فوق‌العاده سیال و انعطاف‌پذیر است و کاربران در جستجوی امکانات آن به منظور مطرح ساختن خود، تلفیق عناصر گوناگون آن به شکلی بدیع، و واکنش در برابر پیشرفت‌های تکنولوژیکی هستند. اما در این میان یک چیز روشن است. این سه عملکرد اینترنت، هر یک به نوبه خود، توانایی ما را در ایجاد ارتباط با دیگران، هم تسهیل می‌کنند و هم تحدید. بهره‌گیری از این سه جنبه اینترنت دارای تفاوت‌هایی اساسی با دیگر ابزارهای نشانه‌شناختی است. بسیاری از انتظاراتی که به هنگام سخن گفتن یا نوشتن داریم، به هنگام استفاده از این ابزارها برآورده نمی‌شود و در عوض، شرایطی جدید در مقابل ما ایجاد می‌گردد. نتیجتاً کاربران اینترنت، خود را ناگزیر از کنار آمدن با این ابزار ارتباطی که در دسترس آن‌ها قرار گرفته می‌کنند و این جاست که با مشکلی روبرو می‌شوند: برای بهره‌گیری از این تکنولوژی باید قواعد آن را بیاموزند. مثلاً باید نحوه ایجاد ارتباط از طریق پست الکترونیک، نحوه مرادده با گروه‌های گفتگو، و چگونگی ساختن صفحات وب به گونه‌ای مطلوب و مؤثر را فرا بگیرند. با این حال، برخلاف بسیاری از عرف‌های

اجتماعی که در طی چندین نسل صورت پذیرفته‌ای یافته‌اند هنوز برای هیچ یک از این‌ها قوانین مدوئی وجود ندارد. همین نکته، تمایز و تفاوتی آشکار بین سه جنبه‌ای از اینترنت که نام بردیم و دنیای ارتباطات کاغذی است. به عنوان مثال، نامه‌نگاری را به طور مرتب در مدارس آموزش می‌دهند و به دلیل این که در باره نوشتن نامه توافقی فراگیر وجود دارد و کتاب‌هایی که در این زمینه توصیه‌هایی ارائه می‌کنند نیز در دسترسند، به هنگام نوشتن نامه با اعتماد به نفس عمل می‌کنیم و به دانش خود در این زمینه شک نمی‌کنیم. ولی در باره گفتگوهای اینترنتی هنوز چنین توافقات فراگیری وجود ندارد. چیزی نخواهد گذشت که عرف مربوط به گفتگوهای اینترنتی نیز در برنامه درسی مدارس گنجانده خواهد شد. تا رسیدن به آن زمان، اولین نشانه‌ها دال بر این که ما پیامی را به صورت مطلوب تنظیم و ارسال نکرده‌ایم هنگامی ظاهر می‌شود که پاسخی نامطلوب و نامربوط از دریافت‌کننده پیام خود در صندوق پست الکترونیک می‌یابیم.

اینترنت یک رسانه الکترونیکی جهانی است که انسان‌ها به منظور تعامل با یکدیگر از آن بهره می‌گیرند؛ پس هر یک از این ویژگی‌ها (یعنی الکترونیک، جهانی و تعاملی بودن این فناوری) عواقب و نتایجی را برای زبانی که در آن به کار می‌رود در پی خواهد داشت. مهم‌ترین تأثیر این رسانه، از ویژگی الکترونیک بودن آن نشئت می‌گیرد. کاملاً بدیهی است که ماهیت سخت‌افزار مورد نیاز برای دسترسی به اینترنت، گزینه‌هایی را که کاربر برای ایجاد ارتباط با دیگران در اختیار دارد محدود می‌سازد؛ به این معنی که از یک سو، مجموعه علائم و نشانه‌هایی که روی دکمه‌های صفحه کلید قرار دارند تعیین‌کننده میزان قابلیت زبان یا نوع اطلاعاتی است که می‌توان تولید و ارسال کرد و از سوی دیگر، اندازه و شکل و شمایل صفحه نیز رقم زننده میزان قابلیت زبان یا نوع اطلاعاتی است که می‌توان آن را روی صفحه نمایشگر مشاهده کرد. از این گذشته، ویژگی‌های نرم‌افزارهای اینترنت و نیز

سخت‌افزارهایی که فرستنده اطلاعات و دریافت‌کننده آن را به هم مربوط می‌سازند، باعث ایجاد محدودیت‌هایی برای هر دوی آن‌ها می‌گردند. به این ترتیب، می‌توان گفت این رسانه به خوبی قادر به تسهیل برخی فعالیت‌های سنتی زبانی است ولی برخی دیگر از این فعالیت‌ها به کلی از حیطه اقتدار آن خارجند. پاره‌ای فعالیت‌های زبانی هم هستند که فقط از طریق رسانه‌های الکترونیک امکان بروز می‌یابند و از طریق دیگر رسانه‌ها چنین امری تحقق نمی‌یابد. به همین دلیل هم هست که سخن گفتن از «انقلاب» در این قلمرو، سخنی گزاف نیست.

عدم شباهت به گفتار

برقراری ارتباط از طریق کامپیوتر، شباهتی به سخن گفتن عادی ندارد و این حالت، حتی هنگام استفاده از آن دسته از امکانات الکترونیک که بیش از بقیه به سخن گفتن نزدیک هستند – مثل ای‌میل – به چشم می‌خورد (بین ارتباط کامپیوتری و مکالمه حضوری، چندین اختلاف عمده وجود دارد. تفاوت اول به نوع عملکرد این فناوری – یعنی فقدان بازخورد همزمان – برمی‌گردد. میزان موفقیت مکالمه بین دو فرد به طور کامل منوط به قدرت آن‌ها در ارائه بازخوردهای همزمان است. هنگامی که شما با من سخن می‌گویید من نیز ساکن و ساکت باقی نمی‌مانم بلکه چهره و صدایم به طور مداوم تفسیری را که از سخن شما در ذهن دارم باز می‌نمایاند. تکان سر و لبخند من، وی در کنار آواهایی که تولید می‌کنم و کلماتی که بر زبان می‌آورم – مثل آهان، آره، معلومه، او... – همگی حاکی از تلقی من از سخنان شماست. چنین پیام‌هایی که از مخاطب خود دریافت می‌کنیم به ما می‌گوید که آیا راه را درست می‌رویم یا خیر، پس بلافاصله و به طور غریزی نسبت به آن‌ها واکنش نشان می‌دهیم. اگر در چشم مخاطب خود نشانی از گنگی ببینیم، سخن خود را در قالب الفاظی دیگر بیان می‌کنیم. اگر مخاطب ما آوایی حاکی از شک و تردید نسبت به

سخن ما تولید کند، در باره آن بیشتر می‌اندیشیم. بدون چنین بازخوردهایی، مکالمه بین افراد به سرعت مختل می‌شود یا به شدت حالت تصنعی و غیرطبیعی به خود می‌گیرد. مثلاً در مکالمات تلفنی که فقط بازخورد دیداری وجود ندارد دشواری گفتگو احساس می‌شود. حال، گفتگویی را تجسم کنید که در آن نه بازخورد دیداری وجود دارد و نه بازخورد شنیداری. دشواری چنین گفتگویی تا چه حد است؟

در مکالماتی که از طریق ای‌میل یا اتاق‌های گفتگو صورت می‌گیرد دقیقاً همین حالت و دشواری‌های ناشی از آن دخیل است. پیام‌هایی که از طریق کامپیوتر ارسال می‌شوند، کامل و یکجانبه هستند. هنگامی که برای شخصی پیامی می‌فرستیم، محتوای پیام را حرف به حرف تایپ می‌کنیم ولی پیام ما به صورت تدریجی و حرف به حرف بر روی صفحه نمایشگر مخاطب ما ظاهر نمی‌شود. پیام ما تا زمانی که آن را «ارسال» نکرده‌ایم از کامپیوتر ما خارج نمی‌شود، و این بدان معنی است که کل پیام به صورت یک واحد جابجا می‌شود و به صورت یک واحد بر روی نمایشگر گیرنده پیام ظاهر می‌گردد. هنگامی که در حال تایپ پیام خود هستیم، مخاطب ما به هیچ طریقی نمی‌تواند به پیام ما واکنش نشان دهد چرا که تا پیام را دریافت نکند اصولاً نمی‌داند پیامی دریافت خواهد کرد. به همین ترتیب، هنگامی که فرستنده پیام در حال تایپ آن است نمی‌تواند از میزان تناسب و موفقیت‌آمیز بودن آن اطمینان حاصل کند و به قطع تشخیص دهد که پیامش به درستی درک می‌شود یا این که نیاز به جرح و تعدیل دارد. در حال حاضر فناوری اینترنت نمی‌تواند این امکان را برای دریافت‌کننده پیام مهیا کند که علائمی الکترونیکی معادل تکان سر، آوایی دال بر تأیید یا نفی سخن یا هر گونه واکنش دیداری و شنیداری دیگری که در گفتگوهای حضوری نقشی اساسی ایفا می‌کنند ارسال نماید. پیام‌های طرفین هیچ‌گاه یکدیگر را قطع نمی‌کنند؛ بنابراین طرفین گفتگو ناچارند لحظاتی را در انتظار دریافت پیام سپری کنند.

در ابتدا پیام جدیدی روی صفحه نمایشگر وجود ندارد و سپس ناگهان پیامی ظاهر می‌شود. در دنیای کامپیوتر چنین حالتی کاملاً طبیعی است ولی با واقعیات پیچیده گفتگوهای روزمره هیچ نزدیکی و سنخیتی ندارد. همین عامل به تنهایی می‌تواند گفتگوهای کامپیوتری را به کلی از آنچه در دنیای واقعی مکالمات روزمره رخ می‌دهد متمایز سازد.

(دومین تفاوت عمده گفتگوی اینترنتی با مکالمه حضوری را می‌توان در اتاق‌های گفتگوی همزمان مشاهده کرد. هنگامی که در یک اتاق گفتگو مشغول صحبت در باره موضوع خاصی هستید بر روی صفحه نمایشگر خود، پیام‌هایی مشاهده می‌کنید که از اقصی نقاط جهان ارسال می‌شوند) اگر سی نفر در اتاق حضور داشته باشند می‌توانید تا سی پیام مختلف را ببینید که هر یک به نحوی در باره موضوع مورد بحث اظهار نظر می‌کنند ولی تعداد زیادی بحث فرعی مرتبط با موضوع نیز در می‌گیرد. این حالت، کمی شبیه به یک میهمانی شلوغ است که در اطراف شما به طور همزمان گفتگو‌هایی در جریان است. بدیهی است که در میهمانی نمی‌توانید در آن واحد به همه گفتگوها توجه کنید یا در همه آنها شرکت جوید. در اتاق گفتگو نمی‌توانید به آنها توجه نکنید و قادرید تا آنجا که توان ذهنی و سرعت انگشتانتان به شما اجازه می‌دهد در تعدادی از گفتگوها شرکت کنید) پیش از این، هیچ‌گاه در تاریخ ارتباطات بشر سابقه نداشته است که انسان بتواند در آن واحد در چندین گفتگو شرکت جوید. ولی اینک چنین امکانی برای شما مهیاست. این ویژگی نیز یکی از جنبه‌های انقلابی است که در سخن دخیل است.

(تفاوت سوم، از محدودیتی که این فناوری به لحاظ فضا با آن روبروست ناشی می‌شود. آهنگ و سرعت گفتگو در مکالمات اینترنتی خیلی کندتر از چیزی است که در شرایط طبیعی سخن گفتن وجود دارد) و همین ویژگی، برخی از خصوصیات برجسته موجود در گفتگوهای حضوری را در مکالمات اینترنتی منتفی می‌سازد. در ای‌میل و اتاق‌های گفتگوی همزمان، پاسخ به پیام

ممکن است طی چند ثانیه ارسال شود و ممکن است چندین ماه به طول انجامد. آهنگ تبادل پیام‌ها تا حد زیادی بستگی دارد به عواملی نظیر: کامپیوتر دریافت‌کننده پیام (مثلاً آیا کامپیوتر او دریافت پیام‌های جدید را خبر می‌دهد یا خیر)، شخصیت و عادات کاربر کامپیوتر (مثلاً آیا به طور مرتب به پیام‌ها پاسخ می‌دهد یا خیر)، و شرایطی که طرفین در آن هستند (مثلاً میزان دسترسی آن‌ها به کامپیوتر). تأخیر پاسخ در بسیاری موارد ممکن است تعیین‌کننده باشد. ویژگی اینترنت این است که پس از ارسال پیام، نمی‌توان مدت زمانی را که برای دریافت پاسخ باید منتظر بود پیش‌بینی کرد. به دلیل وجود تأخیر، آهنگ گفتگوها - حتی در پر سرعت‌ترین مکالمات اینترنتی - فاقد سرعت و قابلیت پیش‌بینی‌پذیری موجود در گفتگوهای تلفنی و حضوری است.

حتی اگر پاسخ پیام فوراً تایپ شود باز هم این احتمال هست که با تأخیر به صفحه نمایشگر مخاطب برسد. این امر ممکن است دلایل متعددی داشته باشد نظیر وجود مشکلاتی در پردازش پهنای باند،^۱ وجود ترافیک در کامپیوتر گیرنده پیام، یا مشکلاتی که احیاناً در سیستم فرستنده یا گیرنده پیام وجود دارد.

مشکلات دخیل در تأخیر ارسال و دریافت پیام‌ها، مکالمه‌های اتاق‌های گفتگو را کاملاً از آنچه بشر تا به حال در زمینه گفتگو تجربه کرده متمایز می‌سازد. مسئله تأخیر باعث می‌شود که هر دو طرف گفتگو دچار مشکلاتی شوند. از نگاه فرستنده پیام، گاه لحظه مناسبی که باید جمله‌ای گفته شود از دست می‌رود چرا که آن نقطه‌ای که جمله مناسب و مربوط به موضوع باید تایپ می‌شد بر روی صفحه نمایشگر به سرعت به طرف بالا می‌رود و از حافظه افراد گروه محو می‌شود. از نگاه دریافت‌کننده پیام نیز دلیل نرسیدن

1. band width

پاسخ پیام روشن نیست، چرا که هیچ راهی برای پی بردن به این مطلب وجود ندارد که آیا این تأخیر، ناشی از مشکلات فنی انتقال پیام است یا این که فرستنده پیام تمایلی به ارسال آن نداشته است. سکوت غیرمنتظره در مکالمات تلفنی نیز باعث چنین تردیدی می‌شود، ولی در مکالمات تلفنی دست کم نوبت صحبت هر یک از طرفین مشخص است و اگر سکوتی پیش آید بلافاصله طرف مقابل می‌تواند دلیل آن را دریابد (با گفتن الو؟ صدا می‌رسه؟...). این شگردهای زبانی که به هنگام گفتگوهای حضوری بسیار کارآمد و مؤثر هستند در گفتگوهای اینترنتی اثربخشی چندانی ندارند. مثلاً ممکن است کالین پاسخ پیام خود را از جین دریافت نکند به این دلیل که جین (به دلایل فنی) اصلاً پیام او را دریافت نکرده است، یا به دلیل این که پیام‌های متعددی در همان لحظه سرازیر صفحه نمایشگرش شده و او متوجه پیام کالین نشده، یا مکالمه دیگری که همزمان در جریان بوده حواس او را به خود معطوف کرده، یا به هر دلیلی زمانی که پیام برای او ارسال شده، وی در کنار کامپیوتر خود نبوده، یا این که اصلاً تصمیم گرفته پیام را پاسخ ندهد. از همه این‌ها گذشته این امکان نیز هست که او پیام را پاسخ داده ولی پیامش به مقصد نرسیده است. وقتی پاسخ پیام‌ها با تأخیر مواجه می‌شوند و ارتباط بین طرفین گفتگو مختل می‌شود، برای درست کردن اوضاع، کار چندانی از کسی ساخته نیست.

هر چه تعداد افراد دخیل در گفتگو بیشتر باشد، وضعیت دشوارتر و بدتر می‌شود. تأخیری که در ارسال پیام بین دو نفر صورت می‌گیرد نیز به هر حال برای طرف مقابل زننده و شک‌آفرین است، ولی درجه و میزان این حالت را می‌توان به نوعی تعدیل کرد چرا که طرف گفتگوی ما یک نفر بیشتر نیست. مثلاً اگر در پاسخ یک ای‌میل تأخیر زیادی صورت بگیرد می‌توان به راحتی از طریق تلفن یا دورنگار موضوع را پیگیری کرد. اما هنگامی که تعامل و گفتگوی اینترنتی بین چندین و چند نفر صورت می‌گیرد - مثل اتاق‌های

گفتگو - بروز تأخیر در پاسخ‌ها شرایطی کاملاً متفاوت ایجاد می‌کند چرا که باعث اختلال در یکی دیگر از ویژگی‌های اساسی گفتگوی سنتی و حضوری می‌شود: رعایت نوبت در سخن گفتن. رعایت نوبت در گفتگوها به حدی با سرشت گفتگو آمیخته و برای آن مهم است که اکثر مردم از اهمیت آن به عنوان وسیله‌ای برای انجام موفقیت‌آمیز مکالمات آگاه نیستند. ولی واقعیت این است که آدمیان در زندگی خود به هنگام مکالمه همواره نوبت را رعایت می‌کنند و همگی با یکدیگر به سخن گفتن مشغول نمی‌شوند و بیش از حد سخن یکدیگر را قطع نمی‌کنند. علاوه بر این، انتظار دارند قاعده «جفت‌های همجوار»^۱ در گفتگویشان رعایت شود به این معنی که مثلاً همواره پاسخ در پی پرسش بیاید نه برعکس؛ یا تشکر در پی ارائه اطلاعات صورت بگیرد؛ یا پس از مطرح کردن شکایت از سوی یکی از طرفین گفتگو، توجه یا عذرخواهی از سوی طرف دیگر صورت پذیرد. این شگردهای ابتدایی که در همان سال‌های اول عمر فرا گرفته می‌شوند چهارچوب مکالمه طبیعی را شکل می‌دهند.

هنگامی که تأخیری طولانی حادث می‌شود، شرایط گفتگو به قدری غیرطبیعی می‌شود که گاه نمی‌توان موضوع را به درستی دنبال کرد. دلیلش این است که نوبت صحبت کردن، آن گونه که بر صفحه نمایشگر ظاهر می‌شود توسط نرم‌افزار رقم می‌خورد نه توسط افراد دخیل در گفتگو. به عنوان مثال، در یک گروه گفتگو (یا چت) حتی اگر هنگامی که طرف صحبت ما هنوز در حال تایپ پیام خود است ما نیز شروع به ارسال پیامی به او کنیم، آنچه بر صفحه نمایشگر ظاهر می‌شود نشانی از تداخل در صحبت در خود ندارد و تقدّم و تأخر جملات بستگی به این دارد که کدام جمله زودتر به سرویس دهنده میزبان^۲ رسیده است. پیام‌ها به صورت خطی و به همان

1. adjacency pairs

2. host server

ترتیبی که سیستم آن‌ها را دریافت می‌کند به کامپیوتر مخاطب ارسال می‌شوند. در شرایطی که چندین نفر در حال گفتگو با یکدیگر هستند پیام‌ها به صورت مداوم از منابع گوناگون و با مدت تأخیرهای متفاوت ارسال می‌گردند. پیام‌های الکترونیکی از مسیرهای مختلف شبکه جهانی بین فرستنده و گیرنده رد و بدل می‌شوند، به همین دلیل گاهی حتی پیامی که زودتر ارسال شده دیرتر به مقصد می‌رسد و بروز هر گونه تداخل پیش‌بینی نشده نیز امکان‌پذیر است. مثلاً «لوسی» پرسشی مطرح می‌کند؛ «سو» پرسش را دریافت و پاسخی برای آن ارسال می‌کند ولی بر صفحه نمایشگر «بن» پاسخ قبل از پرسش ظاهر می‌شود. یا «لوسی» پرسشی ارسال می‌کند، «سو» پاسخ می‌دهد، سپس «لوسی» پرسش دیگری می‌فرستد؛ ولی بر صفحه نمایشگر «بن»، پرسش دوم پیش از پاسخ «سو» به پرسش اول ظاهر می‌شود. اگر «سو» یا هر کس دیگری بخواهد دو پرسش را از دو مخاطب مختلف پاسخ دهد و آن‌ها را با هم ارسال کند، اوضاع از این هم پیچیده‌تر می‌شود. حال، فرض کنید این پیام‌ها برای «استیو» هم – که اکنون پای کامپیوتر نیست – فرستاده می‌شود. وی، روز بعد که پیام‌های دیگری هم به او رسیده به آن‌ها پاسخ می‌دهد. در چنین شرایطی احتمال فراوانی برای بروز سردرگمی و آشفتگی وجود دارد زیرا زنجیره نوبت به کلی از هم گسیخته و جفت‌های همجوار نیز در پی یکدیگر ظاهر نمی‌شوند. شگفت این که افراد دخیل در چنین گفتگوهای ظاهراً این بی‌نظمی و آشفتگی را تحمل می‌کنند و حتی از آن لذت می‌برند.

تفاوت گفتگوهای کامپیوتری با صحبت حضوری در همین موضوع بازخورد و رعایت نوبت است. ولی تفاوت دیگری نیز که این دو با یکدیگر دارند به ویژگی‌های رسانه کامپیوتر برمی‌گردد. ویژگی‌های این رسانه به قدری در این زمینه تأثیرگذارند که به کار بستن این توصیه که «همان‌گونه بنویسید که سخن می‌گویید» فوق‌العاده دشوار است. مهم‌ترین این ویژگی‌ها،

لحن صداست. در واقع نه آنچه می‌گوییم، بلکه آن گونه که می‌گوییم رقم‌زننده معنای سخن ماست. لحن صدا در قالب تفاوت در زیر و بمی (یا آهنگ)، بلندی صدا (تکیه)، سرعت سخن گفتن، وزن آن، درنگ، و دیگر جلوه‌های صوتی ظاهر می‌شود. تا به حال تلاش‌هایی نه چندان موفقیت‌آمیز برای جبران فقدان لحن صدا بر صفحه نمایشگر کامپیوتر مبذول شده است. به این منظور، شگردهایی نظیر استفاده مبالغه‌آمیز از املا و علائم سجاوندی، استفاده از حروف بزرگ، ایجاد فضا بین حروف و کلمات و نیز علائمی برای القای تأکید به کار گرفته شده است. به عنوان مثال، می‌توان به تکرار حروف (مثل aaaahhhh, soooo)، تکرار علائم سجاوندی (!!!، ؟؟؟؟)، و به کار بردن علائمی برای نشان دادن تأکید (مثل نکته* اصلی*) اشاره کرد. این تمهیدات تا حدی قادر به القای منظور هستند ولی دامنه مفاهیمی که ابلاغ می‌کنند اندک است و محدود به چند مفهوم نظیر تأکید، تعجب، و سردرگمی. مفاهیم دیگری را که از شدت کم‌تری برخوردارند نمی‌توان به این طریق ابلاغ کرد. نکته دیگری که آن هم به همین موضوع مرتبط است این است که گفتگوی اینترنتی فاقد عناصری نظیر حالات صورت، حرکت دست و سر، و حالت‌های قرار گرفتن بدن است، در صورتی که این عناصر برای ابراز عقیده فرد و نگرش وی و همچنین برای تعدیل و ملایم کردن فضای ارتباطات اجتماعی از اهمیتی اساسی برخوردار است. در ابتدای رشد و فراگیر شدن گفتگوی اینترنتی، این محدودیت‌ها مورد توجه قرار گرفتند و همین امر منجر به ابداع صورتک‌ها^۱ شد که آمیخته‌ای از برخی علائمی هستند که بر روی دکمه‌های صفحه کلید کامپیوتر قرار دارند و برای نشان دادن حالات چهره طراحی شده‌اند. دو علامت اصلی که به این منظور طراحی شده‌اند (شکل‌های زیر) برای نشان دادن تلقی و تصور مثبت و تلقی و تصور منفی

به کار می‌روند (حذف «بینی» از این طرح‌ها ظاهراً تنها به ملاحظه سرعت عمل در تایپ یا سلیقه شخصی بوده است):

(: یا -): (یا -):

صدها شکل خنده‌دار برای این منظور ابداع شده و در فرهنگ‌های صورتک جمع‌آوری و تدوین شده‌اند. برخی از این اشکال، فوق‌العاده مبتکرانه و هنری هستند ولی بسیار به ندرت در گفتگوهای جدی به کار می‌روند. بدیهی است که چنین تمهیداتی فی‌الذاته سودمند هستند ولی حالات چهره را بسیار ابتدایی و خام باز می‌نمایانند. این شکل‌ها می‌توانند مانع از بروز سوء تفاهم‌های عمده در رابطه با منظور و نیت گوینده شوند ولی در عین حال هر یک از این اشکال و علائم را می‌توان به مفاهیم متعددی تعبیر کرد (نظیر خوشحالی، شوخی، همدردی، سرحال بودن، شادابی و غیره) و برای پی بردن به مفهوم دقیق آن‌ها باید به بافت جملات رجوع کرد. علاوه بر این‌ها، اگر دقت کافی مبذول نشود، خود این نشانه‌ها ممکن است منجر به سوء تعبیر شوند. مثلاً به کار بردن یک لبخند در انتهای جمله‌ای که آشکارا خشمگینانه است می‌تواند به جای کاستن از شعله خشم، موجب دامن زدن به آن شود. همه ما این تجربه را داریم که گاه لبخند منجر به نقض غرض می‌شود.

همین واقعیت که این نوع علائم در پیام‌های الکترونیکی به کار می‌رود، خود نشانگر این است که ماهیت این رسانه شباهتی به سخن گفتن ندارد. این تمهیدات به منظور اجتناب از بروز کژتابی‌ها و سوء تعبیرهایی ابداع شده و تکامل یافته‌اند که هنگام به کار گرفتن زبان نوشتار به عنوان محملی برای به مقصد رساندن بار زبان گفتار اجتناب ناپذیرند. این تلاش‌ها تحسین برانگیزند ولی در مجموع، گفتگوی اینترنتی فاقد قابلیت کافی برای ابلاغ مفهوم حالات چهره است و این واقعیت، به موازات و به همراه فقدان لحن صدا در این

گفتگوها، شکافی ژرف بین این رسانه و زبان گفتار ایجاد می‌کند. روزی خواهد رسید که پیشرفت‌های فناوری این امکان را به ما بدهد که به هنگام گفتگو با مخاطب خود، چهره او را ببینیم و صدایش را بشنویم و به این ترتیب، بر بخشی از این محدودیت‌ها فائق آییم؛ با این همه، برخی ویژگی‌های این رسانه الکترونیکی همواره بر جای خواهند ماند به گونه‌ای که ما را ناچار خواهند کرد که زبان را به نحوی به کار گیریم که در گفتار سنتی هرگز سابقه نداشته است.

عدم شباهت به نوشتار

حال که گفتگوی اینترنتی، ویژگی‌هایی را که از گفتار انتظار داریم به نمایش نمی‌گذارد، آیا در عوض، ویژگی‌هایی را که در نوشتار می‌جویم از خود نشان می‌دهد؟ باید گفت در این جا نیز تفاوت‌هایی اساسی بین این دو وجود دارد. ابتدا به ویژگی ثبات و پایداری نوشتار سنتی می‌پردازیم. می‌دانیم که متنی که روی کاغذ نوشته می‌شود همیشه شکل و حالت خود را به همان ترتیب حفظ می‌کند و هر بار که به آن مراجعه می‌کنیم با همان متن و ویژگی‌هایی که بار پیش برخورد کرده بودیم مواجه می‌شویم. اگر فرضاً به متنی مراجعه کنیم و دریابیم که شکل و شمایل گرافیکی آن نسبت به دفعه قبل تغییر کرده دچار شگفتی خواهیم شد. از این لحاظ، بی‌درنگ مشاهده می‌شود که ارتباط از طریق کامپیوتر هیچ شباهتی به نوشتار سنتی ندارد. هر بار که به «صفحات» وب مراجعه می‌کنیم با شکل و شمایلی جدید مواجه می‌شویم، و حتی اگر صاحبان این صفحات خود نیز نخواهند این اتفاق می‌افتد. این امر ممکن است از عوامل گوناگونی ناشی شود: احتمال دارد حقیقتاً محتوای متن تغییر کرده باشد، ممکن است اسپانسر یا حامی تبلیغاتی آن عوض شده باشد یا این که طراح گرافیک صفحه، عناصری جدید به آن افزوده باشد. خود متن نوشتاری روی صفحه وب نیز لزوماً ثابت نیست چرا که گاه طراحان صفحه با

توسل به تمهیدات فنی، ترتیبی می دهند که متن بر روی صفحه حرکت کند، از نظر محو و سپس باز پدیدار شود، تغییر رنگ دهد و جلوه‌هایی از این دست را از خود به نمایش بگذارد. از نگاه استفاده‌کننده از متن نیز راه‌های فراوانی برای هر گونه «دخالتی» در آن وجود دارد در حالی که در نوشتار سنتی چنین چیزی محال بود. پس از این که صفحه‌ای بر روی نمایشگر کاربر کامپیوتر پیاده و ذخیره شد، می‌توان بخش‌هایی از آن را حذف کرد، بر آن افزود، تجدید نظر کرد، بر آن حاشیه و شرح نوشت و حتی آن را کاملاً بازسازی کرد؛ و همه این کارها به گونه‌ای انجام می‌پذیرد که گویی کار خود نویسنده یا منبع اصلی است. وجود این امکانات، برای افرادی که دست اندرکار مسائل مربوط به مالکیت معنوی، حق انتشار و جعل محصولات هستند ذره‌ای نگرانی نیز ایجاد نمی‌کند.

در جنبه‌های دیگر اینترنت هم از این لحاظ تفاوت‌هایی با نوشتار سنتی به چشم می‌خورد. مطالب و محتوای ای‌میل اساساً ثابت و دائمی است ولی می‌توان در متونی که در آن نوشته شده حذف و اضافاتی صورت داد. به راحتی می‌توان متنی را حذف کرد و متن دیگری را جایگزین آن نمود بدون این که اثری از انجام چنین کاری در متن مشهود باشد؛ در صورتی که در متون نوشتاری سنتی چنین چیزی میسر نبود. آنچه بیش از هر چیز دیگری به ای‌میل ویژگی انقلابی می‌بخشد، بازسازی متن است. فرض کنید پیامی از «م» دریافت می‌کنیم که طی آن، در یک پاراگراف واحد به سه نکته مختلف اشاره شده است. ما به هنگام پاسخ می‌توانیم این پاراگراف را به سه بخش مجزا تقسیم کنیم و سپس به هر بخش به طور جداگانه پاسخ دهیم به طوری که پاسخی که برای «م» ارسال می‌کنیم چیزی شبیه یک گفتگو جلوه می‌کند. «م» نیز می‌تواند متقابلاً همین کار را انجام دهد و هنگامی که پیام او را دریافت می‌کنیم پاسخ‌هایش را به آنچه ما فرستاده بودیم می‌بینیم. سپس می‌توانیم این متن را به منظور اظهار نظر برای شخص ثالثی نیز بفرستیم، و هنگامی که

پاسخ او را نیز دریافت کنیم، سه نظر را روی صفحه نمایشگر خود مشاهده می‌کنیم. این روند می‌تواند به همین ترتیب (پاسخ در پاسخ در پاسخ) ادامه یابد و همه این پاسخ‌ها در یک صفحه واحد ظاهر شوند. در تاریخ ارتباطات نوشتاری بشر هرگز چنین چیزی سابقه نداشته است. هر چند که عملاً امکان دریافت نامه، قطعه قطعه کردن آن، درج پاسخ در میان قطعات، و سپس چسباندن تمام آن‌ها بر روی کاغذی دیگر و ارسال آن وجود دارد، ولی چنین کارهایی را نمی‌توان رفتاری چندان طبیعی انگاشت. در صورتی که در ای‌میل، تمام این کارها را (پس از این که به آن عادت کردیم) بدون این که دچار تردید شویم انجام می‌دهیم.

ویژگی‌های دیگر ارتباط از طریق کامپیوتر، وجوه افتراق دیگری را نیز با نوشتار سنتی بر ما آشکار می‌سازد. شاید به عنوان مهم‌ترین وجه افتراق بتوان به پیوندهای فوق متن^۱ اشاره کرد. منظور از پیوندهای فوق متن، پرش‌هایی است که کاربران می‌توانند از یک صفحه اینترنت به صفحه دیگر یا از یک سایت به سایت دیگر انجام دهند. فوق متن، مهم‌ترین ویژگی عملکرد وب است که بدون آن، این رسانه اصلاً وجود خارجی پیدا نمی‌کرد. البته در برخی از اصول و قواعد نوشتار سنتی می‌توان نظایری برای آن یافت. به عنوان مثال، استفاده از شماره برای ارجاع به پانویس، خود نوعی پیوند فوق متن محسوب می‌شود که نگاه خواننده را از یک نقطه صفحه به نقطه‌ای دیگر یا از یک صفحه به صفحه‌ای دیگر می‌کشانند. به عنوان نمونه دیگر، می‌توان به ارجاعات کتاب‌شناسی یا ارجاعاتی که به صفحات دیگر کتاب می‌شود (نظیر «ر.ک. صفحه ۳۳۳») اشاره کرد که امکان عدول از خوانش خطی را که عرف متداول نوشتارهای سنتی است برای خواننده فراهم می‌آورد. ولی به هر حال، چنین ویژگی‌هایی را باید ویژگی‌های فرعی و حاشیه‌ای زبان نوشتار

1. hypertext link

سنتی تلقی کرد، چرا که به وفور با متونی مواجه می‌شویم که هیچ نوع ارجاع یا پانویس در آن‌ها وجود ندارد. در اینترنت، شرایط به گونه‌ای دیگر است و بدون وجود این پیوندهای فوق‌متن، این پدیده اصولاً وجود خارجی نمی‌داشت. به تعبیر تیم برنرز-لی: «آزادی بیان در اینترنت یعنی 'حق استفاده از پیوندها'، که پایه‌اساسی وجود اینترنت است.»^(۶) در زبان نوشتار سنتی، هیچ تمهیدی وجود ندارد که حتی شباهتی دور نیز به انعطاف‌پذیری پیوندهای فوق‌متن داشته باشد و از همان اهمیت نیز برخوردار باشد.

نقاط افتراق دیگری نیز بین زبان نوشتار سنتی و زبان اینترنت وجود دارد، ولی به سختی بتوان صفت «انقلابی» را به آن‌ها اطلاق کرد. تعاملاتی که از طریق ای‌میل یا گروه‌های گفتگو صورت می‌گیرد و در آن، مکالمه به سرعت و در فرصت‌زمانی اندکی انجام می‌شود، فاقد انسجام دقیق و ساختار قدرتمندی است که معمولاً در نوشتار سنتی وجود دارد. از سویی شاید این‌گونه تصور شود که در این زمینه نیز انقلابی در حال وقوع است. پاره‌ای افراد بدون مرور نوشته‌ خود، پیامشان را ارسال می‌کنند و از امکان بروز خطاهای تایپی، عدم رعایت علائم سجاوندی و آشفتگی‌ها و نابهنجاری‌هایی از این دست نیز باکی به خود راه نمی‌دهند. ولی باید گفت چنین پدیده‌ای تأثیر چندانی بر خوانایی و فهم‌پذیری متن ندارد و آشکارا سبک و سیاق خاصی است و ناشی از فشارهایی که بر ذهن کاربران این رسانه سنگینی می‌کند (به ویژه کاربران کم‌سن و سال - یا آن‌هایی که ذهنشان به این گروه نزدیک‌تر است)، چرا که می‌خواهند شیوه‌ای غیرمتعارف و بدیع در پیش گیرند. مخاطب آن‌ها نیز از نحوه نگارش آنان تلقی دیگری جز این ندارد. اگر من ای‌میلی از کسی دریافت کنم که حاوی خطاهای املائی باشد هیچ‌گاه چنین نتیجه‌گیری نمی‌کنم که وی املائی ضعیفی دارد، بلکه فقط نزد خود چنین می‌اندیشم که یا تایپیست خوبی نیست یا این که به عجله مطالب خود را تایپ کرده است، چرا که خود نیز وقتی عجله دارم چنین خطاهایی را

مرتکب می‌شوم. از این نظر، چیزی که حقیقتاً انقلابی باشد وجود ندارد. از این گذشته، چنین رفتاری فراگیر نیست و از همگان هم سر نمی‌زند. بسیاری از کاربران اینترنت و استفاده‌کنندگان ای‌میل هستند که چنان زحمت مرور و اصلاح پیام‌هایشان را بر خویش هموار می‌کنند که گویی با نوشتار سنتی سروکار دارند.

به طور کلی بهتر است زبان اینترنت را زبانی نوشتاری بدانیم که قدری به ویژگی‌های گفتار نزدیک شده است، نه زبانی گفتاری که در قالب نوشتار درآمده باشد. ولی طرح این موضوع به صورت این تباین و دوگانگی سنتی، خود، مشکل‌ساز و گمراه‌کننده است. واقعیت این است که ارتباط از طریق رسانه کامپیوتر نه کاملاً بر زبان نوشتار منطبق است و نه بر زبان گفتار، بلکه به صورت گزینشی، ویژگی‌هایی از هر دوی آن‌ها را به نمایش می‌گذارد. علاوه بر این، کارهایی از آن ساخته است که هیچ رسانه دیگری قادر به آن نیست، و همین امر، مشکلاتی جدید در زمینه مدیریت اطلاعات برای ما ایجاد می‌کند. به عنوان مثال، ماندن و محو نشدن یک پیام را روی صفحه نمایشگر در یک اتاق گفتگو در نظر بگیرید (پیش از آن که پیام‌های دیگر ارسال شوند و آن را به تدریج از صفحه خارج کنند). بی‌شک چنین حالتی، ویژگی‌هایی را در نحوه گفتگو ایجاد می‌کند که در زبان گفتار وجود ندارند. مثلاً کسی که پس از ارسال شدن چند پیام دیگر به دنبال پیام مورد نظر، وارد اتاق گفتگو می‌شود، هنوز می‌تواند آن پیام را ببیند، بر آن تأمل کند و به آن پاسخ گوید؛ هر چند که ماندگاری آن پیام، کوتاه‌تر از پیام‌هایی است که در نوشتار سنتی وجود دارد. علاوه بر این در سیستم‌هایی که قابلیت بایگانی پیام‌ها را دارند، می‌توان گفتگوهای قبلی یا موضوع آن‌ها را جستجو کرد، در حالی که در گفتگوهای حضوری (و ضبط نشده) چنین کاری امکان‌ناپذیر است.

زبان اینترنت چیزی فراتر از تلفیق ویژگی‌های زبان گفتار و زبان نوشتار است. از آنجا که این پدیده قادر به انجام کارهایی است که در توان هیچ یک از دو رسانه دیگر نیست، باید آن را یک رسانه ارتباطی جدید تلقی کرد. این پدیده چیزی فراتر از موجودی دورگه و حاصل پیوند دو رسانه پرسابقه گفتار و نوشتار است. متون الکترونیکی را - از هر نوعی که باشد - نمی‌توان همتای دیگر انواع متون دانست. این متون از ویژگی انعطاف‌پذیری، همزمانی (یعنی قابلیت در دسترس بودن در تعداد نامحدودی کامپیوتر)، و قابلیت کپی و تکثیر شدن بدون از دست دادن کیفیت برخوردارند؛ محدودیت‌های نوشتار سنتی در زمینه توزیع و پخش را در هم می‌شکنند؛ و نهایتاً این که مرزهایی نفوذپذیر دارند (یک متن را می‌توان در لابلاهای متن دیگر درج کرد و نیز می‌توان از طریق پیوندها، به متون دیگری راه یافت). بسیاری از این ویژگی‌ها بر زبان نیز تأثیراتی دارند و مجموع این تأثیرات به همراه ویژگی‌هایی که بر گفتار و نوشتار مترتب است، از زبان اینترنت یک «رسانه جدید» می‌سازد.

تأثیرات یک رسانه جدید:

درون یک زبان واحد

ظهور یک رسانه جدید ارتباطی تأثیری دوگانه بر زبان دارد: از یک سو باعث ایجاد تغییراتی در ماهیت صوری زبان‌هایی که آن را به کار می‌گیرند می‌شود؛ و از دیگر سو باعث ایجاد موقعیت‌های جدیدی برای این زبان‌ها می‌گردد. از میان این دو، اولی است که کانون جار و جنجال‌هایی در مورد نوع زبانی شده است که در اینترنت و فناوری‌های مرتبط - نظیر تلفن همراه - با آن مواجهیم. فقدان ظاهری احترام به قواعد سنتی زبان نوشتار باعث وحشت برخی ناظران شده است. اینان، بروز این تغییرات را نشانه‌ای شوم از افول استانداردها تلقی می‌کنند. از نگاه این افراد، نحوه ارسال پیام‌های اینترنتی مشکلی اساسی است، چرا که معتقدند کودکان نسل‌های آینده دیگر قادر به

نوشتن واژگان با املای صحیح خود نخواهند بود. اما باید گفت این واقعیت را که افراد کم سن و سال در پیام‌های خود از علائم اختصاری و بازی با حروف (مثل cul8er و b4) و نیز کوتاه‌نوشته (مثل 'afaik و 'imho) و همچنین املای نادرست (مثل thx به جای thanks) استفاده می‌کنند به سختی بتوان پدیده‌ای جدید نامید. نسل‌های متمادی از کوتاه‌نوشته‌هایی نظیر ttfn، asap و fyi استفاده کرده‌اند و در کتاب‌های جدول نیز مدت‌های مدید بازی با حروف متداول بوده است. وانگهی، حتی کامل‌ترین فهرست علائم اختصاری و کوتاه‌نوشته‌هایی که در پیام‌های اینترنتی به کار می‌روند نیز بیش از چند صد نشانه را شامل نمی‌شود و از آن میان هم فقط چند تایی متداولند. از این گذشته، به این دلیل که ابداع و اختراع آن‌ها به خاطر ملاحظات صرفه‌جویی در تایپ به هنگام ارسال پیام بر روی صفحه‌ای بوده است که بیش از ۱۶۰ علامت را نمی‌توان بر آن تایپ کرد، انگیزه زیادی برای استفاده از این علائم و نشانه‌های «منحط» در موقعیت‌های دیگر وجود ندارد. به محض این که این علائم را از محیط فناوری - چه کامپیوتر و چه تلفن همراه - دور کنیم جنبه جوان‌پسند بودن و کاربرد خود را به عنوان وسیله‌ای برای احساس تعلق به گروهی خاص از دست می‌دهند و بلااستفاده می‌مانند. البته این واقعیت را که برخی کودکان از این نشانه‌ها و علائم اختصاری در مواردی نیز استفاده می‌کنند که قصد خاصی ندارند - مثل انشای مدارس - نباید از نظر دور داشت. ولی برای حل این مسئله باید به آموزش صحیح متوسل شد. مدت‌های مدیدی است که ایجاد حس مسئولیت به هنگام به کارگیری زبان و آموزش کاربرد صحیح آن، یکی از اصول آموزش زبان - چه زبان خارجی و چه زبان مادری - بوده است. اگر کودکان، خود متوجه این نکته نیستند، باید به آن‌ها آموخت که استفاده از علائم و نشانه‌های اختصاری تنها زمانی

سودمند است که فضا یا وقت کافی وجود نداشته باشد و در شرایط دیگر باید از استفاده از آن‌ها احتراز کرد.

همین نکته در باره گوناگونی‌های سیستم خط که بزرگسالان و نیز کودکان در مکاتبات پست الکترونیک خود به کار می‌گیرند نیز صدق می‌کند. بسیاری افراد از سیستم شدیداً ساده شده خط استفاده می‌کنند که تقریباً فاقد هر نوع تمایز بین گونه‌های مختلف آن است. در این رابطه می‌توان به سه جنبه اصلی خط اشاره کرد. وضعیت استفاده از حروف بزرگ^۱ تقریباً دچار بی‌قاعدگی است. از آن‌جا که بخش عمده اینترنت نسبت به حروف بزرگ حساس نیست، استفاده از این حروف جنبه دلخواهی پیدا کرده و گاه نیز اصولاً از آن صرف‌نظر می‌شود. در بین کاربران اینترنت تمایل شدیدی به استفاده از حروف کوچک وجود دارد. در ای‌میل‌ها و گروه‌های گفتگو، اصل «صرفه‌جویی در فشار دکمه صفحه کلید» به شکل گسترده‌ای محسوس است و کل جمله‌ها بدون وجود اثری از حروف بزرگ برای متمایز ساختن ابتدای جمله یا اسامی خاص تایپ می‌شوند. علائم سجاوندی نیز به حداقل میزان خود به کار می‌روند و در برخی ای‌میل‌ها و اتاق‌های گفتگو اصلاً به چشم نمی‌خورند. این‌جا نیز استفاده یا عدم استفاده از این علائم به شخصیت فرد بستگی فراوانی دارد: برخی استفاده‌کنندگان از ای‌میل دقت و توجه بسیاری نسبت به رعایت علائم سجاوندی سنتی مبذول می‌کنند؛ برخی فقط زمانی که برای اجتناب از ابهام ناچار به انجام این کار باشند چنین می‌کنند. پاره‌ای افراد نیز یا به دلیل سرعت تایپ یا به خاطر عدم توجه به ابهاماتی که ممکن است ناشی از عدم استفاده از علائم سجاوندی باشد، به کلی از آن چشم می‌پوشند. قواعد املائی نیز در این میان شرایط مشابهی دارد. در انگلستان، املائی آمریکایی کلمات تداول بیش‌تری از املائی بریتانیایی آن‌ها دارد و این

امر تا حدی ناشی از دلایل تاریخی است (ریشه‌های نضج اینترنت) و تا حدی نیز ناشی از رعایت اقتصاد، چرا که املائی آمریکایی بیشتر تر کلمات، یک حرف کوتاه‌تر از املائی بریتانیایی همان کلمه است (مثل color و colour یا fetus و foetus). عدم رعایت قواعد املائی که در نوشتار سنتی، جریمه سنگینی در پی داشت (حداقل از قرن هجدهم)، اکنون در محیط‌های گفتگو فارغ از هر جریمه و تحریمی به چشم می‌خورد. همان گونه که پیش‌تر نیز اشاره شد بروز اغلاط املائی در پیام‌های ای‌میل، نشانه‌ای از فقدان سواد تلقی نمی‌شود (هر چند شاید این گونه باشد) بلکه ناشی از عدم دقت در تایپ قلمداد می‌گردد.

من این تغییرات را برگسترش دامنه زبان‌هایی حمل می‌کنم که هم اکنون در اینترنت کاربرد دارند. عرف‌ها و قواعد جدیدی کماکان به منصفه ظهور می‌رسند. همواره با ظهور یک فناوری انقلابی اطلاعات، چنین حادثه‌ای نیز رخ می‌دهد. با ظهور صنعت چاپ، جلوه‌هایی تازه از زبان نوشتار مثل صفحه‌آرایی‌های جدید و مبدعانه و استفاده از علائم سجاوندی و نیز ابداع تدریجی قواعد املائی به ظهور رسید. وقتی تلفن وارد زندگی مردم شد، لاجرم رسومی نیز برای انجام مکالمات باید ابداع می‌شد (مثل گفتن «الو» یا تکرار شماره تلفن برای حصول اطمینان از درستی آن و...). رسانه رادیو و تلویزیون که پا به عرصه گذاشت، زبان گفتار گونه‌های متعددی یافت که دامنه‌اش از سبک اعلام وضع هوا تا سبک گزارش ورزشی در نوسان بود. اکنون نوبت به اینترنت رسیده است؛ و این فناوری از همان ابتدا باعث ایجاد گونه‌های جدیدی از بیان شده است. به عنوان مثال، گرایش به عدم استفاده از حروف بزرگ این عرف را در اذهان نشانده که جملاتی که کلاً با حروف بزرگ نوشته می‌شوند، حالت نشاندار^۱ دارند، به این معنی که گویی ارسال‌کننده پیام

1. marked

«فریاد می‌زند»، پس معمولاً از به‌کار بردنش اجتناب می‌شود. (اگر واژه‌ای با حروف بزرگ تایپ شود، یا علامت ستاره دو سوی آن قرار گیرد و یا بین حروف آن فضای خالی وجود داشته باشد، همگی نشانه‌ای از تأکید بیش‌تر بر روی آن واژه هستند. مثلاً:

This is a VERY important point.

This is a *very* important point.

This is a v e r y important point.

یکی دیگر از ویژگی‌های رسم‌الخط اینترنت، وجود دو حرف بزرگ در یک کلمه است که یکی در ابتدا و دیگری در وسط آن ظاهر می‌شود. این پدیده را که در اسم‌هایی مثل AltaVista، PeaceNet، CompuServe یا در واژه‌های پیچیده‌تری مثل QuarkXPress می‌توان مشاهده کرد، گاهی بزرگ‌نویسی دوگانه^۱ می‌نامند. علاوه بر این، گرایش روزافزون نسبت به استفاده از نمادهایی نظیر # به وجود آمده است که در حالت عادی در سیستم سجاوندی سستی جای نداشت. گاهی نیز در مکاتبات اینترنتی ترکیبی نامعمول از علائم سجاوندی ظاهر می‌شود. به عنوان نمونه‌هایی از این دست می‌توان به چند نقطه (...) برای بیان مکث، خط تیره‌های متوالی (---) و کاماهای متوالی (,,,,) اشاره کرد. گاه نیز برای تأکید یا بیان نوع نگرش گوینده، به شکلی مبالغه‌آمیز از یک علامت استفاده می‌شود مثل !!!!!، یا این که چند علامت، به صورت درهم و بدون ترتیب به کار می‌رود مثل %&*&!!.

واژه‌های جدیدی نیز به زبان‌هایی که در اینترنت کاربرد دارند وارد شده‌اند که بسیاری از آنها ثمره استفاده جهانی از زبان انگلیسی هستند. تعداد پرشماری از واژه‌ها و عبارات نیز به ظهور رسیده‌اند که وجودشان

1. bicapitalization (BiCaps)

لازمه سخن گفتن در باره محیط‌های مربوط به اینترنت و نیز عملیات، فعالیت‌ها و افراد دخیل در این حوزه است. این حوزه، تبدیل به یکی از زایاترین قلمروهای واژگانی انگلیسی معاصر شده و در زبان‌های دیگر نیز که حضور بیش‌تری در اینترنت می‌یابند، پیشرفت‌های مشابهی حاصل شده است. بسیاری از اصطلاحات مختص نرم‌افزارها هستند و مدام نیز بر روی صفحه نمایشگر ظاهر می‌شوند و ما را قادر به استفاده از اینترنت می‌سازند. برخی از این اصطلاحات، حضوری همیشگی (ولو در کثوهای پنهان) بر روی صفحه دارند و به صورت برجسته‌هایی برای مشخص کردن محدوده صفحه و عملکرد آن و نیز مشخص ساختن گزینه‌ها و فرمان‌هایی که در اختیار کاربر هست نمود می‌یابند. به عنوان مثال می‌توان از اصطلاحاتی نظیر *search, help, window, tools, format, paste, insert, view, edit, file, home, forward, back, top, contact, stop, history, address, refresh, save, send, font, toolbars, select, close, open* و *options* نام برد. پاره‌ای از اصطلاحات نیز گاه‌گاهی - بسته به شرایط - بر روی صفحه نمایشگر ظاهر می‌شوند و به ما تذکر می‌دهند که اشکال یا اشتباهی در روند کار پیش آمده است. پیام‌هایی نظیر *not found, error, illegal operation, forbidden* و *404 error* [به معنی «این صفحه یا سایت دیگر بر روی شبکه موجود نیست»] از این زمره هستند. بسیاری از اصطلاحات نیز مختص سخت‌افزارها می‌باشند مثل *bomb, crash, hang, down, lock, freeze* و *client* (به معنی کامپیوتر نه کاربر آن). علاوه بر این‌ها، اصطلاحاتی نیز برای اطلاق به خود کاربران اینترنت وضع شده است: *netheads, netties, netters, netizens, digiterati, surfers, newbies, nerds, cybersurfers*. بسیاری از این اصطلاحات، واژه‌هایی هستند که در زندگی روزمره نیز کاربرد دارند ولی به هنگام سخن گفتن در باره اینترنت با بار معنایی جدیدی به کار می‌روند. یکی از شیوه‌های برساختن واژه‌های جدید در حیطه اینترنت، ترکیب و

تلفیق دو واژه با یکدیگر و ایجاد یک واژه مرکب جدید است. گاه یکی از بخش‌های این واژه ترکیبی در ترکیبات دیگر نیز به کار می‌رود. به عنوان مثال می‌توان از کلمه *click* در واژه‌های مرکبی نظیر *click - and - buy*، *clickthrough rate*، *double - click*، *cost - per - click*، *one - click* و همچنین از *hyper-* و *cyber-* در واژه‌های مرکبی نظیر *cyberlawyer*، *cybersex*، *cyberian*، *cyber rights*، *hypertext*، *hyperlink*، *cyberspace*، *cyberculture*، *cybersquatter*، *hyperzine*، *hyperfiction* نام برد. بر ساختن واژه‌های مرکب^۱ (که در آن‌ها بخشی از یک واژه با بخشی از یک واژه دیگر ترکیب می‌شود) نیز شیوه دیگری برای ابداع واژه‌های جدید است و در کلماتی نظیر *netiquette*، *infonet*، *datagram*، *infobahn*، و *Internaut* مشاهده می‌شود. ابداع دیگری که در این حوزه وجود دارد، درج نقطه‌ای که در آدرس‌های اینترنتی وجود دارد، در میان واژه‌های مرکب به عنوان یک میان‌وند^۲ می‌باشد. عباراتی نظیر *net. legend*، *net. abuse*، و *net. citizen*، و یا سایت‌هایی که با *alt.* شروع می‌شوند، نمونه‌هایی از این دست هستند که در آن‌ها، علامت نقطه معمولاً «دات»^۳ خوانده می‌شود. کاربرد سرنام^۴ نیز در ساخت واژه متداول است. به عنوان نمونه‌هایی از سرنام می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

[bulletin board system] BBS, [blind carbon copy] BCC,
[domain name system] DNS, [frequently asked questions] FAQ,
[hypertext markup language] HTML, [Internet Service Provider] ISP

و همچنین نام بسیاری از شرکت‌ها و سایت‌های اینترنتی نظیر AOL، IBM، IRC. علاوه بر این‌ها، عبارات مرکبی مثل [World Wide Web Consortium] W3C،

1. blend

2. infix

3. dot

4. acronym

P3P [Platform for Privacy Preferences] و Go2Net که آمیخته‌ای از حرف و عدد هستند نیز به چشم می‌خورد.

هنگامی که مردم در موقعیت‌های روزمرهٔ زبانی به یک گونهٔ جدید زبانی اشاره‌هایی تلویحی می‌کنند، قطعاً معنایش این است که آن گونهٔ زبانی به منصفهٔ ظهور رسیده است. بنابراین وقتی می‌بینیم ویژگی‌های زبان اینترنت در موقعیت‌هایی خارج از محیط‌هایی که ارتباط در آن‌ها از طریق کامپیوتر برقرار است نیز ظاهر می‌شود، درمی‌یابیم با پدیده‌ای بسیار جالب مواجه شده‌ایم و جالب‌تر این که هنوز بیش از یک دهه از ورود این عبارات و اصطلاحات به دنیای اینترنت نگذشته، شاهد ورود آن‌ها به دنیای زبان روزمرهٔ مردم هستیم. در مکالمات روزمره، افرادی که مایلند به سخن خود لحنی گستاخ و گزنده بدهند از اصطلاحاتی که ریشه در فناوری کامپیوتر دارد استفاده می‌کنند و به آن‌ها مصادیق و کاربردهایی جدید می‌بخشند. از نمونه‌هایی که اخیراً در مکالمات دیگران به کار رفته و اتفاقی به گوش ما رسیده می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: حالا نوبت من است که *download* کنم (تا حالا من و راجی‌های تو را گوش کردم، حالا نوبت توست که به راجی‌های من گوش کنی)، من *bandwidth* بیشتری برای انجام این کارها نیاز دارم (همهٔ این کارها را با هم نمی‌توانم انجام دهم)، نمی‌تواند با برنامه پیش بیاید (گند است)، او چند منظوره است (چند کار را در آن واحد انجام می‌دهد). اکنون در رادیو و تلویزیون نیز پژواک ابداعاتی که ذکر شد مدام به گوش می‌رسد: گویندگان این رسانه‌ها هنگامی که می‌خواهند به بینندگان و شنوندگان خود بگویند که چطور می‌توانند با برنامه تماس بگیرند، آدرس‌های اینترنتی برنامه را ذکر می‌کنند و از علائم سجاوندی نظیر «آت»^۱ و «دات»^۲ بهره می‌گیرند. عبارت «دات کام»^۳ اکنون به وفور به گوش می‌رسد و همواره در انواع و اقسام متون تبلیغاتی نیز به چشم

1. at

2. dot

3. dot com

می خورد. پیشوند e- نیز در هزاران عبارت نظیر *e-cash*، *e-zine*، *e-text*، *e-voting*، *e-conference*، *e-book*، *e-bandwagon*، *e-government* مشاهده می شود. انجمن گویش آمریکایی^۱ در سال ۱۹۹۸ پیشوند e- را با عبارات «واژه سال»^۲ و «سودمندترین و خوش آتیه ترین واژه» توصیف کرد.

اکنون نمی توان گفت چه تعداد از این تحولات در قرن بیست و یکم به ویژگی هایی ماندگار برای زبان انگلیسی بدل خواهد شد. همین موضوع در باره تأثیر اینترنت بر زبان های دیگر نیز صدق می کند. تغییراتی را که در زبان ها به وقوع می پیوندد هیچ گاه نمی توان پیشگویی کرد، تنها پس از این که به وقوع پیوست می توان آن ها را باز شناخت. با این حال از هم اکنون روشن است که از دهه ۱۹۹۰ به این سو، مفهوم زبان اینترنت تکامل خود را آغاز کرده و به سرعت تبدیل به بخشی از خودآگاهی زبانی مردم می شود. بی شک این فرایند در طول این قرن نیز جاری خواهد بود.

تأثیرات یک رسانه جدید: بر همه زبان ها

دلیل دیگر تلقی اینترنت به عنوان یک پدیده انقلابی این است که می تواند مأوای همه زبان ها باشد - البته مشروط بر این که جوامع آن ها از این فناوری برخوردار باشند. از زمان ظهور پدیده اینترنت، ویژگی چند زبانه شدن آن، مهم ترین تغییری بوده که در آن حادث شده است؛ در گذشته ای نه چندان دور، اینترنت یک رسانه انگلیسی زبان تمام عیار بود. داستانی در باره پسر هشت ساله رئیس جمهور فرقیستان - آقایی - هست که روزی به پدرش گفت باید انگلیسی یاد بگیرد. می گویند وقتی پدرش دلیل آن را پرسید گفت: «چون کامپیوتر، انگلیسی حرف می زند.»

در واقع در نظر بسیاری از افراد، زبان کامپیوتر انگلیسی است. در سال

1. American Dialect Society

۲. کلمه «واژه» برای e- تعبیر دقیقی نیست. - م.

۱۹۹۶، روزنامه نیویورک تایمز در یکی از عناوین خود عبارتی ساده را با این مضمون درج کرده بود: «سه واژه انگلیسی: World, Wide, Web.» در ادامه مقاله چنین آمده بود: «اگر می خواهید از اینترنت بهره کامل بگیرید، فقط یک راه وجود دارد: انگلیسی بیاموزید.»^(۷) البته چنین نگاهی امروزه دیگر معتبر نیست. با جهانی شدن اینترنت، زبان های دیگر نیز یکی پس از دیگری در آن دخیل شدند. تا سال ۱۹۹۸، آماری که همه جا ارائه می شد این بود که حدود هشتاد درصد از شبکه به زبان انگلیسی است. این رقم، حاصل نخستین تحقیق گسترده ای بود که در سال ۱۹۹۷ در باره توزیع زبان ها در اینترنت صورت گرفت. این تحقیق، پروژه مشترکی بود که به دست انجمن اینترنت^۱ و مؤسسه فناوری آلیس^۲ انجام شد. نتیجه این تحقیق نشان می داد که زبان انگلیسی، با فاصله زیادی، از دیگر زبان ها پیشی گرفته ولی بسیاری از زبان ها نیز - به ویژه آلمانی، ژاپنی، فرانسه و اسپانیایی - به تدریج وارد این عرصه می شوند. از آن پس تخمین هایی که در باره حضور انگلیسی در اینترنت زده می شود مرتباً کاهش می یابد. در تحقیقی که اخیراً به دست مؤسسه پژوهش جهانی^۳ انجام شد تخمین زده شد که مردمی که در کشورهای غیرانگلیسی زبان به اینترنت دسترسی دارند، از هفت میلیون نفر در سال ۱۹۹۵ به ۱۳۶ میلیون نفر در سال ۲۰۰۰ افزایش یافته اند. در سال ۱۹۹۸، تحقیقات در این زمینه، شگفتی دیگری برانگیخت. تعداد سایت های جدید غیرانگلیسی زبان، از تعداد سایت های جدید انگلیسی زبان پیشی گرفت. در کنفرانسی نیز که در سال ۲۰۰۰ تحت عنوان راهبردهای موتورهای جستجو^۴ در لندن برگزار شد یکی از نمایندگان آلتاویستا^۵ پیش بینی کرد که تا پایان سال ۲۰۰۲ کم تر از پنجاه درصد از کل شبکه به زبان انگلیسی خواهد بود. این پیش بینی، صحیح درآمده است. در برخی نقاط جهان، زبان بومی و محلی آن

1. Internet society

2. Alis Technologies

3. Global Research

4. Search Engine Strategies

5. AltaVista

کشور، برجسته‌تر است. بنا بر اظهار یکی از نویسندگان ژاپنی اینترنت – یوشی می‌کامی^۱ – نود درصد از صفحات وب در کشور ژاپن به زبان ژاپنی نوشته می‌شود.

جای شگفتی نیست اگر می‌بینیم با پیشرفت زیرساخت‌های فناوری ارتباطات در آسیا، آفریقا و آمریکای جنوبی، شبکه (و به طور کلی اینترنت) به شکلی روزافزون جنبه غیرانگلیسی پیدا می‌کند. مناطقی که به آن‌ها اشاره کردیم کانون جمعیت دنیاست. شبکه اینترنت هر روز بیش از پیش بیانگر شکل توزیع جمعیت زبانی در جهان واقعی است؛ بسیاری از سایت‌ها شاهدهی بر این مدعا هستند. هزاران شرکت هم اکنون تمام تلاش خود را برای ابراز هویت چند زبانی خود به کار گرفته‌اند و صدها سایت مهم در حال جمع‌آوری همه نوع داده در باره خود زبان‌ها هستند. به عنوان مثال می‌توان به بایگانی فونت در دانشگاه اورگان^۲ اشاره کرد. در این بایگانی، برای هر چهل زبان، ۱۱۲ نوع فونت تاییپی یافت می‌شود. در این پروژه اثری از شوخ‌طبعی هم دیده می‌شود چون داده‌هایی در باره زبان کرات دیگر نظیر کلینگون^۳ و زبان‌های عامیانه‌ای نظیر الویش^۴ که تالکین^۵ برای داستان خود، ارباب حلقه‌ها،^۶ ابداع کرد نیز وجود دارد. کافی است ساعتی در اینترنت به جستجو پردازید تا صدها نمونه از این موارد پیدا کنید. من در سال ۲۰۰۱ چند روزی را صرف جستجوی چنین مواردی برای درج در کتابم زبان و اینترنت کردم و موارد متعددی یافتم. در جستجوی خود به سایتی تحت عنوان World Language Resources برخوردم که در آن، محصولات برای ۷۲۸ زبان فهرست شده بود. یک منبع آفریقایی نیز یافتم که چندین زبان محلی در آن یافت می‌شد. مثلاً زبانی به نام یوروبای^۷ را با حدود ۵۰۰۰ واژه توصیف

1. Yoshi Mikami

2. Oregon University

3. Klingon

4. Elvish

5. Tolkien

6. The Lord of the Rings

7. Yoruba

کرده بودند و در کنار آن، ضرب‌المثل‌ها، الگوهای نامگذاری و نیز عبارات مربوط به سلام و احوالپرسی نیز به چشم می‌خورد. سایت دیگری نیز یافتیم که در آن به حداقل ۸۷ زبان محلی اروپا پرداخته شده بود. البته برخی سایت‌ها بسیار مختصر بودند ولی دامنه وسیعی از زبان‌ها را پوشش می‌دادند. مثلاً یکی از آن‌ها «نیایش پروردگار»^۱ انجیل را به پانصد زبان منعکس کرده بود.

هنوز کسی نمی‌داند چند زبان دنیا، حداقل اندکی در اینترنت حضور یافته‌اند. من خود بیش از هزار زبان را به سرعت یافتیم. یافتن شواهدی مبنی بر میزان حضور آن دسته از زبان‌های دنیا که بیش از بقیه مورد استفاده قرار می‌گیرند و نیز تعداد زیادی از زبان‌های محلی کار دشواری نیست. گمان من این است که حداقل یک چهارم کل زبان‌های دنیا - یعنی حدود ۱۵۰۰ زبان - به نوعی در شبکه اینترنت حضور حقیقی دارند، به این معنی که این‌ها زبان‌هایی نیستند که از نگاه زبان‌شناختی یا دیگر رشته‌های آکادمیک مورد بررسی قرار بگیرند بلکه سایت‌هایی هستند که امکان دیدن زبان را آن‌گونه که حقیقتاً به کار می‌روند برای ما فراهم می‌آورند. در بسیاری موارد، این زبان‌ها در تعداد صفحات بسیار محدودی نمود می‌یابند. نکته مهم این است که این زبان‌ها به هر حال در اینترنت قابل دسترسی هستند ولو این که فقط در تعداد بسیار اندکی از سایت‌ها وجود داشته باشند.

اینترنت بهترین وسیله برای نجات زبان‌هایی است که سخنگویان آن‌ها در اقلیت هستند و در فصل ۲ به وضعیت اسفبار آن‌ها پرداختیم. اگر شما گویشور یا حامی یکی از زبان‌هایی باشید که در معرض خطر قرار گرفته‌اند - مثلاً یکی از زبان‌های بومی یا سلتیک - بی‌شک تمایل دارید این زبان را به دنیا بشناسانید و توجه جهانیان را به شرایط ناگوار آن جلب کنید. انجام چنین

1. The Lord's Prayer

کاری در گذشته بسیار دشوار بود. بسیار دشوار می‌شد توجه نویسندگان مقالات روزنامه را به این موضوع جلب کرد و هزینه تبلیغات در روزنامه نیز مانع درج مطالبی در این زمینه می‌شد. اختصاص یک برنامه رادیویی یا تلویزیونی نیز به این موضوع تقریباً ناممکن بود. ولی امروز، به برکت وجود دسترسی به ای‌میل و صفحات وب می‌توانید در کسری از ثانیه پیامتان را به زبان خود - و اگر مایل باشید به همراه ترجمه‌ای از آن - به مخاطباتان در سراسر جهان ارسال کنید، مخاطبانی که تعداد بالقوه آنها به قدری پر شمار است که تعداد مخاطبان رسانه‌های سنتی در مقابل آن، گویی قطره‌ای در مقابل دریاست. علاوه بر این، پیام‌هایی که از طریق اینترنت ارسال می‌شوند، ماندگار و پایا هستند در حالی که مطالب مندرج در روزنامه‌ها یا پیام‌هایی که از طریق امواج رادیو و تلویزیون ارسال می‌شوند چنین نیستند. وجود اتاق‌های گفتگو نیز موهبتی است برای گویشورانی که از یکدیگر دور افتاده‌اند چرا که اکنون دیگر می‌توانند خود را متعلق به یک جامعه زبانی مجازی بدانند. بسیاری از زبان‌های «کوچک» دنیا که گویشوران آنها به فناوری اینترنت دسترسی دارند - مثل زبان‌های اقلیت اروپایی و بسیاری از زبان‌های سرخپوستان آمریکایی - اکنون دارای سایت‌های اینترنتی هستند و گویشوران آنها جامعه زبانی مجازی تشکیل داده‌اند.

از سوی دیگر باید به این نکته هم اذعان کرد که تلاش در جهت داشتن حضوری برجسته در اینترنت نیز کار ساده‌ای نیست. اولین مشکلی که رخ می‌نماید فقدان زیرساخت‌های لازم است. گویشوران بسیاری از زبان‌هایی که در معرض خطر هستند در مناطقی از جهان زندگی می‌کنند که دسترسی به نیروی برق به سهولت - یا اصلاً - برایشان امکان‌پذیر نیست. روشن است که در باره چنین زبان‌هایی اولویت با چه چیزهایی است. نکته دیگر این است که زبان‌ها برای حضور در فناوری فعلی اینترنت، باید به صورت مکتوب درآمده باشند، ولی همان‌گونه که در فصل ۲ دیدیم حدود دو هزار زبان وجود دارد که

به هیچ وجه ضبط نشده‌اند. مشکل دیگری که وجود دارد این است که برخی از حروف پاره‌ای از زبان‌ها (به ویژه حروفی که از علائم تکیه‌گذاری استفاده می‌کنند) بر صفحه کلید کامپیوتر جایی ندارند و نمی‌توان آن‌ها را به گونه‌ای تایپ کرد که کامپیوتر به راحتی قادر به «خواندن» آن‌ها باشد. و سرانجام، این که حتی اگر فناوری کامپیوتر و سواد گویشوران نیز مانعی در این راه پیش نیاورد، مشکل دیگری به نام ایجاد انگیزه وجود دارد که باید بر آن نیز فائق آمد. به نظر می‌رسد پیش از این که یک زبان بتواند حضوری زنده در اینترنت پیدا کند باید حجم مطالب آن را به حد معینی از اشباع رساند و آن را در شبکه اینترنت نفوذ داد. واقعیت این است که وجود صرفاً یک یا دو سایت به زبان محلی در شبکه اینترنت ثمری دربر ندارد. افرادی که در جستجوی چنین سایت‌هایی هستند یا از آن‌ها استفاده می‌کنند به سرعت خسته و کسل می‌شوند. باید تعداد سایت‌هایی از این دست به رقمی برسد که ناگهان بینیم همگان از آن‌ها استفاده می‌کنند، چیزی بر آن‌ها می‌افزایند یا درباره‌شان سخن می‌گویند. این لحظه، لحظه‌ای جادویی است و تنها چندصد زبان به آن دست یافته‌اند. اگر بخواهیم از اصطلاحات اینترنت استفاده کنیم باید بگوییم زبان‌های محلی بایستی دارای «محتوایی» غنی در اینترنت باشند و تا زمانی که به چنین محتوایی دست نیافته‌اند کاربران اینترنت همچنان به زبان‌هایی جذب می‌شوند - به ویژه انگلیسی - که طراحان سایت آن‌ها موفق به انباشت محتوای قابل ملاحظه‌ای شده‌اند.

چنین است که ماهیت چندزبانگی اینترنت هنوز رو به تکامل است و احتمالاً یکی از عوامل اصلی رشد و گسترش این پدیده در چند سال آتی خواهد بود. همه چیز منوط به این است که سایت‌های جدید به چه سرعتی می‌توانند زبان‌های محلی را قدرتمند سازند. البته مشکلات عملی موجود را نیز نباید دست‌کم گرفت. به عنوان مثال، مسئله به ظاهر ساده تایپ صحیح حروف زبان‌ها را در نظر بگیرید. تا همین اواخر، مشکلاتی جدی در زمینه

استفاده از صفحه کلید کامپیوتر به منظور هماهنگ شدن با گوناگونی موجود در حروف الفبای زبان‌ها وجود داشت. از آنجا که فقط حروف الفبای انگلیسی، استاندارد و منطبق با صفحه کلید کامپیوترها بود، فقط تعداد بسیار اندکی از حروف زبان‌های دیگر قابل درج در صفحات اینترنت بود. اگر نرم‌افزار اینترنت به کلمه‌ای خارجی با برخی علائم تأکیدگذاری غریب برمی‌خورد آن‌ها را بی‌اهمیت تلقی می‌کرد و نادیده می‌گرفت. این اتفاق هنوز نیز می‌افتد ولی پیشرفت‌های قابل ملاحظه‌ای نیز در این زمینه حاصل شده است. نخست، این که مجموعه اصلی حروف الفبای صفحه کلید، که آن را مجموعه ASCII می‌نامند گسترش یافته و برخی حروف پرکاربردتر غیرانگلیسی نیز در آن درج گردیده است. با این حال هنوز هم فقط ۲۵۶ حرف از این حروف قابل تایپ و خوانده شدن هستند در صورتی که اشکال و حروف الفبایی غیرانگلیسی بسیار بیش از این تعدادند. فقط آرایش اشکالی را که در زبان‌های عربی، هندی، چینی، کره‌ای، و بسیاری دیگر از زبان‌هایی که از الفبای لاتین استفاده نمی‌کنند در نظر بگیرید. امروز برنامه جدید و بسیار پیچیده‌تری به نام UNICODE طراحی شده که آخرین نسخه آن، امکان درج بیش از ۹۴ هزار علامت را بر روی صفحه نمایشگر فراهم می‌آورد، هر چند که این تعداد نیز بسیار کم‌تر از تعداد علائم نوشتاری موجود در کل زبان‌های جهان است که تعدادشان حدود ۱۷۵ هزار علامت تخمین زده می‌شود.

احساس من این است که آینده اینترنت از نظر چندزبانگی، آینده‌ای روشن است. چنین اعتقادی در حال نضج و گسترش است. به عنوان مثال، ند توماس^۱ سردبیر خبرنامه ارتباط^۲ که فصلنامه‌ای است که دفتر اروپایی زبان‌های کم‌سخنگو^۳ آن را منتشر می‌کند، در سرمقاله یکی از شماره‌های نشریه خود در سال ۲۰۰۰ چنین نوشت: «این گونه نیست... که زبان انگلیسی، همه زبان‌های

1. Ned Thomas

2. Contact

3. European Bureau of Lesser Used Languages

دیگر را در اینترنت به حاشیه براند. بلکه برعکس، سایت‌های چندزبانه، بازیافت اطلاعات چندزبانه، ترجمه ماشینی، و سیستم‌های چندزبانه دریافت صوت دارای تقاضای فراوانی خواهند بود.^(۸) تایلر چمبرز^۱ خالق چندین پروژه زبان‌های اینترنتی نیز با این نگاه موافق است و چنین می‌گوید: «اینترنت در آینده بیش از آنچه تاکنون شاهد بوده‌ایم از چندزبانگی و تفاهم و تحقیقات متقابل فرهنگی برخوردار خواهد بود.»^(۹) من نیز با وی همعقیده هستم. شبکه اینترنت با آغوش باز پذیرای تکثر زبان‌ها در سراسر جهان است. و در دوره‌ای که کرور کرور زبان‌های دنیا به وادی نیستی و نابودی پا می‌گذارند، وجود چنین نگاه خوش‌بینانه‌ای حقیقتاً انقلابی است.

1. Tyler Chambers

پس از انقلاب

سه روندی که در فصول پیشین مورد بررسی قرار گرفتند - یعنی ورود یک زبان جهانی به عرصه، پدیده مورد خطر قرار گرفتن زبان‌ها، و به عرصه رسیدن اینترنت - تأثیراتی بر نحوه تکامل و تغییر نگرش ما نسبت به گوناگونی زبانی داشته است. انگلیسی جهانی باعث افزایش کارآمدی گونه استاندارد زبان انگلیسی شده و به عنوان وسیله‌ای برای تعامل در سطح بین‌المللی به کار می‌رود؛ ولی در عین حال باعث رشد گونه‌های محلی به عنوان وسیله‌ای برای ابراز هویت منطقه‌ای نیز شده است و برخی از این گونه‌های جدید، به مرور، تکامل می‌یابند و تبدیل به زبان‌هایی جدید می‌شوند. اینترنت به عنوان رسانه زبانی جدیدی در اختیار ما قرار گرفته و دامنه‌ای کاملاً بدیع از امکانات بیانی را در اختیارمان قرار داده و همچنین جنبه‌های جدیدی از گونه‌های سبک‌شناسی و شیوه‌های جدید استفاده از زبان را برایمان به ارمغان آورده است. حتی به خطر افتادن زبان‌ها نیز عاری از جنبه‌های مثبت نبوده است. بروز پدیده مرگ زبان‌ها با گستره‌ای چنین وسیع ذهن‌گوشوران اقلیت‌های زبانی را شدیداً حساس کرده است و اکنون ابتکارات بی‌سابقه‌ای در این زمینه در همه جا صورت می‌گیرد - که حداقل به صورت نامگذاری «سال زبان‌های اروپا» جلوه‌گر شده - و هدف آن، تأثیر بر افکار عمومی و آشکار ساختن مفهوم هویت زبانی بر آنان و چگونگی ترویج و رشد آن است. اکنون شرایط مساعد برای رخدادهای بزرگ فراهم

است. ولی آن گونه که همواره ماهیت انقلابات اقتضا می‌کند، افراد هستند که باید از این شرایط مساعد بهره بگیرند. برای انجام دادن چنین کاری نیز باید در باره بسیاری از تصورات و تلقی‌های خود در باره ماهیت زبان تجدیدنظر کنیم، کاری که انجام دادنش همواره آسان نیست.

مهم‌ترین شکل تجدیدنظر در این زمینه، جدی گرفتن اصلی که در پس نامگذاری «سال زبان‌های اروپا» وجود دارد و اندیشیدن جدی به آن است. به اعتقاد من، پذیرفتن این اصل، به معنای به رسمیت شناختن فایده و حُسن چندزبانگی - به طور عام - و دوزبانگی - به طور خاص - است. من این اصل را به اصل دیگری مربوط می‌کنم که بر اساس آن چندزبانگی، حالت طبیعی ذهن انسان است. بسته به مفهومی که برای دوزبانگی در نظر می‌گیریم و من ذیلاً به آن می‌پردازم، تخمین‌هایی که در باره تعداد افراد دوزبانه زده می‌شود از پنجاه درصد (برای افرادی که از توانش بالایی برخوردارند) تا هشتاد درصد (برای افرادی که از حدی از توانش برخوردارند) متغیر است. کم نیستند افرادی که قادر به استفاده از حداقل سه زبان می‌باشند. همین امر ممکن است دلیل کافی برای اثبات این مدعا باشد که برخلاف آنچه چامسکی می‌گوید، کودک در بدو تولد، مجهز به ابزار فراگیری زبان یا LAD¹ نیست بلکه به ابزار فراگیری زبان‌ها یا MAD² مجهز است، به این معنی که کودکان آمادگی فراگیری تنها یک زبان را ندارند؛ بلکه واقعیت ظاهراً دال بر این است که اگر کودک، در معرض زبان‌ها قرار گیرد، محدودیتی در تعداد زبان‌هایی که قادر به فراگیریشان است وجود ندارد. بدیهی است که از نگاه کودکی خردسال، وی با چند زبان مختلف سروکار ندارد، بلکه با چند شیوه گوناگون سخن گفتن روبروست. ما بزرگسالان می‌دانیم که این‌ها، زبان‌هایی متفاوتند ولی کودکان، تا پیش از چهار سالگی از این واقعیت بی‌اطلاعند و تنها

1. Language Acquisition Device

2. Multilingual Acquisition Device

در این سن است که زبان‌های گوناگون را ماهرانه برای اهداف خود به کار می‌گیرند.

هنگامی که مفهوم چندزبانگی را بررسی می‌کنیم، پیش از هر چیزی باید بدانیم که چندزبانگی، مفهومی متجانس و یکدست نیست، در آموختن هر زبانی، چهار مهارت دخیل است که عبارتند از مهارت‌های شنیداری، گفتاری، خواندن و نوشتن (البته زبان اشاره ناسنوایان نیز در برخی شرایط، مهارت پنجم تلقی می‌شود). در بسیاری موارد نیز این احتمال وجود دارد که فقط در مورد دو مهارت اولی، توانش چندزبانگی رشد یابد، چرا که همان گونه که اشاره شد حدود چهل درصد از زبان‌های جهان، دارای هیچ‌گونه شکل نوشتاری نیستند. به علاوه، این احتمال نیز وجود دارد که شخصی فقط مهارت «خواندن» را در خود پیروراند. وجود تفاوت بین حالت‌های فعال^۱ و غیرفعال^۲ در مهارت‌های گفتاری و نوشتاری زبان نیز در میان اهل زبان کاملاً رایج است: بسیاری افراد هستند که مهارت شنیداری در آن‌ها بالاتر از مهارت گفتاریشان است و کسانی هم هستند که مهارت خواندن در آن‌ها بیش از مهارت نوشتن است. مفهوم چندزبانگی را نمی‌توان منحصر به افرادی دانست که در تمام این مهارت‌ها دارای شایستگی تمام و کمال هستند، چرا که با چنین کاری، بخش عمده‌ای از جمعیت جهان را که در زندگی خود عملاً با چند زبان سر و کار دارند خارج از محدوده چندزبانگی تلقی کرده‌ایم؛ در صورتی که فرد چندزبانه ممکن است در یکی از این مهارت‌ها دارای توانایی باشد.

از این گذشته، چندزبانگی ممکن است به این معنا نیز باشد که فرد، در هر یک از این مهارت‌ها دارای توانایی‌های متفاوتی است. فراگرفتن زبان، حداقل شامل فراگرفتن تلفظ، دستور زبان و واژگان می‌شود (اگر بخواهیم زبان‌آموزی

را به طور سنتی صرفاً در همین سه حوزه محصور بدانیم). فرض می‌کنیم که برای فراگیری تمام و کمال هر یک از این حوزه‌ها صد امتیاز قائل می‌شویم، به این معنی که گویشور می‌تواند تمام آواها را تولید کند، تمام ساختارهای دستوری را به کار گیرد، و تمامی واژگان متداول (گویشی خاص از) زبان را بداند. بی‌شک اگر ملاک تسلط را بر این پایه بگذاریم، باید بگوییم هیچ کس تسلط کامل بر زبان ندارد چرا که کسی نیست که فرضاً حدود یک میلیون واژه زبان انگلیسی را بداند؛ و کسی نیست که حدود ۳۵۰۰ ساختار دستوری موجود در این زبان (مثلاً برخی ساختارهای پیچیده ادبی و حقوقی) را به راحتی به کار گیرد؛ و یا پاره‌ای از نواخت‌های پیچیده صدا^۱ (مانند آنچه بازیگران مورد استفاده قرار می‌دهند) را تقلید کند. بدیهی است هنگامی که از تسلط بر زبان سخن می‌گوییم همه این نکات را مد نظر گرفته‌ایم و امتیازی که برای هر گویشور در هر یک از این حوزه‌ها در نظر می‌گیریم نیز شامل طیفی از صفر تا صد امتیاز است. سپس (باز در ذهن خود) این امتیازها را ترکیب می‌کنیم و متوسط آن را برای کلیت زبان یک سخنگو در نظر می‌گیریم و به این ترتیب است که مثلاً خانم X را مسلط‌تر از آقای Y تلقی می‌کنیم. ولی نمی‌توان به قطعیت گفت که آیا آقای «الف» که در دستور زبان قوی ولی در واژگان ضعیف است از خانم «ب» که در دستور زبان ضعیف و در واژگان قوی می‌باشد، نسبت به زبان مسلط‌تر است یا این که تسلط وی کم‌تر می‌باشد. در چنین شرایطی باید گفت هم آقای «الف» و هم خانم «ب» به هر حال دوزبانه تلقی می‌شوند و بی‌شک نسبت به آقای «ج» که در هیچ یک از این حوزه‌ها توانایی ندارد، «دوزبانه‌تر» هستند. فقط اگر با چنین نگاه نسبت‌گرایانه‌ای به موضوع دوزبانگی نگاه کنیم می‌توان آنچه را در جهان واقعی و در پیرامون ما می‌گذرد توصیف کرد.

هنگامی که به اطراف خود می‌نگریم جهانی را می‌بینیم که ساکنان آن ناچارند دارای سطوح مختلف تسلط زبانی باشند. مثلاً حداقل مفهوم تسلط زبانی، «توانایی گذران» و رفع نیازهاست. انسان‌ها همواره برای ارزیابی میزان قدرت و ضعف خود در زبان‌های مختلف یا مهارت‌های گوناگون زبان‌ها از همین مفاهیم بهره می‌گیرند. همه ما می‌دانیم پاسخ به پرسشی نظیر «چند زبان می‌دانید؟» یا «به چند زبان می‌توانید صحبت کنید؟» تا چه اندازه دشوار است، و همواره هنگام روبرو شدن با چنین پرسش‌هایی می‌کوشیم از دادن پاسخ ظفره رویم. دلیل این امر این است که به واقعیت دوزبانگی پی برده‌ایم، به این معنا که دانسته‌ایم دوزبانگی، پدیده‌ای نیست که یا مطلقاً وجود نداشته باشد و یا در صورت وجود، در شکل ایده‌آل خود بروز کند بلکه آمیخته‌ای است از سطوح مختلف مهارت‌های زبانی که با تغییر محیط و شرایط، یا هنگامی که موقعیت استفاده از آن زبان را از دست می‌دهیم یا آن را به دست می‌آوریم، یا اصلاً با پیر شدن ما، این مهارت‌ها نیز تغییر می‌کنند و بر آن‌ها افزوده یا از آن‌ها کاسته می‌شود. وقتی می‌بینیم هر کسی که با پرسش‌هایی از این دست که «آیا شما قادر به صحبت به زبان X هستید؟» یا «آیا شما دوزبانه هستید؟» روبرو می‌شود در صدد ظفره رفتن از پاسخی صریح برمی‌آید، باید به این نتیجه برسیم که اصولاً مطرح ساختن چنین پرسش‌هایی صحیح نیست. هر نظریه‌ای که در باره دوزبانگی ارائه می‌شود ناچار به درک و پذیرش این عدم قطعیت است، در غیر این صورت، نظریه‌ای جدی و دارای پشتوانه تلقی نمی‌گردد.

پذیرش عدم قطعیت در این زمینه، مفهوم نیم‌زبانگی^۱ را وارد عرصه اصلی مباحثات می‌کند. این مفهوم بسیار مورد غفلت قرار گرفته است ولی بی‌شک در قرن بیست و یکم بر اهمیت آن افزوده می‌گردد. این اصطلاح به

گونه‌های مختلف مورد استفاده واقع شده است. می‌توان گفت این اصطلاح به افرادی اطلاق می‌شود که در هیچ زبانی نتوانسته‌اند تسلطی را که معمولاً انسان‌ها بر زبان مادری خود دارند کسب کنند و دلیلش این بوده است که در دوره خردسالی در یک منطقه واحد سکونت نداشته و مرتب از این کشور به آن کشور در حال سفر بوده‌اند به طوری که فرصت کافی برای کسب پیش‌زمینه فرهنگی و زبانی آن جامعه برایشان میسر نبوده است. این شرایط، شخصیت سالواتوره^۱ را در کتاب او مبرتو اکو^۲ تحت عنوان نام گل سرخ^۳ به خاطر ما می‌آورد که «به همه زبان‌ها سخن می‌گفت و به هیچ زبانی سخن نمی‌گفت». هزاران خانواده مهاجر، مسافر، پناه‌جو و پناهنده در همین مقوله می‌گنجند. نباید تنها به این دلیل که دنیای زبانی این افراد، متفاوت است آن‌ها را از مفهوم چند زبانی جدا انگاشت.

افراد بسیاری نیز هستند - و تعدادشان بیش از گروهی است که به آن اشاره شد - که در جوامع چند زبانه زندگی می‌کنند و به هر دلیلی قدرت (یا تمایل) تسلط کامل بر تمام زبان‌های آن جامعه را نداشته‌اند. مثال متداولی که از چنین شرایطی وجود دارد، نوجوانی است که در خانه یا مدرسه ابتدایی، زبانی را به عنوان زبان دوم فرا می‌گیرد و پس از پایان تحصیلاتش شهر خود را به قصد یافتن کار در منطقه‌ای که آن زبان مورد استفاده قرار نمی‌گیرد ترک می‌کند. پس از چندی به زادگاه خود بازمی‌گردد ولی دیگر تسلط وی بر آن زبان، تسلطی از نوع نیم زبانی است. این حالت، خود نوعی دوزبانی محسوب می‌شود.

حالت سومی که می‌توان ذکر کرد، شرایطی است که در آفریقا وجود دارد. در برخی جوامع این قاره از چندین زبان به صورت متعارف استفاده می‌شود ولی استفاده از هر یک از آن‌ها به موقعیت اجتماعی خاصی بستگی دارد که

1. Salvatore

2. Umberto Eco

3. *The Name of the Rose*

گوشور در آن قرار گرفته است. یکی از زبان‌ها را در خانه به کار می‌گیرند، از یک زبان در بازار استفاده می‌کنند، زبان دیگری را در کلیسا به کار می‌برند، و در مدرسه به زبانی دیگر سخن می‌گویند. اما نکته این جاست که «مقدار» زبانی که فرد برای «گذران» در هر یک از این موقعیت‌ها نیاز دارد گاه با مقدار زبانی که در دیگر شرایط به آن نیازمند است بسیار متفاوت می‌باشد. واقعیت این است که گاه مقدار بسیار اندکی به برخی زبان‌ها نیاز است (مثل ایّامی که تنها انگشت‌شماری از عبارات لاتین در کلیسای کاتولیک رمی مورد استفاده مکرر قرار می‌گرفت). اما کسی را که به نحوی قابل قبول، ولو به صورت محدود، از یک زبان استفاده می‌کند نمی‌توان از مقوله چند زبانگی منتزع انگاشت. می‌توان سطوح بسیار متعدد و متنوعی برای تسلط زبانی در نظر گرفت که در عین حال هر یک از آن‌ها از آنچه ما تسلط صددرصد تلقی می‌کنیم فرسنگ‌ها فاصله دارند. البته در برخی موقعیت‌های زبانی مثل اتحادیه اروپا که در آن، وجود معادل ترجمه‌ای کامل^۱ ضرورت دارد برخوردار از سطوح پایین تسلط زبانی، چندان محلی از اعراب ندارد؛ هرچند که اتحادیه اروپا از این لحاظ تقریباً موردی ویژه است.

مفهوم معادل ترجمه‌ای کامل نیز خود نیازمند بازاندیشی است. در بسیاری موارد، افراد نمی‌توانند تجربه‌ای را که در یک زبان داشته‌اند به زبانی دیگر بازگو کنند، چرا که واژگان یا اصطلاحات مرتبط با آن را نمی‌دانند (در فصل ۱ به این مورد پرداخته و به مادری فرانسوی زبان اشاره شد که در انگلستان به سر می‌برد). در مثال موقعیت‌های چندزبانه در آفریقا که در بالا ذکر شد، این احتمال وجود دارد که افرادی که به صورت مداوم با بازار سر و کار دارند محدوده وسیعی از واژگان مربوط به سبزیجات را در ذهن داشته باشند ولی قادر نباشند در زبانی که در کلیسا به کار می‌برند برای همین

۱. total translation equivalence. اصلی که بر اساس آن، هر مفهومی که در یک زبان قابل بیان است در زبانی دیگر نیز قابل بیان می‌باشد. - م.

واژگان، معادل‌هایی درخور بیابند. چنین افرادی هرگز نمی‌توانند به زبانی که در کلیسا با آن سخن می‌گویند به بحثی پیچیده در باره کلم وارد شوند؛ بی‌شک هرگز نیازی نیز به چنین کاری در خود نخواهند دید. تنها در موقعیت‌هایی ویژه - که برخی موانع قانونی رخ می‌نمایاند، یا مثلاً در عرصه‌ای عمومی که وجود رقابت بین زبان‌ها نگرانی‌هایی برای گویشوران ایجاد می‌کند - ضرورت وجود معادل ترجمه‌ای کامل معنا می‌یابد. تفکر «ترجمه همه چیز» تفکری غیرمتعارف است. تکامل چند زبانی به این مفهوم نیست که افراد چند زبانه باید قادر به ترجمه هر چیزی به هر زبان دیگری باشند. هدف از چند زبانی برآوردن نیازهای ارتباطی افراد و جوامع، آن هم در موارد واقعی و ملموس زندگی است. ترجمه، گاه امری مفید است؛ گاهی غیرضروری است؛ زمانی بی‌شک نامطلوب است؛ و در مواردی نیز مطلقاً امکان‌ناپذیر می‌باشد.

همین حالت آخری است که باعث شده اتحادیه اروپا که به تدریج تعداد اعضایش به بیش از بیست کشور رسیده است با وضعیتی دشوار روبرو شود. اگر الگوی ذهنی «ترجمه همه چیز» در ما نهادینه شده باشد راه حلی برای خروج از این وضعیت دشوار متصور نیست. تنها در شرایطی می‌توان به یافتن راه حل برای مشکل فوق‌اندیشید که این الگوی ذهنی را به دور افکنده و الگوی جدیدی را جایگزین آن کرده باشیم که بر اساس آن بتوان با رویکردی کاربردی از میان متونی که به زبان میانجی نوشته شده‌اند برخی را برای ترجمه‌گزینش کرد. رویکرد کاربردی بدان معناست که تنها متونی را ترجمه می‌کنیم که سودی از آن حاصل گردد؛ به این ترتیب رویکرد «همه چیز باید ترجمه شود» به کناری نهاده می‌شود. بی‌شک ملاک‌های گوناگون برای سنجش «سودمندی» باید مورد مذاقه قرار گیرد. برخی متون (نظیر اسناد و سخنرانی‌ها) از اهمیت برخوردارند به این دلیل که با ادراک یک ملت از هویت خویش در ارتباط تنگاتنگ هستند. برخی متون مهم تلقی می‌شوند به

این دلیل که حاوی محتوای حقوقی هستند و باید در همه زبان‌ها موجود باشند. برخی متون نیز تنها برای پاره‌ای از کشورها سودمند می‌باشند (مثل اسناد مربوط به دفاع ساحلی که احتمالاً برای کشورهای فاقد ساحل جاذبه چندانی ندارد). بدیهی است که هر کشوری می‌کوشد حرمت و احترام زبان خود را پاس بدارد. ولی این واقعیت بدان معنا نیست که هر متنی باید ترجمه شود. به عنوان یک مثال نظری می‌توان گفت اگر فرضاً بیست مدرک و سند، و چهار جامعه زبانی وجود داشته باشد (که البته همگی دارای یک زبان میانجی نیز هستند) و اسناد شماره یک تا پنج به زبان الف، اسناد شش تا ده به زبان ب و... ترجمه شود، آن‌گاه می‌توان گفت با همه این زبان‌ها به یکسان رفتار شده و به همه آن‌ها به یک اندازه احترام گذاشته شده است، هر چند که همه اسناد به همه این زبان‌ها ترجمه نشده باشند. البته با توجه به حساسیت‌های سیاسی موجود، این که این الگو تا چه حدی در عمل نیز قابل اجرا باشد چندان روشن نیست؛ ولی در این شکی نیست که احترام نیز، مانند ترجمه، مفهومی کاربردی است.

این شیوه استدلال باعث وحشت برخی می‌شود چرا که دوره جدیدی که از تحولات انقلابی تأثیر پذیرفته و ما نیز در استدلال خود به آن اشاره کردیم، جهانی است نا آشنا و دوره‌ای است که هرگز تجربه نشده است. ولی از خاطر نبریم که ماهیت انقلاب نیز جز این نیست که نیاز به وجود الگوهای جدید را در مردم برمی‌انگیزاند. اکنون در حال تجربه یک انقلاب زبانی هستیم که در آن الگوهای جدید جایگزین الگوهای کهن می‌شوند و نیز یک دوره گذار را تجربه می‌کنیم که ناگزیر با تردیدهایی عظیم و فراوان توأم است. نقش یک زبان میانجی حقیقتاً بین‌المللی، چندان بر مردم آشکار نیست چرا که هرگز چنین چیزی را در گذشته تجربه نکرده‌اند. انقراض زبان‌ها را در گوشه و کنار جهان نظاره می‌کنند و دقیقاً نمی‌دانند چه باید کرد. علاوه بر این‌ها با فناوری‌های جدید و ناشناخته‌ای روبرویند که تجربه اندکی در کار با آن‌ها

دارند. معلمان، درگیر و دار آموزش زبان، همواره از شرایط نابسامان می‌نالند. سخن اکثر آنان که بسیار نیز شنیده می‌شود این است که «قدیم‌ها چیزی به نام انگلیسی آمریکایی و انگلیسی بریتانیایی وجود داشت و من می‌دانستم که در کجا ایستاده‌ام؛ ولی اکنون هیچ نمی‌دانم جایگاهم کجاست.» تنها معلمان نیستند که با نوسانات و تردیدهای جهانی که به سرعت انقلاب زبانی را از سر می‌گذرانند روبرویند، بلکه واقعیت این است که اکنون همگان در چنین شرایطی به سر می‌برند. نتیجه این است که گرایش به سرسختی و یکدندگی و اتخاذ مواضع افراطی و تحمیل بارهای گران و ناهموار بر نگرش‌های سنتی (مثل این نگرش که هر زبانی دارای یک «موقعیت رسمی» است) در افراد دیده می‌شود که البته قابل درک است. نتیجه نیز همین است که می‌بینیم: مقادیر زیادی ترجمه‌هایی که خوانده نشده‌اند؛ زمان‌های بسیار هدر رفته؛ و نکته‌های ناگفته (چرا که نیاز به دوبار گفتن هر نکته‌ای در سخنرانی‌ها حس می‌شود: یک بار به زبان مادری و دیگر بار به زبان میانجی). به اعتقاد من مردم باید آرام آرام دیدگاه‌های مطلق‌گرایانه خود را رها کنند و به سوی نگرش‌های نسبی‌گرایانه سوق یابند. به عنوان مثال، مفهوم «زبان رسمی» باید جای خود را به «زبان رسمی برای منظوری خاص» واگذارد و در ضمن باید زمانی را صرف تعیین این نکته کرد که آن منظورها کدامند.

اتخاذ چنین جهتگیری‌های فکری نیز چندان ساده نیست چرا که ماهیت واقعیات زبانی اصولاً ساده نیست، آن هم در دوره‌ای که انقلابی از سر گذرانده می‌شود و تغییراتی چنین سریع و جهانی به وقوع می‌پیوندد. نگرش نسبی‌گرایانه، به دنیای سفید و سیاهی که سره‌گرایان در آن سکنی گزیده‌اند شباهت چندان ندارد. دنیای چندزبانگی نیز مملو از سره‌گرایانی است که بر این اعتقادند که شکلی از زبان هست که ذاتاً و اصالتاً برتر از سایر زبان‌هاست و وظیفه همگان است که این زبان‌ها را در مقابل آفت تغییر، به خصوص در برابر نفوذ دیگر زبان‌ها (و بالاخص نفوذ زبان انگلیسی) مصون نگاه دارند.

رگه‌هایی از سره‌گرایی در همه ما وجود دارد ولی سخن بر سر این است که باید آن را تحت تسلط خود درآوریم چرا که واقعیت تاریخی به عیان با ما سخن می‌گوید: همه زبان‌ها دستخوش تغییر می‌شوند، همه آن‌ها از یکدیگر واژه به عاریت می‌گیرند، و هیچ‌گاه چیزی به نام زبان «پاک» وجود نداشته و نخواهد داشت. در واقع، همان‌گونه که در فصل ۱ نیز دیدیم، زبان انگلیسی خود، زبانی وام‌گیرنده به تمام معنی است. ولی کسانی که با نگاهی سره‌گرایانه در صدد حمایت از یک زبان هستند عموماً پدیده‌ی وام‌گیری زبان‌ها را تکفیر می‌کنند، زیرا این‌گونه می‌پندارند که با به‌کارگیری واژگان زبان‌های دیگر، پایه‌های زبان خود را سست و نااستوار ساخته‌اند. حافظه‌ی اجتماعی سره‌گرایان بسیار ضعیف است، اینان فراموش می‌کنند که بسیاری از واژگانی که امروز خود آن‌ها می‌پذیرند و استاندارد تلقی می‌کنند، یک نسل پیش، واژگانی بحث‌انگیز و مورد اختلاف بوده‌اند.

همان‌گونه که در فصل ۲ دیدیم، این نکته به ویژه بین نسل پیشین و نسل جوان‌تر حساسیت برانگیز است. نسل پیشین بر «درستی» زبان پای می‌فشارد و نسل جوان می‌خواهد از واژه‌های محاوره‌ای زبان‌های خارجی (و عمدتاً انگلیسی) استفاده کند. در یک زبان «سالم» که میلیون‌ها گویشور دارد، این رویکرد سره‌گرایانه آسیبی وارد نمی‌کند چرا که چنین افکاری در میان هزاران افکار گوناگون دیگری که جامعه‌ی زبانی را شکل می‌دهند، محو و گم می‌شود. در واقع می‌توان گفت چنین رویکردی نقشی مهم نیز ایفا می‌کند و باعث می‌شود که قطب مخالف آن آشکارتر به چشم آید. به عنوان مثال، عده‌ای در زبان‌شناسی به رویکرد «توصیفی»^۱ معتقدند و بر این باورند که همه کاربردهای زبانی - چه استاندارد و چه غیراستاندارد - از اعتبار برخوردارند. این رویکرد، هنگامی وضوح بیشتری می‌یابد که در تقابل با رویکرد

«تجویزی»^۱ قرار می‌گیرد. قائلان به این رویکرد معتقدند فقط برخی کاربردهای زبانی - که فرهنگ‌های لغت و کتاب‌های معتبر دستور زبان آن‌ها را جایز دانسته‌اند - معتبرند.

ولی هنگامی که به زبان‌هایی می‌پردازیم که در اقلیت قرار گرفته‌اند و در معرض تهدید و زوال به سر می‌برند، آن‌گاه درمی‌یابیم که این رویکرد سره‌گرایانه خطرناک است. نظر من در این مورد کاملاً آشکار و بی‌لفافه چنین است: هر جامعه زبانی که اجازه دهد رویکرد سره‌گرایانه بر سیاست‌های زبانی آن سایه افکند جواز قتل زبان خود را صادر کرده است. نوجوانان کنونی، مادران و پدران نسل آینده هستند و اگر ما برآنیم که کاری کنیم تا زبان به نسل‌های بعدی نیز راه یابد، بایستی همین نوجوانان را متوجه شرایط موجود سازیم. ولی هر بار که زبان «آن‌ها» را افراد نسل‌های پیشین «نادارست» تلقی می‌کنند و آن را مردود می‌شمارند، این نیروی حیاتی کاستی می‌گیرد و زبان مورد نظر گامی دیگر نیز به گور خود نزدیک می‌شود.

باید این را پذیرفت که ماهیت زبان‌ها تغییر می‌کند - همان‌گونه که همواره نیز چنین بوده است - و گاه، آن‌گونه که در فصل ۲ دیدیم، ماهیت این تغییر بسیار بنیادین و عمیق است. این حقیقت به ظاهر ناخوشایند را می‌توان اندکی تلطیف نمود. برای این کار باید بینیم هنگامی که زبان‌ها ماهیت خود را به کلی تغییر می‌دهند چه اتفاقی می‌افتد. واقعیت این است که زبان‌ها در این حالت نه چیزی را از دست می‌دهند و نه ناپدید می‌شوند، بلکه ماهیت جدید آن‌ها تبدیل به منبعی تر و تازه می‌شود که می‌توان به اشکال گوناگون در جهت خلاقیت از آن‌ها بهره جست. همان‌گونه که پیش‌تر نیز دیدیم زبان انگلیسی یک مورد کلاسیک از چنین مواردی است. افزودن مقادیر عظیم واژگان کلاسیک و رومی به زبان انگلیسی نه تنها موجب تخریب این زبان نشده، بلکه

1. prescriptive

برعکس، آنچه امروز تحت عنوان زبان انگلیسی در اختیار ماست منبعی غنی از واژگان است که قابلیت آن برای بیان اندیشه‌ها به شدت فزونی گرفته و امکانات تازه‌ای را برای خلاقیت در اختیار اهل زبان قرار داده است. برخلاف آنچه شاید در بدو امر انگاشته شود، واژگان کلاسیک هستند که به اعتقاد بسیاری افراد (بجز جورج اُرول) بر «کیفیت» زبان انگلیسی افزوده‌اند. زبان نسل آینده هرگز همانند نسل پیشین نخواهد بود؛ و اگر مطلوبیت این امر را نیز نپذیریم حداقل، پذیرش اجتناب‌ناپذیری آن، بخشی جدایی‌ناپذیر از رویکردی واقع‌گرایانه نسبت به چندزبانگی است. به این ترتیب، بخشی از ذهنیت ما در دوره پس از انقلاب باید پذیرش تأثیراتی بسیار عمیق‌تر باشد (نظیر وام - واژه‌ها) که حاصل ارتباط زبان‌ها با یکدیگرند، و نیز باید خود را مهیای روبرو شدن با بی‌شمار زبان‌های «التقاطی»^۱ کنیم که در آن‌ها به وفور موارد تداخل مشاهده می‌شود (مثل Singlish که حاصل اختلاط زبان‌های انگلیسی و چینی است).

مطرح ساختن چنین بحثی به صورت تقابل دو قطب - یکی «پیر» و دیگری «جوان»؛ یکی «درست» و دیگری «غلط» - خود نوعی انحراف از موضوع است. چنین نیست که این دو موضع به کلی با یکدیگر مانعة‌الجمع باشند. هیچ دور از ذهن نیست که در یک موقعیت واحد زبانی، سطح محاوره‌ای و عامیانه زبان در کنار سطح کاملاً رسمی و «درست» آن به کار رود. چنین موقعیتی را می‌توان با مفهوم سه‌گوشی^۲ که در انتهای فصل ۱ به آن اشاره شد و نیز با مفهوم دوزبانگونی^۳ توصیف کرد. منظور از دوزبانگونی این است که دو شکل کاملاً متفاوت از یک زبان در آن واحد در کنار یکدیگر به حیات خود ادامه دهند. به عنوان مثال‌هایی از این مفهوم می‌توان به زبان عربی کلاسیک در مقابل عربی محاوره‌ای و نیز زبان سویسی

1. code - mixed

2. tridialectism

3. diglossic

در مقابل آلمانی استاندارد اشاره کرد. با افزایش اثرات حاصل از ارتباط بین زبان‌ها این احتمال وجود دارد که این زبان‌ها هر روز بیش از پیش ماهیت دوزبانگونگی (یا حتی سه زبانگونگی یعنی همزیستی سه شکل از یک زبان واحد) به خود بگیرند. بروز چنین حالتی به ویژه در زبان‌های اقلیت قابل توجه است زیرا کمی تعداد سخنگویان باعث می‌شود که سطوح گوناگون زبان، برجسته‌تر جلوه کنند. فقط با اتخاذ سیاستی که همه سطوح زبان را به رسمیت بشناسد می‌توان پا به پای چنین تحولاتی پیش آمد. سیاستی که اعلام می‌کند برخی از گروه‌های گویشوران «درست» سخن نمی‌گویند در مسیر تخریب زبان گام برداشته است. زبان‌های اقلیت به هر دوستی که بیابند نیازمند هستند. صرف نظر از این که گویشوران آن چه نوع زبانی را به کار می‌گیرند یا در چه سطحی از آن استفاده می‌کنند. هر کس که فقط پایش را بر نردبان دوزبانگی گذاشته باشد (حتی با یک درصد تسلط زبانی) باید به گرمی مورد استقبال قرار گیرد و ارج نهاده شود. متأسفانه واقعیتی شگفت‌آور که در این میان وجود دارد این است که ذهنیت‌های تاریخی در باره تملک زبان مادری، بر سر راه پذیرش نفوذ زبان‌های دیگر موانعی ایجاد می‌کند. جمله‌ای نظیر این که «آن‌ها حق یاد گرفتن زبان ما را ندارند» نشانگر رویکردی سنت‌گرایانه است که اغلب، هنگام روبرو شدن با تازه واردان از زبان آن‌ها شنیده می‌شود. چنین رویکردی بسیار پیچیده است و خالی از فایده هم نیست ولی نهایتاً منتهی به نقض غرض می‌شود و نتیجه‌ای جز شکست بر آن مترتب نیست.

هر چه بیشتر در زمینه مفهوم چند زبانگی در دنیای پس از انقلاب زبانی به کند و کاو می‌پردازیم، بیشتر به این واقعیت پی می‌بریم که تفکراتی که در ذهن می‌پرورانیم محتاج تجدیدنظر یا حتی به دور افکندن هستند. حتی مفاهیم اولیه‌ای نظیر تمایز بین زبان‌های «بومی» و «غیربومی» یا تمایز بین زبان اول، زبان دوم و زبان خارجی هم نیازمند بازنگری هستند. موقعیتی که

در فصل ۱ به آن اشاره شد نمونه‌ای از این موارد است: اکنون در سراسر جهان، کودکانی پا به عرصه وجود می‌گذارند که والدینشان دارای پیش‌زمینه زبانی مختلفی هستند. در چنین شرایطی زبان انگلیسی، یک زبان میانجی مهم تلقی می‌شود. به عبارت دیگر، این کودکان به هنگام فراگیری زبان، «انگلیسی به عنوان زبان خارجی»^۱ را به عنوان زبان مادری خود فرا می‌گیرند. چنین تحولاتی حتی متخصصان زبان را نیز دچار شگفتی می‌کند. آنچه متخصصان باید مد نظر داشته باشند بازنگری‌های گسترده‌تری در باره برخی مفاهیم است که عموم مردم باید به آن دست یابند. به عنوان مثال، این تصور که تک‌زبانگی، هنجار طبیعی جوامع است، در میان عموم مردم (به ویژه در کشورهایی که در تاریخ معاصر خود تجربه استعمار را پشت سر گذاشته‌اند) به نحوی شگفت‌انگیز، فراگیر است. در میان سیاستمداران و مدیران تمایلی طبیعی به یافتن راه‌حلهایی ساده و بی‌دردسر وجود دارد. مثلاً می‌کوشند فرمولی طراحی کنند که بر اساس آن بتوان تعیین کرد آموزش چه تعداد زبان در کشور مطلوب و به صلاح است. ولی مفاهیمی نظیر « $L1 + 1$ » (فراگیری یک زبان خارجی افزون بر زبان مادری)، « $L1 + 2$ » و مفاهیمی از این دست، ارتباط چندانی با دنیای واقعی ندارد. در دنیای واقعی، با هر تعداد زبانی که به آن نیاز داشته باشند و در هر سطحی که مورد لزوم باشد ارتباط برقرار می‌کنند. (به نظر من، تنها مفهومی که می‌تواند با دنیای چند زبانی اطراف من رابطه و تناسبی داشته باشد مفهوم مجموعه زبان‌هاست،^۲ مفهومی که امروزه به گونه‌ای فراگیر در اروپا به کار می‌رود و تأکیدش بر دامنه زبان‌ها و قابلیت‌هایی است که در دسترس هر فردی هستند. همین مفهوم است که باید در همه جا از جمله در برنامه‌داری مدارس گنجانده و به آن عمل شود.)

برای پیش رفتن همپای این انقلابات، به وجود یک راهبرد انعطاف‌پذیر

نیازمندیم تا از رهگذر آن، سطوح متعدد زبانی و نیز گونه‌های مختلف استفاده‌کنندگان از زبان را نظام بخشیم و آن‌ها را هماهنگ سازیم. تأکید این راهبرد باید بر «خانواده‌های عادی» و کودکان این خانواده‌ها در داخل خانه باشد چرا که در خانه است که زبان بی‌کم و کاست فراگرفته می‌شود؛ ولی به منظور اجتناب از جزئی‌نگری، خانه را باید در کلیت جوامع (واقعی یا مجازی) مورد بررسی قرار داد؛ به همین دلیل، ابتکار عمل در حوزه جوامع محلی باید نقش خود را در این زمینه ایفا کند. همین تأکید بر جوامع محلی است که امکانات لازم را برای انسجام بخشی به رویکردهای مختلفی که در زمینه برنامه‌ریزی زبانی وجود دارد فراهم می‌آورد. در فصل ۲ به نقش هنرها به عنوان یک راهبرد پر اهمیت برای معطوف ساختن توجه مردم به مسائل زبانی - به ویژه موضوع زبان‌های در معرض خطر - اشاره کردم، و این نکته‌ای است که در زیر با تفصیل بیشتری به آن می‌پردازم. در فصل ۳ نیز به امکانات بالقوه‌ای پرداختم که در رسانه‌های الکترونیک وجود دارد و می‌تواند به موازات هنرها، نقش تعیین‌کننده‌ای در احیای زبان‌های مورد تهدید ایفا کند. ولی نکته این جاست که خانه تنها محلی است که تمام این عوامل همواره حاضر و در دسترس هستند. درک ارزش هنر از خانه آغاز می‌شود. ساده‌ترین شکل هنر که تزئین خانه است تا اشکال تکامل یافته‌تر آن (مثل موسیقی، نقاشی، داستان‌گویی و فیلم) همگی در داخل خانه حضوری همیشگی دارند. کاربرد فناوری اینترنت به نحوی روز افزون بنیان خود را در خانه مستحکم می‌کند و با گسترش ارتباطات، رشد چشمگیری هم خواهد یافت. چنین است که می‌گوییم در خانه و جوامع محلی است که تأثیرات انقلاب زبانی بیش از هر جای دیگری آشکار و عیان خواهد بود.

هنرها و مرگ زبان‌ها

«جلب توجه عمومی به مسائل زبانی، به ویژه در مورد زبان‌های در معرض

خطر». چگونه می‌توان به چنین هدفی نائل آمد؟ هرکسی که در جهت حفظ و حمایت از پدیده‌ای فعالیت می‌کند می‌داند که برانگیختن توجه عموم مردم و ایجاد آگاهی در آن‌ها دشوارترین هدفی است که می‌توان به آن اندیشید. بیش از یک قرن طول کشید تا جنبش حفظ محیط زیست توانست توجه و آگاهی جهانیان را نسبت به گیاهان و حیواناتی که در معرض نابودی هستند به سطح فعلی برساند. به عنوان مثال انجمن ملی آدوین^۱ در سال ۱۸۶۶ در ایالات متحده تأسیس شد و اکنون نزدیک به ۱۵۰ سال است که ما از وضعیت پرندگان آگاهی داریم. برنامه یونسکو نیز در سال ۱۹۷۲ برای به ثبت رساندن و حفظ میراث فرهنگی جهان کار خود را آغاز کرد و در این زمینه بسیار موفق بوده است. «صلح سبز» نیز یک سال پیش از آن - سال ۱۹۷۱ - فعالیت خود را آغاز کرده بود. صندوق جهانی حمایت از حیات وحش^۲ در سال ۱۹۶۱ و اتحادیه حفظ جهان^۳ در سال ۱۹۴۸ تأسیس شدند و شروع به فعالیت کردند. بیش از سی سال طول کشید تا این اتحادیه توانست - در سال ۱۹۸۰ - دست به تدوین یک استراتژی بزند که منجر به تعیین اصولی شد که در سال ۱۹۹۱ در سندی تحت عنوان مراقبت از زمین^۴ به ثبت رسید.

در مقایسه با این دوره‌های زمانی، باید گفت در ظرف یک دهه، از رهگذر آگاهی دهی به مردم، در زمینه حفظ زبان‌ها به دستاوردهایی نائل شده‌ایم که حقیقتاً چشمگیر بوده است. تلاش‌های عظیمی که از سوی تعداد نسبتاً محدودی از افراد و مؤسسات صورت گرفته و نیز در دسترس بودن فناوری‌های جدید ارتباطی باعث شده است که در جهت رسیدن به سه عاملی که به اعتقاد ما لازمه حرکت به سوی نجات زبان‌های رو به نابودی است به پیشرفت‌های بزرگی نائل آییم. عامل اول، چیزی است که ما آن را توجه و علاقه «از پایین به بالا» می‌نامیم، به این معنی که ابتدا جامعه زبانی،

1. the National Audubon Society
3. World Conservation Union

2. World Wildlife Fund
4. Caring for the Earth

خود باید طالب حفظ زبانش باشد. اکنون گزارش‌های فراوانی موجود است دالّ بر این که چگونه می‌توان چنین علائقی را مدیریت و نیروها را به مجرای که به هدف رهنمون می‌شود هدایت کرد. عامل دوم، توجه و علاقه «از بالا به پایین» است، یعنی این که دولت‌های ملی و محلی نیز باید با فلسفه احیای زبان‌ها هم‌دلی داشته باشند و از فعالیت‌هایی که در این راستا صورت می‌گیرد حمایت کنند. جلب توجه «از بالا به پایین» شامل کسب حمایت سازمان‌های سیاسی بین‌المللی نظیر یونسکو نیز می‌شود. این سازمان‌ها قادرند نقشی اساسی در جهت شکل‌دهی به فضای مناسب سیاسی ایفا کنند تا بتوان در شرایط سخت، از آن به عنوان اهرم فشار استفاده کرد. کافی است لحظه‌ای بر تعداد بیانیه‌های سیاسی که در طی دهه نود صادر شده‌اند - نظیر اعلامیه بارسلونا در سال ۱۹۹۶ - نگاهی بیفکنیم تا دریابیم که در این زمینه چه پیشرفت‌های عظیمی حاصل شده است؛ هر چند که به نظر می‌رسد هنوز تا رسیدن به هدف سازمان ملل که در بیانیه آن سازمان در باره حقوق زبانی، آشکارا بیان شده است راهی دراز باقی است.

ولی بدون وجود عامل سوم، هیچ یک از عواملی که برشمردیم کافی نیست. عامل سوم، عبارت است از بودجه. می‌دانیم که اجرای سیاست‌هایی که در باره زبان‌های اقلیت مد نظر داریم در کوتاه مدت با هزینه‌های سنگینی توأم خواهد بود. البته هر سیاستی که در جهت حفظ چند زبانگی اتخاذ می‌شود و طی آن، زبان‌های اقلیت مورد احترام و حمایت قرار می‌گیرند در بلند مدت باعث حفظ ذخیره‌های هنگفتی خواهد شد. این امر، دلایل متعددی دارد ولی یکی از آنها این است که در صورت عدم توجه به این مسئله، مردم برای حفظ هویت زبانی و آینده خود دست به اقدامات مدنی می‌زنند که این مسئله، هزینه‌های هنگفتی را (چه به لحاظ مالی و چه به لحاظ جانی) در پی خواهد داشت. پرداختن به این موضوع، پیش از بروز چنین شرایطی نیز مستلزم صرف پول است ولی همان‌گونه که در فصل ۲ دیدیم

هزینه‌های چندان هنگفتی را طلب نمی‌کند هر چند این هزینه آن قدر هست که اکراه دولت‌ها را برانگیزد و سازمان‌های حامی چنین اندیشه‌ای (نظیر صندوق حمایت از زبان‌های در معرض خطر^۱) را برای یافتن بودجه کافی برای ارائه کمک‌هایی ولو ناچیز به این طرح، با مشکلاتی روبرو سازد. به همین دلیل است که باید از تلاش‌های سازمان‌های بزرگی نظیر Volkswagen Stiftung و Lisbet Rausing Charitable که مبالغ چشمگیری را برای ضبط و ثبت زبان‌های در معرض خطر به مجریان این طرح‌ها اهدا می‌کنند تمجید و ستایشی درخور صورت پذیرد. ولی پرسش اصلی هنوز در جای خود باقی است: چرا سازمان‌های بیشتر تری در این راه پیش قدم نمی‌شوند؟ اگر بپذیریم که تلاش در جهت حفظ زبان‌ها، مابه‌ازای حفظ زیست‌محیطی در علوم انسانی است، پرسش این است که پس چرا پیشرفت ما در جلب و جذب بودجه کافی برای این کار چنین اندک بوده است؟ اتحادیه حفظ جهان در سال ۲۰۰۲ از بودجه‌ای معادل ۱۴۰ میلیون فرانک سویس برخوردار بود و در سراسر جهان، چندین میلیون بیش از این رقم به عنوان حمایت از فعالیت‌های زیست‌محیطی به صندوق‌های سازمان‌های مدافع محیط زیست سرازیر می‌شود. هنگامی که این ارقام را با حمایت‌هایی که از پروژه‌های مربوط به زبان‌ها به عمل آمده مقایسه می‌کنیم متوجه ناچیز بودن آن می‌شویم. به راستی چرا این گونه است؟

به اعتقاد من پاسخ پرسش فوق این است که هنوز اندک شماری از مردمان از وجود چنین مشکلی و ابعاد آن آگاهند. علاوه بر این، هنوز افراد بی‌شماری هستند که باید آن‌ها را مجاب کرد که وجود چنین شرایطی باید یک مشکل تلقی شود. هنوز بسیاری افراد به افسانه بابل که در فصل ۲ به آن اشاره شد معتقدند. بر اساس این افسانه، وجود یک زبان واحد بر روی زمین، باعث

1. Endangered Language Fund

تفاهم بین انسان‌ها و نتیجتاً ایجاد سیاره‌ای سرشار از صلح و آرامش خواهد شد. بسیاری از کسانی که از وجود بحران زبانی بی‌اطلاعند، خود شکل‌دهندگان به افکار عمومی هستند. روزنامه‌نگاران، سیاستمداران، چهره‌های رسانه‌ای، و رهبران تجاری از این زمره‌اند. نمی‌دانم آیا در جهان اندیشه کسی هست که از بحرانی که محیط زیست را تهدید می‌کند، ولو به صورت مبهم، آگاهی نداشته باشد یا خیر. ولی این را می‌دانم که کسر بسیار کوچکی از این افراد هستند که از بحران پیش روی زبان‌ها اندک آگاهی‌ای دارند. شمار چنین افرادی چقدر است؟ من در دهه ۱۹۹۰ مشغول تهیه یک برنامه رادیویی در باره همین موضوع بودم. در خیابان، از تعدادی از رهگذران می‌پرسیدم که آیا می‌دانند زبان‌هایی این چنین پرشمار در دنیا در حال مرگ و فنا هستند؟ نسبت کسانی که مدعی آگاهی از این واقعیت بودند یک به چهار بود (هر چند که من نمی‌دانم همین تعداد نیز حقیقتاً از موضوع اطلاع داشتند یا خیر). سه نفر دیگر اصلاً نمی‌دانستند من از چه سخن می‌گویم. از بررسی مشابهی که در دانشگاه منچستر صورت گرفت همین نتایج حاصل شد. به نظر می‌رسد ۷۵ درصد از مردم دنیا اصلاً نمی‌دانند چنین مسئله‌ای وجود دارد. ۲۵ درصدی نیز که از وجود این معضل آگاهند، آن را حائز اهمیت نمی‌انگارند. چگونه می‌توان این پیام را به بهترین نحو ممکن به آن‌ها ابلاغ کرد؟

سخنرانی، کتاب و برنامه‌های رادیویی، شیوه‌های سنتی انجام این کارند ولی تأثیر این ابزارها محدود است. حتی اگر کل شمارگان یکی از کتاب‌های تخصصی و دانشگاهی که در این زمینه تألیف شده است به فروش رود، باز بیش از چند هزار نسخه به دست مردم نرسیده است. کتاب‌هایی مثل مرگ زبان‌ها که من تألیف کرده‌ام هرگز در صدر فهرست کتاب‌های پر فروش قرار نمی‌گیرند. نگارش کتاب‌های دانشگاهی، شیوه خوبی برای شکل دادن به افکار دانشگاهیان است ولی برای آگاهی بخشی به افکار عمومی - به ویژه اگر

شتاب داشته باشیم - نمی‌توان به این شیوه امید بست. باید در جستجوی راه‌های دیگری بود. بی‌شک راه‌های متعددی برای نیل به این هدف وجود دارد ولی ما هنوز آن‌چنان که بایسته است - نه به صورت فردی و نه به صورت تشکیلاتی - به مهم‌ترین آن‌ها هم نپرداخته‌ایم. من چهار شیوه را که حائز اولویت هستند در این‌جا مطرح می‌کنم: استفاده از رسانه‌ها، هنرها، اینترنت و برنامه‌درسی مدارس. برای رساندن سطح آگاهی مردم در زمینه حیات زبان‌ها به سطحی از آگاهی که در مسائل زیست‌محیطی از آن برخوردارند باید کوششی نظام‌مند مبذول داشت.

در زمینه شیوه اول، یعنی کسب حمایت رسانه‌ها، پیشرفت‌هایی حاصل شده است. در واقع پشت سر گذاشتن این دهه انقلابی باعث شده است که برخی بخش‌های رسانه‌ها به این موضوع علاقه بیش‌تری نشان دهند. مقالات متعددی در مجلات و روزنامه‌های غیرتخصصی به چاپ رسیده است. در نشریاتی نظیر *Civilization, Prospect, National Geographic, Scientific American* و حتی مجله *High Life* که متعلق به خطوط هوایی بریتیش ایرویز است مطالبی به همراه تصاویری خیره‌کننده به چاپ رسیده است. رادیو نیز در این راستا قدم‌های مؤثری برداشته است. در سال‌های ۲۰۰۰ و ۲۰۰۱ دو کانال برنامه‌های مستند رادیو بی‌بی‌سی، بیش از ده برنامه خود را به موضوع مرگ زبان‌ها اختصاص دادند. یکی از این برنامه‌ها چهار قسمت نیم ساعته بود. به نظر می‌رسد در جاهای دیگر نیز شبکه‌های رادیویی به همین اندازه به این موضوع توجه و علاقه نشان می‌دهند. تا آن‌جا که من می‌دانم برنامه‌هایی در آمریکا، کانادا، و استرالیا در باره این موضوع تهیه می‌شود و احتمالاً در دیگر کشورها نیز ساخت چنین برنامه‌هایی صورت می‌پذیرد. شبکه‌های تلویزیونی، برخلاف رادیو، نسبت به این موضوع، علاقه کم‌تری از خود نشان می‌دهند. از اواسط دهه ۱۹۹۰ به این سو، من ده پیشنهاد سراغ دارم که به شبکه‌های مختلف تلویزیون انگلستان برای ساخت فیلم‌های مستند و

سریال‌های کوتاه در باره مرگ زبان‌ها ارائه شده است. سه پیشنهاد از این پیشنهادات به مراحل نهایی ساخت و تولید نیز رسید ولی هیچ یک از آنها تکمیل نشد. تنها موردی که با موفقیت به موضوع مرگ زبان‌ها پرداخت و آن را به سرانجام نیز رساند، یکی از قسمت‌های سریال آن سوی بابل^۱ بود. این سریال در سال ۲۰۰۲ از تلویزیون بیش از پنجاه کشور پخش شد و هم اکنون نیز به صورت دی‌وی‌دی موجود است. البته این سریال، گزارشی بود در باره چگونگی بدل شدن انگلیسی به یک زبان بین‌المللی؛ ولی تولیدکنندگان سریال، آن قدر از تعقل و خردورزی برخوردار بودند که این نکته را نیز بپذیرند که این سکه، روی دیگری هم دارد.

قصور تلویزیون در این زمینه، بخشی از سناریوی گسترده‌تری در این باره است. از سال ۲۰۰۳ هیچ برنامه تکان دهنده و پریننده‌ای در باره موضوع کلی زبان در هیچ جای دنیا از تلویزیون پخش نشده است. البته جسته و گریخته برنامه‌هایی در باره جنبه‌های جذاب‌تر زبان مثل زبان‌آموزی کودکان، زبان اشاره یا اختلالات زبانی تهیه شده است. در باره برخی زبان‌ها نیز تعدادی فیلم یا سریال ساخته شده است. همان گونه که انتظار می‌رود، در این برنامه‌ها زبان انگلیسی در کانون توجه قرار دارد. سریال داستان زبان انگلیسی^۲ که تولید مشترک کشورهای دو سوی اقیانوس و برنامه‌ای هشت ساعته بود در دهه ۱۹۸۰ به نمایش درآمد. سریال ماجرای زبان انگلیسی^۳ نیز در سال‌های ۲۰۰۲ و ۲۰۰۳ از تلویزیون بریتانیا پخش شد که مطالب همان سریال را به صورتی کاملاً مشابه با آن بیان می‌کرد. چند زبان دیگر نیز علاقه فیلمسازان تلویزیون را به خود جلب کرده‌اند. سریال شش قسمتی داستان زبان ولزی^۴ در سال ۲۰۰۳ از تلویزیون بی‌بی‌سی پخش شد. برنامه‌های مشابهی نیز در باره

1. *Beyond Babel*2. *The Story of English*3. *The Adventure of English*4. *The Story of Welsh*

زبان برتون، ایرلندی و تعدادی دیگر از زبان‌های اقلیت اروپایی و همچنین برخی زبان‌های محلی استرالیا، آمریکا و کانادا تولید و پخش شده است. ولی در همه این موارد، انرژی مبتکرانه‌ای که صرف تولید برنامه شده نگاه خود را متوجه مسائل داخل جامعه زبانی خود کرده و از دیگر زبان‌ها غافل مانده است. در هیچ یک از این برنامه‌ها آن گونه که بایسته است به موضوع نابودی زبان‌ها به عنوان یک کل نگریسته نمی‌شود. اگر نگاه سازنده برنامه‌ها از مرزهای یک زبان درگذرد و معطوف زبان دیگری هم بشود، نهایتاً فقط به بررسی آن دو یا چند زبان خاص می‌پردازد. مثلاً در برنامه‌ای که در سال ۲۰۰۱ برای شبکه تلویزیونی هلند ساخته شده بود وضعیت مشابه و نابهنجار زبان‌های ولزی و فریزیایی^۱ مورد بررسی قرار گرفته و ناگزیر نگاهی نیز به کل موضوع شده بود. مورد دیگری از این دست که می‌توان به آن اشاره کرد یک پروژه تلویزیونی است که به دست میشل هاواس^۲ فیلمساز چک، در باره زبان یکی از قبایل برزیل ساخته شده است. نام این فیلم رؤیای برزیلی^۳ است که در آن، وضعیت این زبان به عنوان نمادی از وضعیت کلی زبان‌های دنیا مورد استفاده قرار گرفته است. چنین مواردی نادرند. ظاهراً دشوار می‌توان مردمی را که با استیصال، نگران وضعیت زبان خود هستند مجاب کرد که بخشی از نیروی خود را نیز صرف ارزیابی موضوع در سطحی کلان‌تر نمایند. ولی باید گفت نگاه آنان کوتاه‌بینانه است چرا که هر زبانی که در معرض تهدید قرار دارد می‌تواند درس‌هایی از وضعیت دیگر زبان‌ها بیاموزد و دلیل وجود وضعیت بهتر برخی از زبان‌ها را به منظور ارتقای وضعیت خود تحلیل کند. با این حال اکنون [سال ۲۰۰۳] موضوعی که ما از آن سخن می‌گوییم در انتظار برخوردی مؤثرتر از سوی دست‌اندرکاران برنامه‌های تلویزیونی است.

1. Frisian

2. Michael Havas

3. *Brazilian Dream*

من در طی سال‌ها که امکان گفتگو با چندین شرکت تلویزیونی را در باره این موضوع داشته‌ام، اکنون دلیل این اکراه و عدم تمایل آن‌ها را برای گام نهادن در این وادی دریافته‌ام. در میان دست‌اندرکاران این رسانه نگاهی فراگیر وجود دارد مبنی بر این‌که موضوع زبان، انتزاعی‌تر و پیچیده‌تر از آن است که بتوان در تلویزیون به آن پرداخت. هنگامی که ریشه چنین نگاهی را جویا شدم دریافتم که موضوع زبان، یا دستور زبان دبیرستان را در ذهن تصمیم‌گیرندگان تولید برنامه‌های تلویزیونی تداعی می‌کند (بسیاری از مدیران ارشد این رسانه در سنی هستند که در دبیرستان، تجزیه و ترکیب جملات و دستور زبان تجویزی به آن‌ها تدریس شده است) و یا این‌که به دلیل آشنایی نزدیک با آرای چامسکی و هراس از آن، اکنون دیگر تمایلی به نزدیک شدن به موضوعات زبانی ندارند. علاوه بر این، گستردگی موضوع زبان نیز آن‌ها را نگران می‌کند و می‌اندیشند که زبان نمی‌تواند مانند کم‌دی یا موضوعات مبتلابه روز، جای مناسب خود را در تلویزیون بیابد. وحشت این مدیران از این است که مبادا با پرداختن به موضوعات آکادمیک باعث کسالت و دلزدگی مخاطبان خود شوند. در تلویزیون، سریال‌های بسیار موفق‌تری به دست دانشگاهیان و روشنفکران ساخته می‌شود مثل سریالی که مایکل وود^۱ در باره شکسپیر ساخته، سریالی که سیمون سکاما^۲ در باره تاریخ تولید کرده و سریالی که لرد وینستون^۳ در باره پزشکی و تکامل انسان پرداخته است؛ با این حال، به محض این‌که سخن از زبان به میان می‌آید چشم‌ها بی‌نور و مات می‌شوند. حتی برنامه‌هایی که در باره یک زبان خاص ساخته می‌شوند نیز از چنین نگاهی تأثیر می‌پذیرند. اجرای این‌گونه برنامه‌ها به زبان‌شناسان محول نمی‌شود بلکه شخصیت‌هایی این کار را عهده‌دار می‌شوند که شهرشان در وهله نخست در دیگر فعالیت‌هاست. مثلاً برنامه

1. Michael Wood

2. Simon Schama

3. Lord Winston

ماجرای زبان انگلیسی توسط یک رمان‌نویس و برنامه‌داستان زبان ولزی توسط یکی از گویندگان خبر اجرا شد. اگر دهه‌های نخست قرن بیست و یکم سرانجام شاهد تولید یک سریال تلویزیونی در باره مرگ زبان‌ها باشد خدا می‌داند چه کسی آن را اجرا خواهد کرد؛ لایدا اوپرا وینفری.^۱

ولی آیا چنین چیزی نامطلوب است؟ اگر محتوای برنامه غنی و کیفیت ساخت آن درخور باشد، شاید وجود یک چهره رسانه‌ای بتواند تأثیری بسزا بر مخاطبان داشته باشد. سه عامل اساسی برای تأثیرگذاری لازم که در بالا برشمردیم - آگاهی «از پایین به بالا»، آگاهی «از بالا به پایین» و بودجه - می‌تواند بیش‌ترین اثر بخشی را از خود نشان دهد، منوط به این که یک بینش عمیق نسبت به ماهیت و احتمال مرگ زبان‌ها وارد ذهن آحاد جامعه شود؛ و چهره‌های رسانه‌ای می‌توانند به ایجاد چنین بینشی در جامعه یاری رسانند. ولی سخن این است که آنچه نیاز داریم چیزی بیش از بینش و آگاهی صرف است. ما به شور و احساس هم نیازمندیم. مردم باید نسبت به موضوعات مربوط به مرگ زبان‌ها به هیجان آیند. علاوه بر دماغ آن‌ها، دلشان نیز باید در گرو این موضوع باشد. زبان‌شناسان از اواسط دهه ۱۹۹۰ به این سو کارهای شایانی در زمینه پرورش عقلانیت مردم انجام داده‌اند. تعداد پرشماری از مردم اکنون دارای درکی عقلانی از موضوعاتی هستند که در گذشته فاقد آن بوده‌اند. ولی چه تعداد از آن‌ها ارتباطی احساسی با موضوع برقرار کرده‌اند؟ چه تعدادی از مردم با دیدن زبانی که رو به مرگ است بغض در گلو احساس می‌کنند، آن‌گونه که با دیدن انقراض و مرگ گونه‌های جانوران چنین می‌کنند؟ چه تعدادی از مردم با تصویر دورنمای زبانی که در حال احیاست شادمانی حقیقی در دل می‌یابند؟ در فیلم آن سوی بابل، کالی لارا^۲ که نوجوانی از دره هوپا در کالیفرنیا شمالی است می‌گوید: «تا زمانی که ما این جا هستیم، تا

1. Oprah Winfrey

2. Cally Lara

زمانی که این دره این جاست، تا زمانی که فرهنگ ما زنده است، زبان و آموزش آن بخشی از فعالیت‌ها و وظیفه ماست.» و ریفش بر گفته او می‌افزاید که: «اگر من تصمیم‌گیرنده‌ام، این زبان پاینده خواهد ماند.» کسی که با موضوع مرگ زبان‌ها علاوه بر ارتباط عقلانی، ارتباطی احساسی نیز برقرار کرده باشد از دیدن چنین صحنه‌هایی که در آن، نوجوانان این‌گونه درگیر با مسائل زبانی به تصویر کشیده شده‌اند، به وجد و شعف می‌آید. (هر کس که فرزندان نوجوان داشته باشد می‌داند که چه دشوار می‌توان ذهن آن‌ها را درگیر چیزی - بجز سکس - کرد!) چه تعدادی از مردم، خود را در این شادمانی و جشن سهیم می‌دانند؟ و اصولاً چند نفر از وجود مناسبت‌هایی نظیر «روز جهانی زبان» و «روز جهانی زبان بین‌المللی» آگاهند؟ پاسخی که به همه این پرسش‌ها داریم این است: هنوز بسیار کم. و این، چالشی است که در قرن جدید پیش روی ماست.

ظاهراً بین آگاهی زبانی و وجدان شکافی افتاده است. ما باید از طریق احساسات و نازک‌طبعی مردم به موضوع نزدیک شویم، و این دشوارترین کارهاست. برای انجام چنین کاری من دو راه بیشتر نمی‌شناسم: مذهب و هنر. بین این دو راه، راه هنر عمومی‌تر است چرا که فراسوی موضوع اعتقاد به خدا یا فقدان آن است. من که در شهر زادگاهم مدیر یک مرکز هنری هستم با دقت در مخاطبان نمایشگاه‌های نقاشی و مجسمه‌سازی و همچنین فیلم‌ها و نمایش‌ها و کنسرت‌ها و همه نوع فعالیت هنری دریافته‌ام که همه کس، صرف نظر از سن و طبقه اجتماعی‌اش، به هنر ارج می‌نهد. البته ممکن است افراد مختلف به انواع گوناگون هنر علاقه‌مند باشند، ولی در شهر من حتی افرادی که به نمایشگاه‌های نقاشی آبستره و کنسرت‌های موسیقی قرون وسطی بی‌اعتنا هستند و آن را مخصوص نخبگان می‌انگارند وقتی فیلمی از جیمز باند یا پانتومیمی برای کودکان به نمایش درمی‌آید به تماشای آن می‌نشینند. من تا به حال خانه‌ای ندیده‌ام که تصویری بر دیوار آن یا تزئینی بر

طاقچه‌اش جای نگرفته باشد. حساسیت هنری فراگیر است و همگان را در بر می‌گیرد. به تعبیر اُسکار وایلد^۱ «ما همگی، روزهای خود را در جستجوی راز زندگی سپری می‌کنیم. ولی راز زندگی چیزی جز هنر نیست.»^(۱)

پس اگر در جستجوی وسیله‌ای هستیم که به مستقیم‌ترین و مؤثرترین شکل ممکن پیام زبان‌هایی را که در معرض خطر قرار گرفته‌اند به مردمان برساند باید نهایت بهره را از هنر بگیریم. هنرمندان بیش از هر کس دیگری می‌توانند به یاری ما بشتابند.^(۲) اشخاص متعددی به کرات همین نظر را به گونه‌های مختلف بیان کرده‌اند. شاعر آمریکایی، آرکیبالد مک‌لیش^۲، چنین می‌گوید: «هر چیزی ممکن است ما را به نگاه کردن وا دارد، ولی فقط هنر است که می‌تواند ما را به دیدن وا دارد.» شاعر دیگری به نام رابرت پن وارن^۳ می‌نویسد: «شعر چیزی نیست که ما می‌بینیم، بلکه نوری است که در پرتو آن می‌بینیم؛ و آنچه می‌بینیم، زندگی است.» پیکاسو نیز می‌گوید: «همه می‌دانیم که هنر، حقیقت نیست. هنر، دروغی است که حقیقت را به ما می‌نمایاند.» اِزرا پاند^۴ نیز گویی به قصد جلب توجه ما به تفاوت موجود بین رسانه‌ها و هنرها چنین می‌گوید: «ادبیات، اخباری است که کهنه نمی‌شود.» شاید مناسب‌ترین جمله‌ای که بتوان در این باره نقل کرد، سخنی است که دیسرالی^۵ در مقدمهٔ رمان خود آورده است: «داستان بهترین راه نفوذ در افکار عمومی است.» از مجموعهٔ این نظرات می‌توان چنین نتیجه گرفت که بهترین راه پیش‌رو، توسل به هنر به مفهوم عام کلمه است که شامل هر چیزی می‌شود که با حواس انسان - اعم از بینایی، شنوایی، بسایی، چشایی و بویایی - سروکار دارد و از نظر ما هنری قلمداد می‌شود. ولی در این جا شکافی بزرگ در شکل واقعیتهای عریان خود را می‌نمایاند: زبان‌شناسان علاقهٔ چندانی به هنر ندارند و هنرمندان (به معنای عام کلمه) نیز هرگز علاقهٔ زیادی به زبان‌شناسی از خود نشان نداده‌اند.

1. Oscar Wild

2. Archibald Macleish

3. Robert Penn Warren

4. Ezra Pound

5. Disraeli

من از دهه ۱۹۹۰ تا به حال در جستجوی یافتن هنرمندانی هستم که در حیطه هنری خود به موضوع مرگ زبان‌ها پرداخته باشند، ولی تقریباً هیچ موردی نیافته‌ام. از صدها هنرمند نیز موضوع را جویا شده‌ام و خواسته‌ام که اگر در زمینه هنرهای بصری، موردی از این‌گونه سراغ دارند به من معرفی کنند، ولی تقریباً به نتیجه‌ای نرسیده‌ام. من نمایشگاه‌هایی دیده‌ام که به موضوع حفظ نباتات و جانوران اختصاص داشته‌اند ولی هیچ‌گاه به نمایشگاهی برنخورده‌ام که حفظ زبان‌ها دغدغه برپاکنندگان آن باشد. نقاشی‌هایی را دیده‌ام که به موضوع کلی زبان پرداخته‌اند. مثلاً نقاشی هاموند گوتتری^۱ تحت عنوان بدون واژه‌ها که در یکی از شماره‌های مجله ایتترتی و پیش‌تاز صفحه سوم (زمستان و بهار ۲۰۰۲) چاپ شده بود نمونه‌ای از این دست است، ولی چیزی از مرگ زبان‌ها در آن به چشم نمی‌خورد. چندی پیش به یک تندیس ساخته راشل برویک^۲ برخوردم. این اثر، یک تندیس زنده بود که در نیویورک در معرض بازدید قرار گرفته بود. دو طوطی متعلق به جنگل‌های آمازون نیز به گونه‌ای تربیت شده بودند که درون یک محفظه قرار می‌گرفتند و چند واژه از یکی از زبان‌های مرده تولید می‌کردند. در هنرهای عکاسی و سرامیک و نساجی هیچ نمونه‌ای سراغ ندارم. هنرمندان مدام از اصطلاحات موجود در زبان به منظور توصیف نقش خود بهره می‌گیرند. عباراتی نظیر «زبان عکاسی» یا نقاشی‌هایی که با ما «سخن می‌گویند» به وفور از دهان هنرمندان شنیده می‌شود؛ ولی ظاهراً پرداختن به خود زبان به عنوان یک سوژه برایشان چندان جذابیتی ندارد.

من به ویژه انتظار داشتم که موسیقی و رقص به این عرصه وارد شوند. از موسیقی تعاریف مختلفی شده است:^(۳) «زبان جهانی نوع بشر» (لانگ‌فلو^۳)، «سخن فرشتگان» (کارلایل^۴)، «تنها زبان جهانی» (ساموئل

1. Hammond Guthrie

2. Rachel Berwick

3. Longfellow

4. Carlyle

راجرز^۱)، از جمله تعریف‌هایی هستند که برای این هنر ارائه شده‌اند. ما انتظار داشتیم که چنین استعاراتی آهنگسازان را برانگیزاند که با قریحه خود مسائل زبانی را نیز به تصویر بکشند. اما واقعیت این است که من تاکنون به هیچ قطعه‌ای برنخورده‌ام که آشکارا به این موضوع بپردازد، تنها استثنایی که هست، قطعه الکترونیکی کوتاهی است که آهنگساز فرانسوی ژان وژه^۲ ساخته است. شایسته است که برای مرگ زبان‌ها دست کم سمفونی‌ها و اپراها و باله‌هایی ساخته شود. حتی خوانندگان آوازهای فولکلور نیز مرثیه‌ای در سوگ زبان‌ها زمزمه نکرده‌اند. شاید از میان قطعات مطرح موسیقی، تنها قطعه‌ای که تا حدی به منظور ما نزدیک است موسیقی متنی باشد که فیلیپ گلاس^۳ برای فیلم گادفری رژیو^۴ تحت عنوان *Powaqqatsi* ساخته است. این نام، به این معنی است: «شیوه‌ای از زندگی [در این جا تکنولوژی] که نیروی حیاتی دیگر موجودات را می‌مکد تا بر حیات خود بیفزاید.» موزیکی که برای این فیلم ساخته شده، به خوبی مفهوم از دست دادن‌ها را القا می‌کند ولی فیلم، بیش‌تر به موضوع تخریب فرهنگی – حاصل از تکنولوژی – می‌پردازد نه به موضوع خاص‌تر مرگ زبان‌ها. به طور کلی هنر فیلمسازی نیز به نظر می‌رسد این موضوع را به دست فراموشی و غفلت سپرده است.

با شناختی که از ماهیت هنرهای کلامی داریم می‌توان انتظار داشت که دنیای هنرهای کلامی – یعنی جهان شعر، نمایش، رمان، و داستان کوتاه – نتایج بهتری را برای منظور ما در بر داشته باشند. ولی باید اذعان کرد که در این جا نیز جز به تعداد اندکی آثار هنری برخورد نمی‌کنیم. من هیچ رمانی ندیده‌ام که به طور مستقیم به موضوع مورد نظر ما بپردازد، هر چند که در تعدادی از رمان‌ها بر وضعیت فرهنگی و زبانی برخی جوامع تأمل شده

1. Samuel Rogers

2. Jean Vauget

3. Philip Glass

4. Godfrey Reggio

است. به عنوان مثال، یوئان بودون^۱ رمانی در باره مرگ زبان اُکسیستان^۲ نوشته است. لئوپولدو بریزولا،^۳ نویسنده آرژانتینی، داستانی تخیلی در باره برخورد فرهنگ‌های انگلیسی و پاتاگونی به رشته تحریر درآورده است. داستان کوتاهی نیز به نام «آخرین طبقه» به قلم آلفونس دوده^۴ وجود دارد که در باره واکنش یک دانش‌آموز در باره خبری است که مبنی بر از عرصه خارج شدن فرانسه و جایگزینی آلمانی شنیده است. ولی به نظر می‌رسد هیچ رمانی مستقیماً به موضوع بحث ما نپرداخته است. در این زمینه تنها یک داستان کوتاه به قلم دیوید مالوف،^۵ نویسنده استرالیایی، وجود دارد. وی در این داستان خارق‌العاده و بسیار کوتاه چهار صفحه‌ای که نامش «آخرین سخنگوی زبان» است، ماجرای یک فرهنگ‌نویس را به تصویر می‌کشد که با آخرین سخنگوی یک زبان ملاقات می‌کند. هنگامی که این فرهنگ‌نویس، سرانجام، مرد را می‌بیند برخورد آن دو باعث ایجاد لحظه‌ای تفکر و اندیشه برای مرد می‌شود: «وقتی به این می‌اندیشم که زبانی که من به آن سخن می‌گویم دیگر از دهان کسی شنیده نخواهد شد، ناگهان ترسی وجودم را فرا می‌گیرد، ترسی عمیق‌تر از زمانی که به مرگ خود می‌اندیشم، چرا که مرگ زبان من، مرگ جمعی مردم من است.»^(۴) این عبارات، در واقع شعری در قالب نثر است. حال اگر بخواهیم کند و کاوی هم در ژانر شعر در این زمینه بکنیم باید بگویم چند شاعر هستند که مشکل را دریافته و مسئولیت پرداختن به آن را پذیرفته‌اند. من کوشیده‌ام چنین قطعاتی را جمع‌آوری کنم و تا به حال حدود سی قطعه از آن‌ها را یافته‌ام. یکی از این شاعران، مارگارت اتوود^۶ کانادایی است که یکی از اشعار او تحت عنوان «زبان باتلاق» قطعه‌ای درخشان است. مطلع این قطعه چنین است:

زبان‌های تاریک و سست به خاموشی می‌گرایند

1. Joan Bodon

2. Occitan

3. Leopoldo Brizuela

4. Alphonse Daudet

5. David Malouf

6. Margaret Atwood

زبان مادری، زبان مادری، زبان مادری
نابود و محو می‌شوند یکی پس از دیگری^(۵)

مروین^۱ نیز تعدادی شعر در همین زمینه سروده است. یکی از اشعارش تحت
عنوان «امحای یک زبان» این‌گونه آغاز می‌شود:

نَفْسی جمله‌ها را ترک می‌کند و دیگر باز نمی‌گردد
ولی پیران هنوز
به یاد دارند آنچه را می‌توانستند بگویند^(۶)

آنچه به چنین اشعاری اهمیت می‌بخشد این است که مضمون آن‌ها از
عمومیت برخوردارند. قطعاتی نیستند که به مرثیه‌سرایی بر وضعیت نابهنجار
زبان خود شاعر محدود و ختم شود. سراینندگان چنین قطعاتی تجربه‌ای
شخصی را برای جلب توجه به وضعیت همهٔ زبان‌های دنیا و تأمل در بارهٔ
آن‌ها به کار می‌گیرند. برخی شاعران از مهارت خاصی در انجام این کار
برخوردارند. یکی از شاعرانی که به طور مداوم به سرودن چنین اشعاری
همت گمارده روحانی‌ای ولزی به نام توماس^۲ است. وی به شدت نگران
از میان رفتن زبان ولزی بود ولی در انتهای یکی از اشعار خود به نام «غریق»
تأملاتش از محدودهٔ ولز درمی‌گذرد و مصداق جهانی می‌یابد. این قطعه،
این‌گونه آغاز می‌شود:^۳

نمی‌توان آن‌ها را فراموش و چیزی دیگر جایگزینشان کرد
آن ساکنان محله
و سخنگویان زبان ولزی را.

1. W. C. Merwin

2. R. S. Thomas

۳. در متن انگلیسی، کل شعر که نسبتاً طولانی می‌باشد نقل شده است که در ترجمه، از آن
صرف نظر شد. - م.

من آن‌ها را پاییدم
و دیدم
که یک به یک، یک به یک
از تعدادشان کاسته شد^(۷)

در این قطعه، شاعر از مردم و زبانی سخن می‌گوید که نمادی هستند از مردمان و زبان‌های همه جای دنیا.

ولی در این باره، ژانری که سکوتش بیش از همه تعجب مرا برمی‌انگیزد، تئاتر و نمایش است چرا که این نوع ادبی، بیش از بقیه امکان توصیف و به تصویر کشیدن مرگ زبان‌ها را داراست. ولی آیا اثری از نمایش در این زمینه هست؟ در این حیظه نیز کارهایی هست که به طور خاص به مشکلات مربوط به فرهنگ یا زبان پرداخته است. یکی از موارد معروف از این دست نمایشی در باره زبان ایرلندی، تحت عنوان ترجمه‌ها اثر برین فریل^۱ است. عصر طلایی نیز نمایش دیگری است اثر لوئیس نورا^۲ که در باره جامعه‌ای است که در سال ۱۹۳۹ در سرزمین‌های وحشی تاسمانی کشف شد و این نمایشنامه‌نویس برایش گونه‌ای خاص از زبان گفتار ابداع کرد. ولی آیا نمایشنامه‌ای هست که به مشکل مرگ زبان‌ها به شکل کلی پردازد یا موارد خاص را به سبک شعر توماس - که به آن اشاره شد - عمومیت بخشد؟ نمایشنامه‌ای تحت عنوان زبان کوهستان اثر هارولد پینتر^۳ که نمایشی حرفه‌ای و بیست دقیقه‌ای می‌باشد، تنها مورد انتشار یافته‌ای است که می‌توان در این زمینه به آن اشاره کرد؛ ولی همین یک مورد را نیز نمی‌توان چندان به کل موضوع مورد بحث عمومیت داد چرا که فقط به زبان‌هایی می‌پردازد که در اثر نسل‌کشی رو به انقراض رفته‌اند که هر چند در بعضی از مناطق جهان مصداق‌های خود را می‌یابد ولی آیینۀ تمام‌نمای واقعیتی نیست که اکنون در جهان حاکم است.

1. Brain Friel

2. Louis Nowra

3. Harol Pinter

به دلیل فقدان نمایشنامه‌نویسی حرفه‌ای در این باره بود که من پیشنهاد یک کارگردان انگلیسی تئاتر به نام گرگ دوران^۱ را مبنی بر این که خود باید دست به کار شوم پذیرفتم. نتیجه چنین تصمیمی، نوشته شدن نمایشنامه‌ای تحت عنوان ادامه حیات بود که در سال ۱۹۹۸ به چاپ رسید. این نمایشنامه به موضوعی می‌پردازد که به اعتقاد من، حد اعلای قابلیت‌های بالقوه دراماتیک را داراست: آخرین سخنگوی زبان. من در این نمایشنامه یک جامعه و شخصیت نمادین (به نام شالما)^۲ خلق کردم که ملهم و برگرفته از شخصیت‌ها و سنتی بودند که در بسیاری از نقاط دیده و بر رویشان مطالعاتی انجام داده بودم. زبانی نیز بر اساس اصول کلی زبان‌شناسی برای این شخصیت ابداع کردم تا با آن سخن بگوید؛ سپس در متن نمایشنامه به انگیزه‌ها و تنش‌هایی پرداختم که وی به هنگام تصمیم‌گیری در این باره که آیا صلاح است زبان او برای نسل‌های آینده ضبط شود یا خیر با آن‌ها روبرو بود. قطعه‌ای که در زیر نقل می‌شود نشانگر مشغله‌های ذهنی شالما به هنگام سخن گفتن با زبان‌شناسی است که قصد مستندسازی زبان او را دارد:

صبح که از خواب برمی‌خیزم دیگر، مانند گذشته، سرم مملو از صدای ضرباهنگ زبانم نیست. در عوض، زبان شما در سرم جای گرفته و به نحوی غریب، افکارم را وامی‌دارد که با ضرباهنگی عجیب آمیخته شود. به تدریج شکل و آهنگ زبان خود را فراموش می‌کنم. حس می‌کنم که زبانم هر روز از من دور و دورتر می‌شود. واژه‌هایی که همان زندگی من بودند آرام آرام ترکم می‌کنند و به خانه خود که در آن زاده شده‌اند بازمی‌گردند. دیگر نمی‌توانم به خوبی، داستان‌های قوم و جامعه خود را بازگو کنم.^(۸)

هر چند که این اثر باعث ابراز انواع تعابیر و برداشت‌های مختلف شد ولی موضوع آن هرگز علاقه خط فکری حاکم بر هنر نمایش را برنینگخت.

1. Greg Doran

2. Shalema

شاید چنین چیزی شگفت‌انگیز هم نباشد. به نظر می‌رسد که موضوع مرگ زبان‌ها نه تنها در خط فکری حاکم بر هنر نمایش بلکه در هیچ نوع خط فکری جایی ندارد. این موضوع به قدری دور از ذهن و خارج از دغدغه‌های مردم است که اصولاً تلقی آن به عنوان یک بحران برایشان محلی از اعراب ندارد، چرا که به اندیشیدن در بارهٔ زبان به عنوان موضوعی مستقل عادت ندارند. چاره این است که این فضای ذهنی قدری تغییر یابد. باید کاری کنیم که مردم بی‌پرده‌تر، مشتاقانه‌تر و با حسن نظر و صمیمیت بیش‌تری به زبان بیندیشند. البته علاقه نسبت به زبان قطعاً در میان مردم وجود دارد؛ به عنوان مثال، بیشتر مردم به دانستن ریشهٔ واژگان علاقه‌مندند، یا مایلند بدانند معنی نام شهرشان چیست یا این که آیا نامی که بر کودکان گذاشته‌اند معنی‌دار است یا خیر؛ بسیاری مردم به انواع و اقسام بازی‌های زبانی علاقه‌ای بی‌حد و حساب از خود نشان می‌دهند به گونه‌ای که این نوع بازی‌ها به یکی از برنامه‌های اصلی و ثابت رادیو و تلویزیون بدل شده‌اند. ولی آنچه بسیار اندک دیده می‌شود عبارت است از تمایل به هدایت این علاقه‌مندی به مجرای موضوعاتی کلی‌تر، و ابراز اندکی هیجان و احساس بیشتر نسبت به وضعیت زبان‌های در معرض خطر، وضعیتی که بی‌شک لایق بذل این احساس است. این آرمانی است که محقق ساختن آن بر عهدهٔ هنرمندان است.

به اعتقاد من هنر بزرگ‌ترین منبع دست‌نخورده‌ای است که می‌توان برای جلب علاقهٔ عمومی نسبت به موضوع مرگ زبان‌ها از آن بهره جست. یکی از صمیمانه‌ترین امیدهای من این است که در قرن جدید سازمان‌های ملی و بین‌المللی پروژه‌هایی را پایه‌گذاری کنند که هنرمندان جهان، تحت لوای آن بسیج شوند و با استفاده از تمامی منابعی که در دسترس دارند به موضوع مرگ زبان‌ها بپردازند. هنرمندان انسان‌هایی استثنایی‌اند. همین که علاقهٔ آن‌ها را به چیزی جلب کردید دیگر نیازی نیست به اقدام ترغیبشان کنید. طبیعت اینان به گونه‌ای است که نمی‌توانند دست به اقدام نزنند. کافی است توجه

آن‌ها را به این واقعیت جلب کنید که زبان نیز موضوع قابل تأملی است. این کاری است که لوسی کریستال^۱ در آمستردام انجام داد. وی پروژه‌ای تحت عنوان «زبان به مثابه هنر و هنر به مثابه زبان» طراحی کرد و آن را با هنرمندانی از چندین کشور اروپایی در میان گذاشت. هیچ یک از این هنرمندان تا آن زمان، تولید اثری در این باره را به مخیله نیز راه نداده بودند ولی همگی آن‌ها علاقه‌مند به انجام این کار بودند. در همان بدو امر و با اندکی تأمل، ایده‌های بکر و جالبی در این زمینه مطرح شد ولی فقدان منبع مالی منجر به مسکوت ماندن طرح گردید. با این همه، همین ایده طرح تا به حال دو دستاورد داشته است. در سال ۲۰۰۲، یک تیم کوچک در قالب یک پروژه یک ماهه در آریزونا به آموزش گروهی از جوانان سه قبیله سرخپوست آمریکایی - قبایل هویی، ناواجو، و گیلا - که قبایلی روستانشین و دورافتاده هستند، همّت گماشتند و به آن‌ها نحوه استفاده از فنون داستانگویی دیجیتال را آموختند و با ضبط آن به صورت فیلم، جنبه‌های گوناگون تاریخ شفاهیشان را ثبت کردند.^(۹) در سال ۲۰۰۳ نیز یک تیم دیگر، فیلمی از یکی از مراسم داستانگویی در شهر ناپل تهیه کردند. این پروژه هنوز هم در شهرها و روستاهای بخش‌هایی از جنوب ایتالیا دنبال می‌شود و حول محور یکی از مراسم سالانه جشن در مایوری در نزدیک ناپل می‌گردد. این ابتکار عمل که بخشی است از پروژه تولید مجموعه‌ای فیلم تحت عنوان «داستان‌هایی از لبه پرتگاه: هنر زنده ماندن»، ثابت می‌کند که علاقه، تخصص، و پتانسیل فراوان و چشمگیری در جامعه هنری وجود دارد؛ و شکی ندارم که در تمام جهان این گونه است ولی چنین نیرویی باید از منبع آن استخراج شود.

کافی است موقعیتی در اختیار هنرمندان قرار گیرد تا از آن استفاده کنند. مشکل این جاست که در این همه کار هنری که انجام می‌شود موقعیت برای

پرداختن به موضوع مورد نظر ما محلی از اعراب ندارد. نه این که غرض خاصی نسبت به موضوع زبان وجود داشته باشد، مسئله این است که مردم اصولاً زبان را موضوعی قابل تأمل تلقی نمی‌کنند. سال ۲۰۰۱ که به برزیل رفته بودم یک کتاب زیبای هنری با کاغذ گلاسه خریدم که شامل تصاویری از این کشور بود. نویسنده و عکاس این کتاب تمام تلاش و دقت خود را برای یافتن جوامع و محیط‌هایی که در معرض خطر قرار گرفته‌اند مبذول داشته بودند. مثلاً در بارهٔ مساحت جنگل‌های استوایی این کشور که در معرض نابودی‌اند ارقام و آمار دقیقی ارائه شده بود اما دریغ از حتی یک اشاره به تعداد زبان‌هایی که در معرض نابودی‌اند. به گمان من، نویسنده اصلاً متوجه وجود چنین مسئله‌ای نشده، یا آن را بدیهی و طبیعی انگاشته، یا این که پرداختن به آن را فراموش کرده است. عکاس نیز حتی به ذهنش خطور نکرده که به تصویر کشیدن این موضوع تا چه حد هیجان‌انگیز است و می‌تواند جاذبهٔ هنری داشته باشد.

باید از هنر برای هدایت پروژهٔ خود به سه قلمرو که بیش‌ترین تأثیرگذاری را دارند استفاده کنیم. این سه قلمرو عبارتند از رسانه‌ها، مدرسه و خانه. در چهارچوب هر یک از این حیطه‌ها باید اقدامات خاصی صورت پذیرد تا بتوان برای متوقف ساختن پدیدهٔ مرگ زبان‌ها چاره‌ای اندیشید و در جهت آن به پیشرفت‌های قابل توجهی نائل آمد.

در قلمرو رسانه‌ها، باید دست به کار تهیه و تدوین مجموعه‌ای از جملات کوتاه و به یاد ماندنی از نویسندگان، خوانندگان پاپ و ستاره‌های سینما شویم و آن‌ها را در معرض دید عموم قرار دهیم. زبان‌شناسان، خود نویسنده هم هستند و از همین رو می‌توانند نقش خود را در این زمینه ایفا کنند؛ ولی شعارهای خوب اگر از زبان هنرمندان شنیده شود بیش‌ترین اثرگذاری را خواهد داشت. رسانه‌ها عاشق هنرمندان هستند. اگر انگشت کوچک هنرمندی معروف اندکی مجروح شود، با عکس و تفصیل در جایگاه عنوان

درشت مطبوعات ظاهر می شود. اما اگر گردن یک زبان شناس بشکنند، شاید در انتهای صفحه ۱۷ چاپ دوم روزنامه، آن هم با اغلاط تایپی بتوان آن را یافت.

در قلمرو مدارس، باید موضوع مرگ زبانها را در برنامه درسی دانش آموزان بگنجانیم. البته انجام چنین کاری در سطحی محدود آغاز شده است. به عنوان مثال در انگلستان، این موضوع در برنامه درسی سطح A آموزش زبان انگلیسی که دانش آموزان از شانزده سالگی آغازش می کنند گنجانده شده است. ولی این سن برای شروع چنین آموزشی بسیار دیر است؛ آگاهی دهی در باره موضوع بحران زیست محیطی از پنج سالگی در مدارس شروع می شود. در این قلمرو نیز می توان به پروژه های هنری متوسل شد. آثار کودکان با موضوع انقراض حیات وحش، در نمایشگاه هایی که به همین منظور برپا می شوند به نمایش گذاشته می شود. در باره موضوع مرگ زبانها نیز باید نمایشگاه هایی برپا گردد.

از همه مهم تر، باید آگاهی بخشی در باره مرگ زبانها را به داخل خانه ها نیز بکشانیم. برای انجام دادن این کار در مقیاس وسیع، تنها دو راه پیش رو داریم: اینترنت و هنر. اینترنت منبعی مهم برای رسیدن به این هدف است و هنوز در این زمینه چندان مورد استفاده قرار نگرفته است. اما همان گونه که در فصل ۳ دیدیم مشکلات خاص خود را هم دارد: هنوز بخش عظیمی از مردم جهان به آن دسترسی ندارند؛ گاه سرعت آن - به ویژه به هنگام پیاده کردن مواد چند رسانه ای - بسیار کند و دست و پاگیر است؛ و کسانی که به طور مداوم از اینترنت استفاده می کنند می دانند که در میان حجم عظیم مطالبی که در شبکه وجود دارد ابلاغ یک پیام ساده و حتی در معرض دید قرار دادن آن تا چه حد دشوار است. ولی هنرها قادرند همه روزه و به اشکال گوناگون - از برنامه های رادیو تلویزیون، سی دی، دی وی دی، و بازی های کامپیوتری گرفته تا تزیین و رنگ آمیزی دیوار، عکاسی، رمان، و کارت پستال -

در منازل نفوذ یابند. مناسبت‌های متعددی نیز برای به کارگیری هنر به این منظور وجود دارد ولی تنها تعداد اندکی از آن‌ها مورد استفاده قرار گرفته‌اند. یکی از این مناسبت‌ها ایام کریسمس - و نیز سایر جشنواره‌های غیرمسیحی - است که انواع و اقسام کارت پستال‌ها به منازل ارسال می‌شود. بسیاری از این کارت پستال‌ها دوزبانه یا چند زبانه هستند ولی به هر حال زبانی که بر روی آن‌ها به چشم می‌خورد، همگی زبان‌هایی زنده و سالمند. به نظر می‌رسد هیچ کارت پستالی وجود ندارد که در آن، آخرین سخنگویان یک زبان - شاید برای آخرین بار؟ - به زبان خود، تعطیلات خوشی را برای ما آرزو کنند. به نظر می‌رسد هیچ کارت پستالی وجود ندارد که به زبان آرامی - که زبان حضرت مسیح و شاگردانش بود - برای ما خوشبختی و موفقیت آرزو کند. زبان آرامی اکنون در خاورمیانه آخرین نفس‌هایش را می‌کشد. اگر مسیح بار دیگر به این منطقه بازگردد و به زبان مادری خود سخن گوید، طولی نمی‌کشد که درمی‌یابد کسی قادر به فهم سخن او نیست.

ظاهراً هنرمندان به هیچ یک از موضوعاتی که در نتیجه در معرض خطر قرار گرفتن زبان‌ها و مرگ آن‌ها عارض شده است پرداخته‌اند. آیا اثری هنری وجود دارد که در آن موضوعی مثل شکاف ارتباطی بین پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌ها از یک سو و نوه‌هایشان از دیگر سو و یا دیگر موضوعاتی از این دست که جنبه تصویری قدرتمندی دارند ترسیم شده باشد؟ آر. اس. توماس در یکی از قطعات خود تحت عنوان «تفکر، او را می‌آزارد» چنین سروده است:

صاحبان صنایع آمدند
و در پیکر بی‌جان یک ملت
در جستجوی خون لخته شده‌اش
برآمدند.
و من در چنین ادباری

پا به این جهان نهادم
و شیر مادرم را که چنین آلوده شده بود
در کام خود چشیدم.
پس هر آنچه اکنون بالا می‌آورم
از آن آنان است.^(۱۰)

در این قطعه، تصویری مثل «شیر مادر که به لحاظ زبانی آلوده است» کاملاً این قابلیت را دارد که در دیگر رسانه‌ها نیز به تصویر درآید. در حیطه شعر، از این نوع تعابیر تصویرگونه و به یادماندنی فراوان هست و آرام آرام بر شمار آن‌ها افزوده نیز می‌گردد. در برخی موارد شاید چنین تصاویری، زننده نیز جلوه کند و حتی ممکن است احساسات کسانی را جریحه‌دار نماید. ولی حداقل سودی که از آن بر موضوع مورد نظر ما مترتب می‌باشد این است که چشمان مردم را گشوده و آن‌ها را به نظر کردن واداشته است.

بنابراین، علاوه بر ملاحظات فنی شایسته در زمینه ثبت و تحلیل زبان‌ها، باید در قرن جدید، ابتکاراتی نیز در جهت ایجاد ارتباط با افکار عمومی به منصفه ظهور برسد. همکاری زبان‌شناسی با دنیای هنر و رسانه‌ها مطمئن‌ترین راه برای نزدیک شدن به این هدف است و برای هموارتر کردن راه این همکاری، باید تمهیداتی اندیشیده شود. دست کم باید آرشیو یا کتابخانه‌ای برای نگاهداری داده‌ها و اطلاعاتی در باره زبان‌های در معرض خطر وجود داشته باشد و در دسترس روزنامه‌نگاران، تهیه‌کنندگان برنامه‌های رادیو تلویزیونی و هنرمندان قرار گیرد به گونه‌ای که برای ابلاغ پیامشان به راحتی به موارد و مصادیقی که در این باره نیاز دارند دست یابند. یکی از راه‌های انجام این کار، تأسیس مکانی عمومی برای جمع‌آوری و حفظ یک نسخه از هر یک از آثاری است که در این زمینه وجود دارد (مثل کاری که در زمینه کتاب انجام می‌شود). برنامه‌های رادیویی، مقالات مجلات، مصاحبه‌هایی با آخرین

گوشوران زبان‌ها یا رهبران قبایلی که زیانشان در معرض تهدید است، آمار مربوط به تعداد سخنگویان این زبان‌ها و هر چیزی که به نوعی با موضوع مرگ زبان‌ها در ارتباط است می‌تواند در این محل بایگانی و نگاهداری شود. مرحله بعد، این است که اقدامات مؤثری برای جلب علاقه هنرمندان به این موضوعات صورت پذیرد. یکی از این اقدامات، در نظر گرفتن و اهدای جوایز است. ذهن مردم جوامع امروزی سخت درگیر جایزه است. جوایزی مثل اسکار، گرامی، امی، گوی طلایی، پولیتزر و... برای هنرمندان جذابیت زیادی دارند. جاذبه سالانه تورنر، به دلیل تصمیمات غالباً مشاجره‌برانگیزی که از سوی داوران آن اتخاذ می‌شود، بحث‌های بسیار زیادی را در باره ماهیت هنر برانگیخته است. باید به آثار هنری که در آن‌ها به موضوع زبان‌های در معرض خطر پرداخته می‌شود نیز جوایزی تعلق گیرد. چنین جایزه‌ای را می‌توان در «روز جهانی زبان» به برنده آن اهدا کرد.

موضوعات مربوط به زبان در قرن بیست و یکم

از آنجا که تغییر و تحولات فراوانی در دهه ۱۹۹۰ در حیطه زبان به وقوع پیوسته است بسیاری از فرض‌های ما در باره زبان که در قرن بیستم آن‌ها را بدیهی می‌انگاشتیم اکنون در قرن بیست و یکم باید در معرض بازبینی قرار گیرند. به عرصه رسیدن یک زبان بین‌المللی - انگلیسی - تعادل زبانی را به نحو بی‌سابقه‌ای دگرگون کرده و مجموعه‌ای از نگرش‌های نوین در باره زبان و زبان‌ها را جایگزین نگرش‌های پیشین کرده است. اکنون شرایطی به وجود آمده که ممکن است ماهیت بسیاری از زبان‌ها را تغییر دهد، و حتی در بدترین حالت، از میزان به کارگیری آن‌ها به قدری بکاهد که اصولاً حیاتشان در معرض تهدید و خطر قرار گیرد. بسیاری از جوامعی که به این زبان‌ها سخن می‌گویند به ضرورت اتخاذ سیاست‌هایی برای حمایت از این زبان‌ها یا، دست کم، یافتن راه‌هایی برای مدیریت و کنترل تبعات این تغییرات زبانی پی برده‌اند. در سطح جهانی نیز - مانند اتحادیه اروپا - باید راهبردهای پیچیده‌تری برای پاسداری از اصل برابری زبان‌ها^۱ به کار گرفت و در عین حال باید به این واقعیت نیز اذعان داشت که تقریباً همه مردم این کشورها می‌توانند به انگلیسی سخن بگویند. در عین حال، جوامع در پی استفاده از موقعیت‌های حاصل از دسترسی به یک زبان میانجی بین‌المللی برای هر چه

1. the Principle of Language Equivalence

قدرتمندتر کردن زبان خود هستند و خود را ناگزیر از اتخاذ اقداماتی جدید مثل تخصیص منابعی به آموزش زبان انگلیسی، قائل شدن اهمیت بیش‌تر برای زبان انگلیسی در سطوح ارشد مدیریت (حداقل برای آن دسته از شرکت‌ها و مؤسساتی که در حیطهٔ بین‌المللی فعالیت می‌کنند)، و تثبیت کارآمدی صنعت جهانگردی خود از طریق به‌کارگیری تسهیلات ترجمهٔ انگلیسی در مکان‌های مهم می‌بینند.

علاوه بر این‌ها، در داخل خود گروه‌هایی که از زبان انگلیسی استفاده می‌کنند نیز آشفتگی‌هایی وجود دارد. اکنون گویشوران زبان انگلیسی (و همچنین زبان‌آموزان و معلمان‌شان) دریافته‌اند که چاره‌ای جز کنار آمدن با رشد سریع گونه‌های مختلف این زبان ندارند. اکنون گونه‌های منطقه‌ای و شمار روزافزون «زبان‌های جدید انگلیسی»، جهانی را که زمانی فقط انگلیسی بریتانیایی و آمریکایی بر آن سلطه داشتند پیچیده‌تر کرده است. از این گذشته، ورود اینترنت نیز شدیداً بر فرایند تغییر زبان‌ها تأثیرگذار بوده است. اینترنت، که هنوز از قابلیت‌های آن استفادهٔ کافی صورت نگرفته، نه تنها بشر را به رسانهٔ سوم ارتباطی مجهز کرده بلکه باعث ایجاد تغییر و تحول گرافیکی نیز شده و متون نوشتاری زبان را از صفحهٔ کاغذ به صفحهٔ نمایشگر منتقل کرده است، و نیز گونه‌های زبانی کاملاً جدیدی را در قالب زبان اینترنت به منصهٔ ظهور رسانده است. در این حوزه نیز نیاز به وجود سیاست‌ها و راهبردهای جدید کاملاً احساس می‌شود. معلمان «انگلیسی به عنوان زبان خارجی» دریافته‌اند که باید حیطهٔ فعالیت‌های خود را گسترده‌تر کنند و شاگردانشان را در معرض گونه‌های جدید انگلیسی قرار دهند؛ و هرچه نگاه طراحان مواد آموزشی و سیستم‌های امتحانی، بیش‌تر متوجه واقعیات جهانی در این حوزه می‌شود، توجه معلمان نیز به این نکته فزونی می‌گیرد. معلمان زبان‌های مادری نیز به تدریج درمی‌یابند که باید در رویکرد گذشتهٔ خود مبنی بر توجه مطلق به زبان استاندارد و بی‌توجهی به گویش‌ها و

لهجه‌های محلی تجدیدنظر کنند و به آن‌ها نیز با دیده احترام بنگرند و در این زمینه با تفکر و گرایشی که هم در سطح کشورها و هم در سطح بین‌المللی وجود دارد همسو و همراستا شوند. دیگر همگان باید با قابلیت‌های زبانی اینترنت (چه خوب و چه بد) از در آشتی درآیند و آن را بپذیرند و راهبردهای مدیریتی مناسبی - مثلاً در رابطه با وضعیت حقوقی اسناد موجود در آن، یا وضعیت کپی رایت آثار هنری - طراحی کنند.

برجستگی و اهمیت زبان انگلیسی در صحنه بین‌المللی، و نیز نقش اینترنت در جوامع فعلی، هر یک به سهم خود و به گونه‌ای متفاوت نشانگر فرایند جهانی شدن هستند که باعث ایجاد چنین آشفتگی‌هایی در حیطه تنوع زبانی در این سیاره شده است. شکی نیست بحرانی که اکنون گریبانگیر زبان‌های جهان شده به لحاظ وسعت و اهمیت بی سابقه است و مقابله با آن در قرن بیست و یکم، مسئولیت اصلی دولت‌ها، سازمان‌های بین‌المللی، انسان‌شناسان، هنرمندان و فعالانی است که مدعی پی بردن به اهمیت زبان در زندگی خود هستند. این واقعیت که در هر دو هفته، یک زبان در گوشه‌ای از این دنیا خاموش می‌شود، ابعاد خطری را که برای گونه‌های گیاهی و جانوری وجود دارد تحت شعاع قرار می‌دهد و، به فریاد، اقداماتی ویژه را می‌طلبد. البته اینترنت در زمانی بسیار کوتاه راه رشد و تکامل را پیموده و اکنون به عنوان ابزاری برای استفاده بسیاری از زبان‌های اقلیت که در معرض خطر قرار دارند به کار می‌رود و قابلیت ابراز وجود را برای جوامعی که به این زبان‌ها سخن می‌گویند تا حدی به وجود آورده است، چیزی که تا یک دهه قبل در مخیله آن‌ها نیز نمی‌گنجید. ولی واقعیت این است که این فناوری در دسترس بیش از دو سوم زبان‌ها که بیش از بقیه در معرض خطر قرار گرفته‌اند نیست، به همین دلیل باید به راهبردهای دیگری برای کمک به این زبان‌ها اندیشید. با نگاهی به فعالیت‌هایی که در چند سال اخیر در گوشه و کنار جهان صورت گرفته درمی‌یابیم که اگر اراده سیاسی و اقتصادی در پس این

فعالیت‌ها باشد، مستندسازی و احیای زبان‌ها با موفقیت صورت می‌پذیرد. این موضوع، مهم‌ترین چالشی است که در قرن جدید پیش روی ما قرار گرفته است. کنفرانسی که در سال ۲۰۰۳ در باره زبان‌های در معرض خطر از سوی یونسکو ترتیب داده شد گامی مهم در این جهت بود، ولی پاسخ به این سؤال که آیا این گام، گامی کوچک محسوب می‌شود یا بزرگ، در آینده پاسخ خود را خواهد یافت.

سه جنبه‌ای که من به عنوان انقلاب این دهه مطرح می‌کنم از همه لحاظ در ارتباط متقابل با یکدیگر هستند و نشانگر اهمیت اتخاذ نگاهی فراگیرترند. اقدام در جهت ارتقا، حمایت، نگاهبانی، مدیریت، آموزش و تأمین بودجه برای زبان‌ها خود نشانگر وجود آگاهی از ماهیت زبان است. زبان چیست؟ گفتار چگونه سیر تکاملی خود را در تاریخ نوع بشر پیمود؟ زبان در افراد بشر چگونه رشد می‌کند و به تکامل می‌رسد؟ نوشتن و خواندن چگونه رشد کرد؟ ساختار زبان چگونه است؟ زبان را به چند طریق می‌توان مورد استفاده قرار داد؟ آیا می‌توان در حیطه آواشناسی، نحو، یا معناشناسی، ویژگی‌هایی را یافت که همه زبان‌ها در آن مشترک باشند؟ چنین پرسش‌هایی است که دغدغه زبان‌شناسی را تشکیل می‌دهد ولی این مسائل بسیار فراتر از علائق کلی هستند و مستقیماً نیز به مشکلات همه روزه زبان نمی‌پردازند. هر کسی در طول زندگی خود ناچار خواهد بود به هنگام استفاده از زبان مادری یا یادگیری زبان خارجی، ترجمه کتبی یا شفاهی، استفاده از فرهنگ لغت، حصول اطمینان از دقت و وضوح جمله‌ای که در دست نوشتن دارد، و بی‌شمار فعالیت‌های دیگر که موفقیت و شکستشان منوط به توانایی تولید فهم زبان است با مشکلات آن نیز درگیر شود و در جهت رفع آن‌ها بکوشد. شاید این مسئله، حقیقتی بدیهی جلوه کند ولی هنوز باید گفت: همه انسان‌ها، در عصری که ارتباطات جهانی و فراگیر شده است باید زبان - آگاه باشند.

مدارس می‌توانند در این راستا کمک مؤثری ارائه نمایند و در واقع چنین

نیز می‌کنند. به ویژه از دهه ۱۹۹۰ به این سو که در بسیاری از نقاط جهان، برنامه‌های درسی مدارس، توجه دانش‌آموزان را به اصول و نحوه مطالعه زبان به شکلی جالب توجه و جذاب جلب کرده چنین حرکتی کاملاً مشهود است. ولی هنوز فقدان مؤسساتی که قادر به پاسخگویی به کنجکاوی‌ها و برآورده ساختن نیازهای جمعیت بزرگسال جهان باشند کاملاً محسوس است. جالب است که میزان پرداختن به این مسئله را با میزان توجه و اهمیتی که به سایر حوزه‌ها مبذول می‌شود مقایسه کنیم. اگر به گیاه‌شناسی، جانورشناسی، زمین‌شناسی، نساجی، حمل و نقل، تاریخ، هنر، علم، یا تکنولوژی علاقه‌مند باشیم می‌توانیم شعله اشتیاق خود را با بازدید از موزه‌ها، نمایشگاه‌ها، گالری‌ها و دیگر مکان‌هایی که به چنین موضوعاتی اختصاص می‌یابند فرو نشانیم. در هر شهر بزرگی به هر حال یک گالری هنری یا موزه تاریخ طبیعی یافت می‌شود. ولی آیا می‌توان یک «گالری» هم یافت که به موضوع زبان اختصاص داشته باشد؟ اگر کسی بخواهد با نحوه کار زبان، چگونگی استفاده از آن، و سیر تکاملی‌اش آشنا شود باید به کجا مراجعه کند؟

دهه ۱۹۹۰ از یک ویژگی دیگر انقلابی نیز در بریتانیا برخوردار بود. فکر تأسیس مکانی به نام «دنیای زبان»^۱ به ذهن تعدادی از خبرگان فن‌خطور کرد. به مرحله عمل رساندن چنین فکری می‌توانست خلأیی را که به آن اشاره شد جبران کند. قرار بود «دنیای زبان» یک ساختمان چند طبقه و در نوع خود، اولین تجربه باشد. هر طبقه از این ساختمان به یکی از دنیاهای زبان – مثل دنیای گفتار، دنیای نوشتار، دنیای معنا، دنیای زبان‌ها، و دنیای مطالعه زبان – اختصاص می‌یافت. حتی ساختمان آن هم در نظر گرفته شده بود. برنامه‌ریزی‌های مربوطه نیز با حمایت بریتیش کانسیل به مراحل پیشرفته

رسیده بود و تنها اندکی حمایت مالی دولت لازم بود که پروژه، کار خود را با موفقیت آغاز کند. همه چیز امیدوارکننده بود تا این که ناگهان فکر بهتری به ذهن دولت رسید: تصمیم گرفت از این پروژه صرف نظر و بر روی پروژه دیگری به نام «قله هزاره»^۱ سرمایه گذاری کند.

پولی که در راه این پروژه هدر شد می توانست به بیست «دنیای زبان» سامان دهد. هنوز که هنوز است چنین پروژه‌ای به عمل در نیامده است. در خارج نیز چنین ایده‌هایی به ذهن دیگران خطور کرده است. پروژه‌هایی که در خارج طراحی شده‌اند دارای نام‌های گوناگونی مثل «شهر زبان» و «شهری به مثابه چشم انداز زبانی» هستند. در حال حاضر چندتایی از این مراکز، ولی در مقیاسی بسیار کوچک، وجود دارند. موزه آموزش زبان کی‌یف^۲ یکی از این مراکز است. در بسیاری از کشورها، موضوع زبان حیطة گسترده‌تری را در برمی‌گیرد که از این زمره می‌توان به موزه هیورکا^۳ در فنلاند و موزه ملی قوم‌شناسی^۴ در شهر اوزاکای ژاپن اشاره کرد. البته ناگفته نماند که در بسیاری از موزه‌ها – از جمله در انگلستان – بخش‌هایی نیز به تاریخ خط اختصاص داده شده است. چندین موزه مجازی نیز هست که همگی دچار فقدان اعتبارات مالی هستند و فقط چندتایی از آن‌ها توانسته‌اند مرحله تقاضای دریافت اعتبار را از سر بگذرانند. موزه مجازی میراث زبانی آمریکا^۵ و «خانه زبان‌ها» که یکی از ابتکارات مرکز اروپایی زبان‌های مدرن^۶ است نمونه‌هایی از این دست هستند. برخلاف ادعاهایی که مبنی بر درک اهمیت نقش زبان در حیطة اندیشه و جوامع بشری مطرح می‌شود، بی میلی و اکراه بی حد و حصری نسبت به ارائه آموزش عمومی در این زمینه مشاهده می‌گردد.

1. the Millennium Dome

2. the Kiev Language Educational Museum

3. Heureka Museum

4. National Museum of Ethnology

5. Virtual Museum of American Linguistic Heritage

6. European Centre for Modern Languages

ما هنوز در انتظار به عرصه رسیدن نخستین «گالری جامع زبان» نشسته‌ایم و امیدواریم در قرن بیست و یکم شاهد ظهورش باشیم. این کتاب را با تأملاتی بر مهم‌ترین دلمشغولی‌هایی که باید در هزارهٔ جدید، اذهان مردم را نسبت به زبان انباشته کند ختم می‌کنم:

۱- اولویت اصلی باید اندیشیدن به وضعیت زبان‌های در معرض نابودی باشد. این توجه ممکن است - علاوه بر اجرای پروژه‌هایی در زمینهٔ مستندسازی زبان‌ها - اشکال دیگری نیز نظیر استفاده از اهرم‌های سیاسی برای جلب حمایت، درخواست کمک از مردم جوامع و جمع‌آوری اعتبارات مالی به خود بگیرد. همهٔ گویشوران زبان‌ها، به ویژه گویشورانی که زبانشان (در حال حاضر) در معرض تهدید و خطر نیست باید به این موضوع توجه کنند.

۲- بلافاصله بعد از این موضوع، اولویت را باید برای زبان‌های اقلیت قائل شد، ولو این‌که به هیچ وجه در معرض خطر زوال و نابودی قرار نگرفته باشند. همه زبان‌ها نشانی از هویت مردمی هستند که به آن سخن می‌گویند ولی زبان برای کسانی که خود را بخشی کوچک از جامعه‌ای بزرگ می‌یابند نقش ویژه و مهم‌تری پیدا می‌کند. اینان می‌خواهند که فرهنگ مسلط بر جامعه، زبان آن‌ها را با نگاهی توأم با احترام بنگرد؛ می‌خواهند موقعیتی فراهم شود (که معمولاً جنبهٔ مالی دارد) تا زبان آن‌ها در مکان‌های عمومی مورد استفاده قرار گیرد و بر آن ارج نهاده شود. در دنیای فرهنگ و تفکر، غیرمنصفانه است اگر به دستاوردهای زبان خود بیایم ولی از لزوم برخورداری دیگر زبان‌ها از همین موقعیت‌ها غفلت ورزیم.

۳- باید دغدغهٔ همهٔ لهجه‌ها و گویش‌های موجود در داخل یک زبان واحد را در سر داشته باشیم. منظور، داشتن آمادگی برای پذیرش گونه‌های

مختلف زبان‌ها در گوشه گوشه کشور است. نیازی نیست که حتماً بالخصوص همه این گونه‌ها را دوست داشته باشیم، همان گونه که همه انواع موسیقی‌ها و فرهنگ‌ها را نیز ضرورتاً نمی‌پسندیم. سخن بر سر این است که نباید، مانند بسیاری افراد، مدام به تحقیر برخی گویش‌ها (معمولاً روستایی) پردازیم و عناوینی مثل خشن، زشت، و شلخته را به آن‌ها نسبت دهیم و گویشوران‌شان را به کم‌هوشی یا نادرستی متهم کنیم. زمانی عبارت «هوشیاری دائم» شعار سره‌گرایان و زبان‌شناسان تجویزی بود که در واپسین سال‌های قرن بیستم محبوبیت خود را از دست دادند. شعار زبان‌شناسان قرن جدید باید «رواداری دائم» باشد.

۴- در عین حال باید توجه بیش‌تری نیز به جنبه‌های گوناگون زبان - اعم از گفتاری و نوشتاری، رسمی و غیررسمی، محلی و اجتماعی، یا تخصصی و غیرتخصصی - مبذول داریم. این بدان معنی است که علاوه بر این که نسبت به استانداردهای زیبایی و وقار زبان حساسیت نشان می‌دهیم این واقعیت را نیز بپذیریم که زبان بازتابنده نیازها و فعالیت‌های متعددی است. همان گونه که دیدیم یکی از کارکردهای زبان، بیان هویت است ولی کارکرد دیگری هم دارد که عبارت است از ایجاد درک متقابل. معنای این سخن این است که زبان باید شفاف و عاری از کژتابی باشد و ظرافت‌های بیانی با دقت کافی در آن راه یافته باشند. از دیرباز در مدارس، توجه کودکان به فراگیری زبان معیار جلب شده و کوشیده شده است که بر آواها، دستور و واژگانی که باعث تسهیل فهم متقابل بین افراد ملت (و این روزها، بین افراد ملت‌های مختلف) می‌شود، تأکید صورت پذیرد. در گذشته، این کار غالباً به صورت از رده خارج کردن گویش‌های محلی و جایگزینی زبان

معیار رخ می نمود. تفکر و رویکرد جدید، ارزش هر دورا به رسمیت می شناسد و به آن ها ارج می نهد.^(۱)

۵- ما باید، هم در تفکر و هم در توانایی های خود، هر چه بیش تر ویژگی های چند زبانه را پرورش دهیم. هنوز فرهنگ های بسیاری هستند که بر حسب طبع خود تک زبانه اند. این فرهنگ ها - ولو این که خود ندانند - متضرر شده اند. هر چند که ممکن است دارای تسلط فرهنگی باشند - که نشانی از گذشته های استعماری آنهاست - ولی با خودداری از آموختن یک زبان دوم، در حوزه تفکر و اندیشه چیزی را از دست می دهند. به یاد دارید که در فصل ۲ جمله ای از امرسون نقل کردیم که می گفت: «انسان به نسبت تعداد زبان هایی که می داند، به نسبت دوستانی که دارد، به نسبت هنرها و فنونی که بر آنها مسلط است، انسان تر است.» و همان گونه که مردم آرام آرام درمی یابند، علاوه بر سود شخصی دخیل در آن، نفع اقتصادی نیز بر آن مترتب است.

۶- تغییراتی را که در زبان بروز می کند باید فرایندی عادی بشماریم. این سخن بدان معناست که نباید تغییرات زبانی را به مثابه فساد و ویرانی آن تلقی و مدام شکایت خود را نزد مطبوعات، نخست وزیر، یا هر آن کس که می پنداریم گوش شنوا دارد مطرح کنیم. شاید بتوان گفت در دنیای زبان، بیش از هر چیز دیگری بر سر همین مسئله وقت تلف کرده ایم. تغییر زبان فرایندی اجتناب ناپذیر، بی وقفه، جهانی، و چند بُعدی است. زبان، در اثر تغییر و تحول نه بهتر می شود و نه بدتر. آنچه اتفاق می افتد تغییر است و بس.

۷- باید توجه بیشتری به کسانی مبذول کنیم که برای فراگرفتن زبان مادری خود دچار مشکل هستند. این اشکال ممکن است ناشی از

عوامل پزشکی، روان‌شناختی، یا دیگر عوامل باشد. ده درصد از کودکان دچار اختلالات شنیداری، گفتاری و نیز ناتوانی در خواندن و نوشتن هستند. ناشنوایی، کام شکافتگی، خوانش‌پریشی^۱ و دیرآموزی زبان، برخی از اختلالاتی هستند که توجه گروه دیگری از متخصصان زبان - یعنی آسیب‌شناسان زبان - را به خود جلب کرده‌اند. متخصصان این حوزه نیز با کمبود اعتبارات مالی دست به گریبانند.

۸- باید توجه بیش‌تری نیز به کسانی مبذول کنیم که توان استفاده از زبان مادری خود را، که زمانی به سلاست به آن سخن می‌گفتند، از دست داده‌اند. این اختلال نیز در حیطه آسیب‌شناسی زبانی می‌گنجد ولی ما اکنون از عوارضی سخن می‌گوییم که سکتی و دیگر آسیب‌های مغزی برای بزرگسالان در پی دارد. زبان‌پریشی^۲ یکی از معروف‌ترین نشانگان در این حوزه است ولی اختلالات متعدد دیگری نظیر لکنت زبان نیز وجود دارد که هم نیازمند همدلی و درک هستند و هم باید تحقیقاتی جدی در آنها صورت پذیرد.

۹- باید مطالعه در حوزه زبان و ادبیات را به هم نزدیک‌تر کنیم. غالباً در مدارس و دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش زبان، حصارهای بلندی بین این دو قلمرو کشیده می‌شود و «زبان» را در حوزه خاص خود و «ادبیات» را نیز در حوزه خود طبقه‌بندی می‌کنند. اکنون زمان آن فرا رسیده که این مرزها شکسته شوند و هر یک از این‌ها در حوزه آن دیگری نفوذ یابد، چرا که به هر حال تأکید هر دوی این‌ها بر خلاقیت است. با خلق و آفرینش واژه‌ها و جملات جدید، زبان رشد و بالندگی می‌یابد؛ و با خلق گفتمان^۳‌های جدید، ادبیات رشد می‌کند و شکوفا می‌شود.

1. dyslexia

2. aphasia

3. discourse

موضوعات مربوط به زبان در قرن بیست و یکم ♦ ۱۸۳

۱۰- نکته آخر، این که باید ارزش زبان را در رشد بشر و جوامع بشری با تمام وجود به رسمیت بشناسیم. زبان‌ها را باید گنجینه‌هایی ملی تلقی و بر همین اساس با آنها برخورد کنیم.

یادداشت‌ها

فصل یکم. آینده زبان‌های انگلیسی

1. Letter to the President of Congress (5 September 1780), in C. F. Adams (ed.), *The Works of John Adams* (Boston: Little, Brown, 1852), p. 250.
2. Three books focused the debate: my own *English as a Global Language* (Cambridge: Cambridge University Press, 1997, 2nd edn 2003), on which this chapter is based; David Graddol, *The Future of English* (London: The British Council, 1998); and Tom McArthur, *The English Languages* (Cambridge: Cambridge University Press, 1998).
3. Reported in Geoffrey Nunberg, 'Will the Internet always speak English?' *American Prospect* 11(10), 27 March-10 April 2000.
4. Reported in David Robinson, 'The Hollywood conquest', *Encyclopedia Britannica Book of the Year* (1995), p. 245.
5. Sridath Ramphal, 'World language: opportunities, challenges, responsibilities', paper given at the World Members' Conference of the English - Speaking Union, Harrogate, UK, 1996.
6. Jean and William Branford (eds), *A Dictionary of South African English* (Cape Town: Oxford University Press, 1978); Joan Hughes (ed.) *The Concise Australian National Dictionary* (Melbourne: Oxford University Press, 1989); F. G. Cassidy and R. B. Le Page (eds), *Dictionary of Jamaican English* (Cambridge: Cambridge University Press, 1967).
7. Tom McArthur, *The English Languages* (Cambridge: Cambridge University Press), p. 13.

8. Richard Mulcaster, *The First Part of the Elementarie* (1582, edited by E. T. Campagnac, Oxford, 1925), p. 256.

فصل دوم. آیندہ زبان ها

1. Manfred Görlach, *A Dictionary of European Anglicisms* (Oxford: Oxford University Press, 2000), pp. 1-2.
2. See David Crystal, *Language Death* (Cambridge: Cambridge University Press, 2000), on which this chapter - apart from the first section - is based.
3. See Dónall Ó Riagáin (ed.), *Vade-Mecum: A Guide to Legal, Political and Other Official International Documents Pertaining to the Lesser Used Languages of Europe* (Dublin: European Bureau for Lesser Used Languages).
4. Oliver Wendell Holmes, Sr, *The Professor at the Breakfast Table* (Boston: Ticknor and Fields, 1860), p. 46.
5. In James Boswell, *The Journal of a Tour to the Hebrides* (London: Charles Dilly, 1785), recorded on 18 September 1773.
6. Ezra Pound, *The ABC of Reading* (New York: Laughlin, 1960 [1934], p. 1.
7. George Steiner, *Language and Silence* (London: Faber and Faber, 1967), p. 264.
8. Ralph Waldo Emerson, *The Conduct of Life* (London: Dent, Everyman's Library edn, 1963 [1860], essay on 'Culture', p. 221.
9. Recommendation to UNESCO for Action Plans for the Safeguarding of Endangered Languages (Paris-Fontenoy: UNESCO, March 2003).

فصل سوم. نقش اینترنت

1. In *Language and the Internet* (Cambridge: Cambridge University Press, 2001), on which this chapter is based.
2. Respectively: Philip Elmer-Dewitt, 'Bards of the Internet', *Time*, 4 July 1994, pp. 66-7; Constance Hale and Jessie Scanlon, *Wired Style: Principle of English Usage in the Digital Age* (New York: Broadway Books, 1999), p. 3; John Naughton, *A Brief History of the Future: The Origins of the Internet* (London: Weidenfeld and Nicolson, 1999), p. 143.

3. *The Simpsons*, episode 12A6.
4. Tim Berners-Lee, *Weaving the Web* (London: Orion Business Books, 1999), p. 132.
5. John Naughton, *A Brief History of the Future: The Origins of the Internet* (London: Weidenfeld and Nicolson, 1999), p. 150.
6. Berners-Lee, *Weaving the Web*, p. 151.
7. Michael Specter, 'World, Wide, Web: 3 English words', *The New York Times*, 17 April 1996, pp. 4-5.
8. Ned Thomas, 'How much IT can minority languages afford?' *Contact*, 16(3), 2000, p. 2.
9. Cited in Marie-France Lebert, *Le multilinguisme sur le Web* (1999) <<http://www.ceveil.qc.ca/multi0.htm>>.

فصل چهارم. پس از انقلاب

1. *In Nothing-Except My Genius* (Harmondsworth: Penguin, 1997), p. 4.
2. The following quotations are, respectively, from Macleish: 'Riverside', in *Poetry and Experience* (New York: Houghton Mifflin, 1961), p. 10; Warren: *Saturday Review* (22 March 1958); Picasso: in Dore Ashton, *Picasso on Art* (Cambridge, MA: Da Capo Press, 1972), p. 25; Pound: *The ABC of Reading* (New York: Laughlin, 1960 [1934]), p. 29.
3. From, respectively, Longfellow: *Outre-Mer* (1833-5); Carlyle: *The Opera* (1852); Rogers: *Italy* (1822-8), in Derek Watson (ed.), *Chambers Music Quotations* (Edinburgh: Chambers, 1991), pp. 7, 4, 8, respectively.
4. In *Antipodes* (London: Chatto & Windus, 1985), p. 70.
5. In *Morning in the Burned House* (Houghton Mifflin, 1995), p. 19.
6. In *The Rain in the Trees* (New York: Knopf, 1999), p. 67.
7. In *Collected Poems 1945-90* (London: Phoenix Press, 2001), p. 464.
8. *Living On* (1998: available from the author).
9. See the diary account at <<http://www.rez02.net>>.
10. In *Collected Poems 1945-90*, p. 262.
11. *Ibid.*, p. 194.

فصل پنجم. موضوعات مربوط به زبان در قرن بیست و یکم

1. This mindset is the theme of my *The Stories of English* (London: Penguin, 2004).

نمایه

- آدامز، جان، ۱۷
 آلفریک، ۵۲
 آموزش زبان، ۱-۱۰، ۱۹، ۳۴، ۶۱، ۱۱۷، ۱۴۲،
 ۱۶۹، ۱۷۴، ۱۷۸، ۱۸۲
 آموزش عالی، ۳۴
 آنگلو ساکسون، ۴۲، ۶۷، ۷۰
 آواشناسی، ۱۷۶
 آوگوستوس، ۵۲
 آهنگ ← زیر و بمی
- ابزار فراگیری زبان، ۱۳۴
 اتنولوگ، مؤسسه، ۷۶، ۷۹
 احیا ← مستندسازی زبان
 ارباب حلقه‌ها، ۱۲۶
 ارتباط الکترونیکی، ۹۶
 ارتباط اینترنتی، ۱۳، ۶-۳۵، ۷۰، ۱۳۱-۹۵،
 ۱۳۳، ۱۴۸، ۱۵۳، ۱۷۴-۵
 ارتباط کامپیوتری، ۹۶، ۱۰۲
 اسپانیایی، زبان، ۳۷، ۶۰، ۶۵، ۷۰-۱، ۷۴، ۸۰،
 ۸۲، ۱۲۵
 اسپرانتو، ۸۸
 اسکاتلندی میانه، زبان، ۵۲
 اُسکار وایلد، ۱۵۹
 اصل برابری زبان‌ها، ۱۷۳
 افسانه‌های کانتربری، ۵۳
 افسانه بابل، ۱۵۱
- اکو، اومبرتو، ۱۳۸
 املا، ۱۲، ۹۵، ۱۰۹
 املاي آمريکايي، ۹-۱۱۸
 املاي بریتانیایی، ۹-۱۱۸
 انجمن اینترنت، ۱۲۵
 انجمن گویش آمریکایی، ۱۲۴
 انقلاب / انقلابی، ۹، ۳-۱۱، ۲۵، ۶۲، ۹۶،
 ۱۰۴، ۱۱۲، ۵-۱۱۴، ۱۱۹، ۱۲۴، ۱۳۱،
 ۲-۱۴۱، ۱۵۳، ۱۷۷
 انقلاب صنعتی، ۲۲
 انگلیسی آمریکایی، ۲۸، ۴۸، ۵۴، ۵۷، ۲-۶۱،
 ۱۴۲
 انگلیسی استاندارد، ۵۶، ۵۹
 انگلیسی بریتانیایی، ۴۳، ۴۸، ۵۶، ۲-۶۰،
 ۱۴۲، ۱۷۴
 انگلیسی به عنوان زبان خارجی، ۲۰، ۱۴۷،
 ۱۷۴
 انگلیسی به مثابه زبانی جهانی، ۸-۷، ۱۳
 انگلیسی بین‌المللی، ۵۷
 انگلیسی جهانی، ۲۳، ۳۹، ۵۶، ۱۳۳
 انگلیسی زبان، ۵-۳۴، ۱۲۴
 انگلیسی سنگاپوری، ۴۹
 «انگلیسی ضروری برای استفاده بین‌المللی
 در صنعت کشتیرانی»، ۳۲
 انگلیسی کهن، ۱۱
 انگلیسی گفتاری، ۳۹، ۵۷، ۶۰

- انگلیسی میانه، ۲-۱۱
 انگلیسی نوین آغازین، ۱۲
 انگلیسی نیجریایی، ۴۳، ۴۹
 انگلیسی هندی، ۵۵-۶
 اُوید، ۵۲
 ایتالیایی، زبان، ۶۰
 ایرلندی گالیک، زبان، ۵۲، ۷۳
 ای-میل، ۹۵، ۸-۹۷، ۴-۱۰۲، ۱۰۶، ۵-۱۱۲، ۹-۱۱۸، ۱۲۸
 اینترنت، ۵، ۷، ۴-۱۳، ۶-۳۵، ۷۰، ۹۳
 ۱۰۱-۹۵، ۱۰۳، ۱۰۵، ۶-۱۱۲، ۲۱-۱۱۸، ۳۱-۱۲۳، ۱۳۳، ۱۴۸، ۱۵۳، ۱۶۹
 ۵-۱۷۴، ۱۸۶
 بازخورد دیداری ← بازخورد شنیداری
 بازخورد شنیداری، ۱۰۳
 باسک، زبان، ۶۰
 بریتیش کانسیل، ۲۰، ۵۵، ۱۷۷
 بزرگ‌نویسی دوگانه، ۱۲۰
 بلندی صدا ← تکیه
 «بنیاد زبان‌های در معرض خطر»، ۷۲، ۹۲
 ۱۴۸، ۱۵۱، ۱۶۶، ۲-۱۷۱، ۱۷۶
 بی‌بی‌سی، ۲۹، ۴-۱۵۳
 بیسمارک، ۲۳
 بی‌وُلف، ۲-۱۱
 پاپ، موسیقی، ۳۱
 پالایش زبان ← سره‌گرایان
 پیوندهای فوق‌متن، ۴-۱۱۳
 تاریخچه زبان لاتین، ۵۷
 تاگالوگ، ۴۶
 تجویزی، رویکرد، ۱۴۴
 تغییرات زبانی، ۹، ۱۱، ۴۰-۳۹، ۱۷۳، ۱۸۱
 تک‌زبان، ۸۹
 تکیه، ۱۰۹، ۱۲۹
 تنوع واژگانی، ۴۳
 توسع معنایی، ۴۲
 توصیفی، رویکرد، ۱۴۳
 جفت‌های همجوار، ۸-۱۰۷
 جامسکی، ۱۳۴، ۱۵۶
 چت ← گفتگوی اینترنتی
 چُسر، ۲-۱۱، ۴-۵۳، ۶۷، ۸۷
 چندزبانگی، ۱۰، ۸۹، ۱۳۵، ۱۴۵
 چینی، ۲۰، ۳۷، ۴۶، ۶۵، ۷۴، ۱۴۵
 حروف بزرگ، ۱۰۹، ۲۰-۱۱۸
 حقوق زبانی، ۷۳، ۱۵۰
 خانوادهٔ زبان‌های انگلیسی، ۴۹، ۶۹
 خوانش‌پریشی، ۱۸۲
 داسستان، ۳۸، ۴۱، ۱۲۶، ۱۴۸، ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۵۹، ۲-۱۶۱، ۱۶۵، ۱۶۷
 دانشگاه اورگان، ۱۲۶
 درنگ، ۱۰۹، ۱۱۱
 دفتر اروپایی زبان‌های کم‌سخنگو، ۱۳۰
 دو‌زبانگونگی، ۶-۱۴۵
 دو‌زبانگی، ۵۸، ۸۴، ۸۹، ۱۳۴، ۸-۱۳۶، ۱۴۶
 دو‌زبان، ۴۶، ۵۸، ۷-۱۳۶، ۱۷۰
 دیرآموزی زبان، ۱۸۲
 رپ، ۳۸
 رسانهٔ زبان، ۳۹
 رسم‌الخط، ۱۲۰
 رعایت نوبت در سخن گفتن، ۱۰۷
 رم باستان، ۱۲، ۵۱
 رنسانس، ۱۲، ۳۷، ۶۱

- روز جهانی زبان، ۱۰، ۱۵۸، ۱۷۲
 روز جهانی زبان مادری، ۱۰
 رومانی، ۵۱
- زبان آموز، ۲۰، ۳۸، ۱-۶۰، ۱۳۵، ۱۵۴
 زبان اسپانیایی، ۷۰
 زبان استاندارد لاتین، ۵۱، ۵۵
 زبان اشاره، ۹۶، ۱۳۵، ۱۳۹، ۱۵۴
 زبان انگلیسی، ۲-۱۱، ۱۴، ۱۷-۲۰، ۲۲-۴۰،
 ۴۳، ۴۵-۸، ۵۰-۵، ۵۷-۸، ۶۰-۲
 ۶۶-۷۰، ۷۴، ۸۲، ۱۲۰، ۱۲۴-۵، ۱۳۰،
 ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۴۲-۵، ۱۴۷، ۱۵۴، ۱۵۷،
 ۱۶۹، ۱۷۴-۵
 زبان اول، ۱۸، ۳۸، ۱۴۶
 زبان بنگالی، ۱۰
 زبان بومی، ۳۴، ۴۳، ۱۲۵
 زبان بین‌المللی، ۲۰، ۴-۳۲، ۱۵۴، ۱۵۸، ۱۷۳
 زبان پاک، ۱۴۳
 زبان پریشی، ۱۸۲
 زبان تینلان، ۴۷
 زبان چاله‌میدانی، ۴۷
 زبان خارجی، ۱۰، ۱۹-۲۰، ۳۳، ۳۸، ۴۵، ۴۷،
 ۱۱۷، ۱۴۶-۷، ۱۷۴، ۱۷۶
 زبان دوم، ۱۹-۲۰، ۳۴، ۳۸، ۴۵، ۴۷، ۴۹،
 ۱۳۸، ۱۴۶، ۱۸۱
 زبان رسمی، ۱۰، ۱۸، ۴-۲۳، ۴-۳۳، ۱۴۲
 زبان رومیایی، ۵۰
 زبان رومیایی روستایی، ۵۰
 زبان سرخ‌پوستان، ۵۴، ۸۰، ۱۲۸
 زبان سینهایلی، ۳۴
 زبان عربی، ۸۲، ۱۴۵
 زبان فرانسوی باستان، ۵۰
 زبان فرانسه، ۱۷، ۴۵
 زبان قومی، ۳۹، ۶۰
 زبان لاتین، ۱۱، ۱۷، ۳۶، ۳۶، ۴۹-۵۳، ۵۷
- زبان لاتین عامیانه، ۵۱-۴۹، ۵۰
 زبان لاتین گفتاری، ۵۷
 زبان مادری، ۱۰، ۲۰-۱۸، ۲۴، ۳۷، ۴۵،
 ۹-۴۸، ۵۸، ۱۱۷، ۱۳۸، ۱۴۲، ۷-۱۴۶،
 ۱۶۳، ۱۷۰، ۱۷۶، ۲-۱۸۱
 زبان مشترک، ۲۱
 زبان میانجی، ۲۱، ۴۵، ۴۸، ۵۱، ۵۳، ۵۶،
 ۲-۱۴۰، ۱۴۷، ۱۷۳
 زبان نگوئی، ۴۲
 زبان و ایتروفت، ۷، ۱۴، ۱۲۶
 زبان ولزی، ۴۷، ۷۳، ۷۷، ۸۵، ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۶۳
 زبان‌های اروپایی، ۱۰
 زبان‌های اقلیت، ۱۲، ۳۶، ۷۳، ۸۵، ۸۹، ۱۲۸،
 ۱۴۶، ۱۵۰، ۱۵۵، ۱۷۵، ۱۷۹
 زبان‌های التقاطی، ۴۷، ۱۴۵
 زبان‌های انگلیسی، ۸-۱۷، ۴۶، ۴۹، ۵۵، ۶۹،
 ۱۴۵، ۱۸۵
 زبان‌های بومی آمریکایی، ۴۱
 زبان‌های جدید انگلیسی، ۴۰-۳۹، ۴۴، ۴۸،
 ۶۸، ۱۷۴
 زبان‌های رومیایی، ۵۰، ۵۵، ۶۷
 زبان‌های ژرمنی، ۴۳، ۶۷
 زبان‌های لاتین، ۵۰، ۵۵
 زبان هندی، ۲۴
 زبان یونانی، ۴۳، ۶۷
 زیرو بومی، ۱۰۹
 ژاپگلیسی، ۶۸
- سازمان ملل، ۲۱، ۲۳، ۵۶، ۱۵۰
 سال زبان‌های اروپا، ۱۰، ۱۳۳، ۱۳۴
 سرعت سخن گفتن، ۱۰۹
 سرنام، ۱۲۲
 سره‌گرایان، ۶۶، ۳-۱۴۲، ۱۸۰
 سره‌گرایانه، ۴-۱۴۳

- سرده‌گرایی، ۱۴۳
 سفر پیدایش، ۸۸
 سه زیانگونگی، ۱۴۶
 سه‌گوشی، ۱۴۵، ۶۰
 سیسرون، ۵۰
- گفتار استاندارد، ۳۸
 «گفتار دریا»، ۳۲
 گفتار مکتوب، ۹۷
 «گفتار وضعیت اضطراری»، ۳۳
 «گفتار هوایی»، ۳۳
 گفتگوی اینترنتی، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۱-۱۰۹
 گفتمان، ۴۴، ۱۸۲
 گونه خارجی، ۳۸
 گونه غیراستاندارد، ۳۸
 گویش استاندارد ملی، ۵۸
 گویش خانگی ← گویش خانوادگی
 گویش خانوادگی، ۸۴
 گویشوران انگلیسی، ۲۱، ۹-۳۸، ۴۳
 گویشوران بومی انگلیسی، ۳۸
 گویشوران بومی زبان انگلیسی، ۳۷، ۳۹
- لحن صدا، ۱۰-۱۰۹
 لکنت زبان، ۱۸۲
 لهجه آمریکایی، ۵۴
 لیوی، ۵۲
- مجموعه زبان‌ها، ۱۴۷
 مد زبانی، ۳۸
 مرگ زبان، ۱۶۲
- مرگ زبان‌ها، ۷، ۱۴، ۳-۷۲، ۸۱، ۶-۸۵، ۸۸
 ۱۳۳، ۱۴۸، ۴-۱۵۲، ۸-۱۵۷، ۱-۱۶۰
 ۱۶۴، ۱۶۶، ۹-۱۶۸، ۱۷۲
- مستندسازی زبان، ۸۵، ۸۸، ۱۶۵، ۱۷۹
 معادل ترجمه‌ای کامل، ۴۰-۱۳۹
 مک‌آرتور، تام، ۴۶
- شاهراه اطلاعات، ۹۷
 شبکه جهانی، ۹۵، ۹۸، ۱۰۸
 شعر، ۱۱، ۳۱، ۱۵۹، ۴-۱۶۲
 شکسپیر، ۱۲، ۶۷، ۱۵۶
- صدای آمریکا، ۲۹
 صندوق حمایت از زبان‌های در معرض خطر،
 ۱۵۱
- صورتک، ۱۰-۱۰۹
- عربی، ۷۴، ۳-۸۲، ۱۴۵
 عربی محاوره‌ای، ۱۴۵
 عصر طلایی، ۵۲، ۱۶۴
 علائم سجاوندی، ۱۰۹، ۱۱۴، ۲۰-۱۱۸، ۱۲۳
 علائم نوشتاری، ۱۳۰
- فرهنگ انگلیسی آفریقای جنوبی، ۴۳
 فرهنگ انگلیسی آکسفورد، ۶۶
 فرهنگ انگلیسی جامائیکایی، ۴۳
 فرهنگ فشرده ملی استرالیایی، ۴۳
 فرهنگ لغت، ۴۰، ۴۳، ۹۱، ۱۴۴، ۱۷۶
 فضای کامپیوتری ← شاهراه اطلاعات
- قدرت تکنولوژیک، ۲۲
 قدرت سیاسی، ۲۲، ۳۶
 قدرت فرهنگی، ۳-۲۲
 قواعد املائی، ۹-۱۱۸
- کتاب سال اتحادیه انجمن‌های بین‌المللی، ۲۳

- میان‌وند، ۱۲۲
 میزبان، ۹۷، ۱۰۷
 مؤسسه پژوهش جهانی، ۱۲۵
 مؤسسه فناوری آلیس، ۱۲۵
- نام گل سرخ، ۱۳۸
 نحو، ۱۳، ۲۲، ۱۵۲، ۱۷۳
 نشاندار، ۱۱۹
 نمایشنامه، ۱۲، ۳۰، ۷۰، ۵-۱۶۴
 نواخت صدا، ۱۳۶
 نوشتار، ۱۴، ۲۱، ۳۹، ۴۲، ۸-۴۶، ۵۰، ۵۴، ۷۵
 ۸۷، ۷-۹۶، ۶-۱۱۰، ۱۱۹، ۱۳۰، ۱۳۵
 ۱۷۴، ۱۷۷، ۱۸۰
- نوشتار سنتی، ۹۷، ۳-۱۱۱، ۶-۱۱۴، ۱۱۹
 نیروهای جانب مرکز، ۸-۵۶
 نیروهای گریز از مرکز، ۸-۵۷
 نیم زبانگی، ۱۳۸
 نیویورک تایمز، ۱۲۵
- واژگان فرضی، ۳-۴۱، ۵۴، ۷۲-۶۷، ۱۴۵
 واژگان کلاسیک، ۵-۱۴۴
- واژگان محلی، ۴۰
 واژه‌های محلی شده، ۴۰، ۴۴، ۷۰
 واژه‌های مرکب، ۱۲۲
 واژه سال، ۱۲۴
 وام‌گیری واژه، ۷-۶۶، ۶۹، ۱۴۳
 وام - واژه ← واژگان قرضی
 وزن سخن، ۱۰۹
 ویرژیل، ۵۲
- همگونی فرهنگی، ۸۲
 هنر، ۱۴۸، ۹-۱۵۸، ۱۶۱، ۸-۱۶۵، ۲-۱۷۰
 هنرهای کلامی، ۱۶۱
 هوراس، ۵۲
 هویت، ۱۰، ۴۰-۳۹، ۴۹، ۵۶، ۵۸، ۲-۶۱، ۷۱
 ۸۷، ۹۱-۸۹، ۱۲۶، ۱۳۳، ۱۴۰، ۱۵۰
 ۸۰-۱۷۹
 هویت ملی، ۳۹
- یک‌زبانگی، ۸۴
 یونان، ۱۲، ۵۱
 یونسکو، ۱۰، ۷۳، ۹۲، ۵۰-۱۴۹، ۱۷۶

در دوره ای زندگی می کنیم که در حال از سر گذراندن عواقب و نتایج انقلاب زبانی هستیم. در آستانه دوره جدید تکامل زبان های بشری، تغییرات عمده های در حیطه زبان به وجود آمده ما را با عواقب نامطلوبی مواجه ساخته که بسیاری از زبانها با آن دست به گریبانند.

دیوید کریستال که یکی از صاحب نظران جهانی مربوط به زبان است، در این کتاب برای نخستین بار به سه موضوع اساسی می پردازد که از نگاه او بوم شناسی زبانها را در سطح جهان سخت دستخوش دگرگونی کرده است.

خواندن کتاب انقلاب زبانی برای همه کسانی که به موضوعات مربوط به زبان و ارتباطات در قرن بیست و یکم علاقمند هستند نوعی ضرورت محسوب می شود.

ISBN 964 - 311 - 641 - 7



9 789643 116415



۱۸۰۰ تومان